

# کارگر میلیتانت



تیرماه ۱۳۹۳ - سال هشتم - دوره سوم

۷۳



با کلیک بر روی شماره صفحه ، به مطلب مورد نظر خواهید رفت

صفحه	فهرست مطالب
<a href="#">۳</a>	تعیین گام های اولیه در مسیر تدارک انقلاب کارگری
<a href="#">۵</a>	پیرامون فعالیت های کارگری احیای مارکسیستی
<a href="#">۱۲</a>	پیام تشکر از رفقای «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران»
<a href="#">۱۴</a>	شروع برنامه «صدای کارگر سوسیالیست»
دفاعی	
<a href="#">۱۴</a>	فعالیت عملی در حمایت از رضا شهبابی در تهران
<a href="#">۱۷</a>	آکسیون رو به روی سفارت جمهوری اسلامی در بریتانیا
<a href="#">۱۸</a>	شاهرخ زمانی را آزاد کنید!
<a href="#">۱۸</a>	حمایت وسیع دانشجویان از شاهرخ زمانی
کارگری	
<a href="#">۱۹</a>	گزارشی از وضعیت کارگران باربر بنادر و اسکله ها
<a href="#">۲۲</a>	سازمان یابی توده ای و حزبی
<a href="#">۲۵</a>	پیرامون فعالیت های مشترک شبکه همبستگی کارگری و احیای مارکسیستی
بین المللی	
<a href="#">۲۸</a>	پیشروی های «داعش» در عراق
<a href="#">۳۳</a>	مصاحبه با مازیار رازی در حاشیه حمله نظامی اسرائیل به نوار غزه
<a href="#">۳۶</a>	فاجعه غزه و موضع مارکسیست های انقلابی



۳۸ ..... به آزار و اذیت مردم فلسطین به دست اسرائیل پایان دهید!

۴۰ ..... مراسم بزرگ «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه

### تئوریک

۴۱ ..... مارکس و حقوق دمکراتیک

۴۵ ..... مروری بر «اخلاق آن ها و اخلاق ما»، اثر تروتسکی

۴۶ ..... طرح مسأله یهود: پیشینه تاریخی، زمینه اجتماعی و مفهوم آن

۵۱ ..... مسأله یهود

۵۵ ..... مارکس و مسأله یهود

۵۸ ..... افسانه «چه باید کرد» و مسأله آگاهی «از بیرون به درون طبقه»

۶۶ ..... گزیده ای از متن «پیشگفتار به مجموعه ۱۲ سال»

۶۷ ..... اقتصاد مارکسیستی

### فیس بوک

۷۳ ..... حزب و شورا (یک)

۷۸ ..... حزب و شورا (دو)

### بحث آزاد

۷۹ ..... در باب اهمیت سوسیالیسم علمی و مارکسیسم برای طبقه کارگر



واضح است که کلیه این اقدامات در گذشته تأثیراتی بر جنبش داشته، اما این تأثیرات، چشم گیر نبوده، و همواره یک عنصر غایب در طول این سال ها وجود داشته است. آن عنصر غایب، عدم سازمانیابی طبقه کارگر و در رأس آن پیشروی کارگری، یعنی نبود یک حزب سراسری کارگران پیشرو بوده است. این همان ستون فقراتی بوده است که باید به وسیله مارکسیست ها و پیشروان کارگری به موازات تمامی این تلاش ها و دخالتگری ها صورت می گرفت. اما در غیاب دخالتگری در همین حوزه- آن هم به بهانه واهی زودرس یا بی ارتباط بودن آن، و یا صرفاً مشاهده پیشرفت ها و دستاوردهای مقطعی و لحظه ای بدون درنظر داشتن چشم انداز بلندمدت، و بسیار عوامل دیگر که در این نوشته نمی گنجد- تمامی تلاش ها و اقداماتی هم که صورت گرفته بود با یورش سیستماتیک رژیم نابود شد. و همین شکست هاست که امروز خود را در قالب بحران در جنبش کارگری منعکس می کند.

در طول سال های گذشته، به کرات نشان داده شده است که این رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را نمی توان صرفاً با یک سلسله فعالیت های سندیکالیستی و یا نامه نگاری ها و جمع آوری طومار برکنار کرد. و تمامی این حرکت ها بدون وجود یک خط انقلابی کمونیستی به عنوان ستون فقرات، نهایتاً خلع سلاح می شوند و برای حفظ بقای خود عملاً باید در مدار سازش و مماشات با خود سرمایه داری قرار بگیرند.

در واقع امروز در جنبش کارگری، یکی از اهداف اصلی، پس از تجربه تمام فعالیت های چند دهه گذشته، این است که جنبش کارگری و پیشروان کارگری را در جهت ساختن تشکیلات خود برای تدارک انقلاب گام های اولیه را بردارد.

علت عدم تحقق سرنگونی رژیم سرمایه داری حاکم به هیچ وجه در قدرت خود رژیم نهفته نیست. این رژیم قابلیت حاکمیت را از دست داده، این رژیم متکی است به اقلیت بسیار ناچیزی از مزدورانش که مشغول سرکوب

## تعیین گام های اولیه در مسیر تدارک انقلاب کارگری

### بازگشت به فهرست

در وهله نخست باید هدف مشخصی را که در مقابل مارکسیست ها و جنبش کارگری قرار گرفته روشن شود. سپس گام های اولیه در راه رسیدن به آن هدف ترسیم گردد. اتخاذ این مسیر و روشن کردن آن بسیار حائز اهمیت است، زیرا مسیرهای متفاوتی در گذشته طی شده اند که هرچند حاوی نکات مثبت و تجارب بسیاری نیز بودند، اما با این وجود در تحلیل نهایی بحران رهبری در جنبش کارگری را حتی شدیدتر و حادثر کرده اند.

چشم اندازی نهایی پیش روی مارکسیست ها، که در واقع هویت آن ها را در تقابل با سایر جریان ها شکل می دهد، کماکان همان است که مارکس در مانیفست کمونیست توضیح می دهد: «متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا». مسلماً این یک تعارف یا شعار کلیشه ای نیست. مارکسیست ها هویت خود دقیقاً از دخالتگری در همین حوزه اخص به دست می آورند. و به این اعتبار هر آن چه خارج از این مدار و بی ارتباط با آن صورت بگیرد، امری است که اصولاً می تواند به وسیله هر نیروی دیگری، ولو غیر مارکسیست، نیز صورت بگیرد و به همین دلیل خرده کاری و طفره رفتن از هدف اصلی تلقی می شود.

در طول دست کم یک دهه گذشته جنبش کارگری شاهد اعتراضات و اعتصابات روزمره تا سر حد بستن راه ها، تجمع خیابانی، و همین طور اعتراضات و اعتصابات سندیکایی بوده، و هزینه بسیار زیادی هم در این راه پرداخته است. اما آن چه که نمی توان انکار کرد این است که این مبارزات به طور پراکنده و بدون انسجام بوده اند، و نهایتاً هم با فشارهای رژیم تا حد زیادی خنثی شده اند. همه این ها نشان دهنده وجود بحران رهبری در درون جنبش کارگری است. پس باید با ارزیابی این مبارزات به این پرسش ها پاسخ داد که «چرا؟» و «چه باید کرد؟»



به کارگران تحمیل شده است، و همین مورد به سایر کارگران اثبات کرده است که سازماندهی آن ها باید به شکل مخفی و دور از شناسایی حراست و نهادهای امنیتی صورت بگیرد. این در واقع وجود نوعی از کمیته های نسبتاً مخفی را نشان می دهد که در طول سال های گذشته، موتور محرکه تمامی این اعتراضات بوده اند و عموماً برای کسب مطالبات صنفی شکل گرفته اند. اما به موازات این کمیته ها، کمیته های مخفی سوسیالیستی متشکل از کارگران پیشرویی که نقداً به آگاهی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی رسیده اند نیز لازم است.

این کمیته های مخفی هستند که امر اتحاد عمل کارگری را در راستای تحقق مطالبات دمکراتیک و صنفی و انتقالی، سازماندهی می کنند، و وظیفه هماهنگی میان آن ها را یک نشریه به عنوان ارگان سازمانده می تواند به عهده بگیرد. از درون چنین فرایندی است که نطفه های اولیه حزب پیشتاز کارگری پی ریزی می شود.

تجربیات دست کم یک دهه گذشته و چشم انداز تغییر و تحولات آتی، نشان می دهد که وظایف پیش روی مارکسیست های انقلابی و پیشروان کارگری قرار گرفته است و تا به امروز بسیار دیر شده است. از هم اکنون باید به تدارک نظری و عملی برای برداشتن چنین قدم هایی اقدام کرد.

پیش به سوی انقلاب و سرنگونی رژیم سرمایه داری

پیش به سوی تدارک حزب پیشتاز کارگری بر محور برنامه انقلابی

پیش به سوی تشکیل، گسترش، و تعمیق کمیته های مخفی کارگری

شورای دبیری

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

مرداد ۱۳۹۳

توده های بسیار وسیع بوده اند. از یک سو این رژیم دچار بحران عمیق سیاسی و اقتصادی است و از سوی نارضایتی و اعتراضات عمومی به اوج خود رسیده؛ در نتیجه تدارک برای سرنگون کردن آن می تواند در دستور کار روز طبقه کارگر قرار بگیرد، به شرطی که در میان فعالان پیشروی کمونیست کارگری مسیر و هدف نهایی روشن گردد. این هدف هم چیزی جز تشکیل حزب پیشتاز کارگری نیست.

تا زمانی که حزب پیشتاز کارگری، متشکل از کارگران و مغزهای متفکر طبقه کارگر و پیشروان کارگری (که امروز برخی از آن ها در سپاهچال های رژیم محبوس هستند و برخی هم به مبارزه ادامه می دهند) به وجود نیاید، امر سازماندهی انقلاب و برکناری این رژیم یک امر کاملاً تخیلی خواهد بود. بدیهی است که این حزب باید مسلح به یک برنامه انقلابی متکی به تجارب غنی جنبش کارگری و مسایل امروز آن ها باشد. برنامه ای که بتواند تجارب تاریخی و بین المللی را با تحلیل مشخص از صورت بندی اقتصادی و اجتماعی موجود و صف بندی طبقاتی را با مبارزات امروز پیوند زند.

اکنون که این مسیر روشن شد، باید دید قدم های امروزی برای رسیدن به این هدف چیستند؟

در طول های سال های گذشته، ما شاهد اعتراضات و اعتصابات بسیاری، هرچند پراکنده، در سرتاسر کشور بوده ایم: اعتراض پنج هزار کارگر معدن سنگ آهن بافق در همین سال جاری، اعتراض هشتصد کارگر پلی اکریل اصفهان در سال گذشته، و چند سال پیش از آن آتش زدن لاستیک و بستن جاده ساوه به وسیله کارگران کیان تایر و ... بدیهی است که چنین اقداماتی هرگز بدون درجه ای از سازماندهی به وجود نمی آیند؛ کارگران پیشرو حضوریی دارند که به اعتصاب فکر می کنند، آن را به هر شکل به گوش همکاران خود می رسانند، آن را رهبری می کنند و در مرکز آن حضور دارند. در برخی موارد این رهبران و نمایندگان کارگران شناسایی و بازداشت شده اند و به این ترتیب مبارزه سیاسی برای آزادی آن ها نیز



حفظ کنند؛ ولو این که علنی باشند، ولو این که در چارچوب علنی فعالیت کنند و غیره. به خاطر همین یک سری از وظایف که اساساً باید روی دوش تشکل ها و کمیته های موجود باشد، انجام نگرفته؛ پس این حوزه خالی مانده و در نتیجه می طلبد که دخالت هایی در این حوزه صورت بگیرد.

حالا با یک چنین پیش زمینه ای می توان کمی روشن تر به مسائلی که هست، پرداخت. مثلاً همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری، ۹۲، را در نظر بگیرید که حاصل آن هم شد حسن روحانی. طی این مقطع دو گرایش در طیف چپ به طور کلی در قبال مسأله انتخابات شکل گرفت. یک گرایش خواهان تحریم انتخابات بود. به این معنا که اصولاً انتخابات و فضای انتخاباتی امری است بی ارتباط با ما؛ یعنی موضوع دخالتگری ما نیست. در نتیجه حداکثر بسنده کرد به طرح این شعار که: «سرنگون باد جمهوری اسلامی!» اتفاقاً در همان دوره در مقابل آن ها بحث شد که شما اساساً می توانستید این شعار را هرجا و هر زمان دیگری هم مطرح کنید (کما این که کردید)؛ اما در این مورد مشخص، یعنی انتخابات، چه موضع یا شعار خاصی دارید؟ آن را مطرح کنید. نهایتاً از دل این بحث ها آن ها شعارشان را تقلیل دادند به این که: «صندوق های رأی را آتش بزنید!» خوب، بسیار عالی! منتها اگر یک چنین پتانسیل یا نیرویی وجود داشت که فراتر از آتش زدن صندوق رأی پیشنهاد می کردیم. مثلاً می رفتیم فراخوان اعتصاب یا انقلاب می دادیم. حال بگذریم.

در نقطه مقابل، گرایش دوم، کسانی بودند که خواهان شرکت در انتخاب بودند و این کار را هم انجام دادند. یعنی رفتند با صراحت پوسترهای روحانی را به دست گرفتند و افتخار می کردند که پای پیاده از فلان نقطه تا بهمان نقطه تهران رفته اند و پوسترهای انتخاباتی را در بین مردم توزیع کرده اند. کل هست و نیست تئوریک این طیف هم در همین یک جمله خلاصه می شد که: «اگر این کار را نکنیم، چه کنیم؟ برویم مبارزه مسلحانه انجام بدهیم؟»

## پیرامون فعالیت های کارگری احیای مارکسیستی

### بازگشت به فهرست

متن سخنرانی آرام نوبخت در سمینار احیای مارکسیستی، در روز جمعه ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۴. لازم به ذکر است که تمامی سخنرانی ها یک به یک منتشر خواهد گردید.

من هم سلام دارم به تمامی رفقای حاضر در جلسه و ممنون بابت وقتی که در اختیار من قرار دادید. موضوع این بخش از سمینار به عنوان فعالیت های کارگری احیای مارکسیستی تعیین شده است، منتها من باید مقدمتاً به موضوع دیگری اشاره کنم. چون در قبل سؤالی در مقابل قرار گرفت و مطرح شد که البته عناصری از حقیقت هم در آن بود؛ مبنی بر این که: شما دارید اصولاً در یک ظرفی فعالیت می کنید به اسم احیای مارکسیستی و این ظرف هم در تحلیل نهایی خواهان ایجاد یک تشکیلات بین المللی است حول مارکسیزم انقلابی (آن هم بنا به کوهی از دلایلی که مکتوب وجود دارد و در این جا وارد جزئیات آن نمی شوم). منتها فعالیت هایی که شما انجام داده اید یا هنوز می دهید (که در طول برنامه به آن اشاره خواهم کرد) شاید مستقیم یا حتی غیرمستقیم به این حوزه ارتباط نداشته باشد. پس چه دلیلی وجود دارد که شما از یک طرف در یک چنین ظرفی فعالیت می کنید و از طرف دیگر فعالیت هایی انجام می دهید که شاید در وظایف و اهداف شما تعریف و تعیین نشده باشد.

همان طور که گفتیم در چنین سؤالی رگه هایی از درستی وجود دارد. منتها پاسخ سربسته می تواند این باشد: به این دلیل که برخی از کمیته ها و تشکل هایی که طی مقطع خاصی- عموماً دهه ۱۳۸۰- حول یک سری اهداف تعیین شده شروع به فعالیت کردند، الآن اساساً به وضعیتی رسیده اند که مجبورند برای حفظ بقای خود، روی اهدافشان هم پا بگذارند. یعنی همه این ها وسیله ای بودند برای رسیدن به اهدافی مشخص، اما حالا خود هدف دارد قربانی وسیله می شود. چون در گذشته یک سری هزینه هایی پرداخته کرده اند، چیزهایی شکل گرفته است و غیره، حالا باید به هر شکل ممکن آن را





جامعه). شما مطالبه ای را مطرح می کنید که بشود حلقه واسطی بین آن چیزی که طرف مقابل هست و آن چیزی که شما می خواهید باشد.

نهایتاً بحث بر سر انتخابات به حالت فرسایشی رسید. بیش از این دیگر نمی توانستیم منتظر بشویم تا بلکه حضرات متقاعد شوند به انجام کاری. در نتیجه گفتیم: شما که می خواهید رأی بدهید، تشریفتان را ببرید. شما هم که نمی خواهید، در خانه بنشینید تا بلکه جمهوری اسلامی سرنگون شود.

ما کار خود را شروع کردیم. یک یا دو روز قبل از انتخابات، پوسترهایی از شاهرخ زمانی درست کردیم (در ابعاد A4 و شبیه به همین پوسترهای انتخاباتی). شعاری هم که گفتیم، در پایین آن قرار دادیم، به همراه چند خط توضیح در مورد این فعال کارگری. بعد رفتیم به محلات مختلف تهران و هر جایی که به دستمان می رسید- ایستگاه اتوبوس، باجه تلفن، دم ستاد انتخابات، پارک، معابر عمومی و تابلوهای اعلاناتی که پوسترهای انتخاباتی روی آن ها نصب می شد و غیره- شروع به چسباندن این پوسترها کردیم. حتی در انتها که تعدادی از آن ها روی دستمان مانده بود، دور نریختیم. به عوض دست چند رهگذر دادیم و سریع هم از محل متواری شدیم که مشکلی پیش نیاید. آن وقت و انرژی ای که برخی گذاشته بودند برای توزیع پوستر روحانی، می توانستند برای این کار صرف کنند. حتی شخصاً یادم هست که در وسط انجام کار، با یکی از این موتورسوارهای گشت لباس شخصی، چشم در چشم شدیم و او ما را در حال انجام این کار دید. منتها راه خود را کشید و رفت. چرا که حتی یک لحظه، یک ثانیه هم به ذهنش خطور نمی کرد که کسانی دارند چنین کاری انجام می دهند. همه چیز عادی بود. بنابراین ببینید که چه قدر فضا آماده بود. منتهای مراتب، کل طیف چپ نیامد پای این کار. مشخص هم نشد که این تشکل ها و کمیته های موجود دقیقاً چه استفاده ای از فضای انتخابات کردند برای مطرح کردن مطالبه ای که این قدر هم بر آن پافشاری دارند (یعنی مسأله آزادی کارگران زندانی و اعضای خود).

یعنی آن ها قیاس می کردند با یک امر محال و ناشدنی؛ و از ناممکن بودن دومی، ضرورت اولی (یعنی شرکت در انتخابات) را نتیجه می گرفتند. پاسخ ما این بود که: خیر، این کار را انجام ندهید! بروید حد فاصل بین شرکت در انتخابات و سنگربندی در خیابان، چیزی انتخاب کنید و آن را عملی کنید. دیگر درک این موضوع نمی توانست این قدر ثقیل و سنگین باشد.

به هر حال در تقابل با این دو گرایش، ما بحث خودمان را به این شکل مطرح کردیم: تا جایی که موضوع به انتخابات بازمی گردد، «تحریم»؛ ولی به شکل «فعال». یعنی ما به عنوان مارکسیست های انقلابی اصولاً در به در دنبال روزنه ای می گردیم تا بتوانیم مطالبات خودمان را از جمله خواست آزادی فعالین کارگری زندانی مطرح کنیم. چرا نباید از فضایی که هر چهار سال یک بار، و نه روز مره، رخ می دهد؛ جامعه طی آن سیاسی می شود و جمهوری اسلامی مجبور است که درها را کمی دست کم برای حفظ ژست دمکراتیک خود باز بگذارد، استفاده نکنیم؟ چرا نیابیم و همین مطالبه را منطبق نکنیم با این شرایط و به درون جامعه نبریم؟

در نتیجه تاکتیک «تحریم فعال» این گونه فرمول بندی می شد که: شرکت در انتخابات اصولاً منوط به این است که نمایندگان ما حضور داشته باشند. نماینده ما، به فرض، به شکل سمبلیک، «شاهرخ زمانی» است. ما می خواهیم به این فرد رأی بدهیم. منتها در داخل زندان است. پس انتخابات غیر دمکراتیک است. در نتیجه در وهله اول باید نیرو و انرژی ای را گذاشت برای آزادی آن ها، تا بعد شرط شرکت در انتخابات آزاد تأمین بشود. از دل این بحث این شعار بیرون آمد که «پیش شرط انتخابات آزاد، آزادی زندانیان سیاسی است». این شعار دیگر قابل درک بود و مانند شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی» یا «با پیت نفت به درون ستادها بروید» از بالای سر توده های مردم رد نمی شد. و نکته مهم هم همین جاست. یعنی در این گونه مسائل شما نمی توانید از سطح ذهن خودتان شروع کنید. بالعکس، نقطه عزیمت و شروع شما، سطح آگاهی طرف مقابل است (یعنی مردم و



ورود از کردستان عراق به کردستان ایران، دستگیر شدند. باز همان فراخوان های همیشگی داده شد که «ما این برخورد را محکوم می کنیم». بسیار خوب؛ ما هم محکوم می کنیم. منتها این «محکومیت» باید در داخل جنبش ما به ازائی داشته باشد. بنابراین مشابه همان کار قبلی را در دفاع از این دو فعال کارگری انجام دادیم تا دست کم نشان بدهیم که در جایی مانند کردستان که فضا به نسبت رادیکال تر و بازتر از جاهای دیگر است، شاید بشود ده برابر بیش از این انجام داد. درحالی که سنتاً رسم بر این بوده است که بعضی از فعالین کارگری کرد می روند به کوه و دشت، پارچه نوشته ای بازمی کنند که «فلانی را آزاد کنید»، بعد هم عکسی می گیرند و می روند.

من چنین چیزی را متوجه نمی شوم، چون مبارزه و اعتراض اصولاً جایش در وسط شهر است، وگرنه در بیابان یا دشتی که تا شعاع ده فرسخی آن هم آدمی نیست، چه تأثیری می تواند داشته باشد. این اقدام ماهیتاً چه تفاوتی دارد با مثلاً «کمپین آزادی های یواشکی»؟ اگر اسم یک چنین سطحی از کار را بگذاریم «فعالیت»، این خودفریبی محض خواهد بود.

باز هم در مقاطع مختلف، مسائل مختلفی پیش آمد. مثال می زنم؛ بهنام ابراهیم زاده، یک فعال کارگری زندانی که می شناسید، از داخل زندان نامه ای نوشت، ملتسانه خطاب به تمام تشکل های داخل و خارج، که هر کاری می توانید برای حمایت و آزادی من انجام دهید. همان مقطعی بود که پسر او، نیما، به دلیل ابتلا به سرطان خون در بیمارستان محک بود و حتی به بهنام اجازه نمی دادند که او را ملاقات کند. آیا او باید ضجه می زد یا کار دیگری انجام می داد، تا دیگران خواسته اش را بفهمند؟ هیچ اتفاقی نیفتاد؛ در نتیجه ما همان فعالیت سابق را ادامه دادیم. در این جا سؤال پیش می آید که: کمیته محترم پیگیری، شما کجا تشریف دارید؟ دوستان اتحادیه آزاد کارگران که طومار امضا جمع می کنید و افتخارتان این است که با وزیر کار دیدار داشته اید، کجا هستید؟ شما نمی توانید فعال «پیشرو» باشید، مگر این که این حداقل

به هر حال انتخابات تمام شد. نهایتاً هم دیدیم که صندوق رأی آتش گرفت و نه جمهوری اسلامی سرنگون شد. بعد از انتخابات، در جشن پیروزی روحانی، فقط یک مورد مشاهده شد که فردی از میان جمعیت، برگه ای را بالا برده و روی آن نوشته است: «از یاد نبریم: رضا شهابی، شبیم ابراهیم زاده و ...»؛ که این هم در آن شرایط ارزشمند بود و چه بد که فقط همین یک مورد اتفاق افتاد. همان طور که گفتیم انتخابات تمام شد، ولی این مطالبه کماکان به قوت خودش باقی ماند. اتفاقاً شرایط به گونه ای پیش رفت که اهمیت آن را بیش تر هم کرد (به این مورد خواهیم رسید). بنابراین سعی کردیم همان اقدامی را که در فضای انتخاباتی انجام دادیم، همچنان تداوم بدهیم. مثلاً در تهران، یک ماه در یک محله به همین شکل از شاهرخ زمانی حمایت شد و ماه دیگر در محله دیگر از رضا شهابی. جالب است که اتفاقاً یکی از رفقای که کارگر کارخانه ای است در یکی از استان ها، مشابه همین کار را انجام داد و برای خودش هم تجربه جالبی بود. به این شکل که با هم پوسترهایی درست کردیم از فعالین کارگری زندانی، مطالبات و شعارهایی را روی آن گذاشتیم. بعد او و دوستانش از صبح زود، از ایستگاهی که مینی بوس به دنبال کارگران می آید شروع به توزیع کردند، تا طول جاده و آن قطب صنعتی که در آن کار می کردند. فردای آن روز که با یک دیگر صحبت می کردیم، خودش می گفت که بازخوردها عموماً مثبت بود. یعنی اکثراً توانسته بودند با چنین چیزی ارتباط برقرار کنند. زمزمه هایی شده بود که دارد اتفاقاتی می افتد، حتی یک نفر گفته بود «دیگر دارد شروع می شود». در یک مورد ولی واکنش منفی بود. یعنی فردی گفته بود که «یعنی چه کارگران ایران تنها نیستند؟ اگر ما را بفرستند جلو و اتفاقی برایمان بیفتد، آیا می آیند دست زن و بچه ما را بگیرند؟». که البته در همین واکنش منفی هم درس های مهمی وجود دارد.

باز هم در مقاطع مختلف، مسائلی پیش می آمد که نیاز به دخالتگری وجود داشت، منتها دخالتی صورت نمی گرفت. برای مثال عرض می کنیم. دو نفر از فعالین کرد کمیته هماهنگی، افشین ندیمی و مهرداد صبوری، موقع





توجه داشته باشید که در تمام این مدت، تأکید ما بر این بود که با نیرو و امکانات و توان اندک، نمی توان کاری خارق العاده و تأثیر گذار در سطح جامعه انجام داد. منتها ما می آیم یک «الگوی عملی» پیشنهاد می کنیم. این الگو «عملی» است، به این اعتبار که چندین بار صورت گرفته؛ پس در شدنی یا امکان پذیر بودنش تردیدی نیست. ثانیاً، واجب و ضروری است، چون کسی دیگر نیامده بدیلی معرفی کند و بگوید: «این نه، ولی آن یکی آری».

تاجایی که به دفاع از فعال کارگری زندانی بازمی گردد، شما چند راه دارید: یا شبانه نقب بزنید به زیر زندان و آن ها را از گودال بیاورید بیرون؛ یا تیغ اره بگذارید بین ساندویچ و برایشان بفرستید تا خودشان میله ها را ببرند و بیرون بیایند. اگر نمی شود چنین کارهایی انجام داد، اگر چنین اقداماتی در مخیله نمی گنجد، پس راهش این است. این کارها باید انجام می شد تا بالأخره به یک خط تبدیل شود (دست کم در بین فعالین پیشرو). ولی در طول این مدت، طیف چپ پای چنین کاری نیامد و در واقعیت امر، فقط خودمان بودیم و خودمان. و این را هم با افتخار اعلام نمی کنم، بلکه بالعکس با نهایت تأسف و تأثر اعلام می کنم. چون قرار نیست چنین کارهایی صورت بگیرد که آن ها را قاب بگیریم و به عنوان سند افتخار به دیوار بزنیم. باید نیرویی پشت آن بیاید تا تازه بتواند تأثیر بگذارد. نه فقط طیف چپ پای این کار نیامد، بلکه بسیاری در مقابل آن، چه در داخل و چه خارج، سکوت کردند. یعنی آن را بایکوت کردند، انگار نه انگار که چنین اتفاقاتی افتاده است. به عنوان مثال، «اتحادیه بین المللی در حمایت از کارگران ایران» را در نظر بگیرید. این دوستان، اخبار روزانه کارگری را منتشر می کنند، در اخبارشان حتی از خبرگزاری کار ایران (ایلنا) هم می آوردند. اما در یک مورد، حتی یک مورد، اشاره ای نکردند به این فعالیت ها، توگویی اصلاً صورت نگرفته. دوستان دیگری هستند که بلدند «شب همبستگی کارگری» راه بیندازند و با تار و تنبور برای طبقه کارگر آه و ناله کنند، ولی در این گونه مواقع حتی حاضر به حمایت هم نیستند. سی سال تمام هم نشسته اند تا یک کسی برایشان «تفنگ و گل و گندم» بیاورد.

ها را تأمین کنید. وگرنه از توده مردم عقب تر می افتید، کما این که افتاده اید.

سوای موضوع دفاع از فعالین کارگری زندانی، یک موضوع دیگر هم پس از انتخابات پیش آمد. آن هم این بود که بلافاصله یک موج وسیعی از اعدام ها شروع شد که کماکان هم ادامه دارد؛ نقطه شروع آن هم در کردستان بود. در این جا باز بحث های قدیمی ما با همان دو گرایشی که اشاره کردم، زنده شد. آن هایی که در انتخابات شرکت کردند، مبارزه خود را موکول کرده بودند به بعد از انتخابات. ما هم گفتیم: خوب این هم «بعد از انتخابات»، تشریف بیاورید. آن هایی هم که می گفتند انتخابات اصولاً به ما ارتباطی ندارد، پاسخشان این بود که: این موضوع اعدام که دیگر مرتبط است، پس چرا این جا دخالت نمی کنید؟ این نشان داد که تمام آن بحث هایشان عملاً باد هوا بود، یعنی تئوریزه کردن بی عملی خودشان.

در این مقطع واکنش مردم جامعه به این اعدام ها، به مراتب جلوتر از بسیاری «فعالین کارگری» بود. فعالین پیشرو عمدتاً غایب بودند. در صورتی که شما شعارهای مردم را در خیابان ها می دیدید. بنابراین مثلاً کاری که می شد در آن مقطع انجام داد، و از توانمان هم خارج نبود، این بود که بیاییم در دو نوبت- یک بار تهران و یک بار کرج- محلاتی را از قیل شناسایی کنیم و بعد بیاییم شابلون هایی درست کنیم با شعارهای «اعدام ها را لغو کنید» و یا «کردستان تنها نیست!» و سپس شبانه برویم و شروع کنیم به کار کردن. حالا بگذریم که ریسک این مورد نسبت به دفعات قبل بالاتر بود. چون هم حساسیت موضوع بالاتر بود و هم این که دیگر فضا، آن فضای قبلی دوره انتخابات نبود. حتی در یک مورد نزدیک بود که گیر بیفتیم، یعنی در جایی مشغول به کار بودیم که دوربین حراست وجود داشت و ما از این موضوع بی اطلاع بودیم. دو یا سه ثانیه بعد از اتمام کار، طرف سراسمیه بیرون آمد که ببیند چه خبر است. حالا بگذریم که بوی رنگ همه جا را گرفته بود، ولی هرطور بود قیصر در رفتیم.



مثلاً کمیته هم‌هنگی یک یا دو روز پیش اعلام کرد که ما هزاران اس ام اس در حمایت از رضا شهابی ارسال کرده ایم. خوب، دست شما درد نکند. منتها برای انجام چنین کاری که دیگر نیاز نیست «کمیته» باشید، هر فرد رهگذر عادی هم می‌تواند چنین کاری انجام بدهد.

به هر حال اکثر این فعالین کارگری نه فقط دخالتی نکردند، که در مقابل اقدامات دیگران هم سکوت کردند؛ به این اعتبار از توده مردم هم عقب تر افتاده اند. این برخوردها عادی است، چون می‌ترسند که ابتکار عمل از دستشان در برود.

در این جا همه آن چه را که گفتیم بگذاریم به کناری. در نهایت یک سؤال برای خودمان به وجود آمد و آن این که فرض را بر آن بگیریم که شماری از کارگران این اقدامات عملی را هم دیدند. نهایتاً در ذهنشان این سؤال شکل می‌گیرد که: «چه کار باید کرد» یا «راه برون رفت از این وضعیت چیست؟»

پاسخ به چنین سؤالی، سطحی دیگری از فعالیت را می‌طلبد. چون سنتاً، بنا به سنت مبارزاتی، پاسخ به این نوع سؤالات از طریق توزیع شبنامه، بیانیه و اعلامه و نظایر آن صورت می‌گیرد. به همین خاطر سعی کردیم که چنین فعالیت‌هایی را هم در دستور کار قرار بدهیم. مثلاً در اول ماه امسال، یک قطعنامه پیشنهادی به مناسبت روز جهانی کارگر تنظیم کردیم و بعد یکی از رفقا در یکی از استان‌های جنوبی تقبل کرد که سه هزار نسخه از آن را در محلات کارگری توزیع کند. پیش از این، تجربه اش را داشتیم که در محلات جنوبی تهران- مثل خانی آباد و نازی آباد- شبنامه‌هایی را با هزاران مکافات، توزیع کنیم. این‌ها وظایفی که باید انجام شود و نمی‌توانیم از روی دوش خودمان برداریم.

به علاوه، نوع مطالبه‌ای هم که شما مطرح می‌کنید در این جا بسیار اهمیت دارد (باز برمی‌گردم به ابتدای بحث در مورد نوع طرح یک مطالبه). مطالبات تاکنون یا حداقلی بوده اند یا حداکثری. یا می‌گویند دستمزدها افزایش یابد، یا می‌گویند پیش به سوی لغو کار مزدی!

به هر حال سوای این نوع برخوردها، که به نظر من علائم انحطاط و تمام شدن یک جریان است، چنین فعالیت‌هایی باید صورت می‌گرفت تا بالاخره تبدیل بشود به یک خط. از این نقطه نظر، شاید بتوانم بگویم که یکی از آخرین کارهایی که در حمایت از شاهرخ زمانی در هنگام اعتصاب غذای او انجام دادیم، یک نقطه عطف بود. شاهرخ زمانی از بیستم اسفندماه پارسال، وارد اعتصاب غذا شد. اعتصابی که بیش از چهل روز به طول انجامید و در آستانه مرگ بود. در نتیجه باز هم مشابه فعالیت‌های سابق را در تهران در دفاع از شاهرخ زمانی انجام دادیم. مدتی بعد از آن، یک خبر بسیار خوشحال‌کننده و روحیه بخش رسید، مبنی بر این که تعدادی از دانشجویان رادیکال دانشگاه تبریز مشابه چنین حرکتی را بنا به ابتکار خود انجام داده اند؛ یعنی پوستره‌های شاهرخ زمانی را در کلاس‌های درس و محوطه دانشگاه و غیره توزیع کرده اند. این دقیقاً همان چیزی بود که دنبالش بودیم. یک چنین نیرویی باید می‌آمد، تا بعد این اقدامات بتواند تأثیر گذار باشد: در قدم اول، در بین خود فعالین پیشرو، و بعد در سطح جامعه.

به همین ترتیب اخیراً با اعتصاب غذای رضا شهابی رو به رو هستیم، که آن هم دارد از مرز چهل روز رد می‌شود. اما چه حرکت خاصی انجام شد؟ شما به من نشان بدهید. کمیته‌های مختلف باز هم به روال سابق فراخوان دادند و این اقدام را محکوم کردند. اخیراً یک بند هم به این «محکومیت» خود اضافه کرده اند مبنی بر این که «هرگونه عواقب جانی بر عهده مقامات امنیتی و قضایی می‌باشد». خوب بله، مسلماً «می‌باشد». منتها اولاً در سیستم بی در و پیکر سرمایه داری جمهوری اسلامی، مسئولین قضایی چه کاره هستند که بخواهند مسئولیتی را بپذیرند؟ مگر زمانی که ستار بهشتی را کشتند یا جسد افشین اسانلو را بیرون دادند، مسئولیتی پذیرفتند؟ ثانیاً، گیریم که اتفاقی افتاد- که امیدواریم نیفتد- ولی سؤال این است که آن موقع شما- تشکل‌ها و نهادهای موجود- چه خواهید کرد؟ تا به الآن که همین حداقل‌ها را انجام نداده اید، پس آن موقع چه خواهید کرد؟



یک «کمیسوین کمک مالی» ایجاد کرده ایم؟ چرا با آن ها کار نمی کنیم؟ پاسخ کوتاه و سربسته این است: به دلیل وجود یک سری از ابهامات، نقاط ناروشن و انحرافات که در درون این پروسه وجود دارد.

عموماً در طی چند سال گذشته وقتی صحبت از کمک مالی می شده است، از آن به عنوان «کمک به جنبش» یاد می کرده اند. ولی این مشخص نیست که به چه معناست، ما به ازای این کمک به «جنبش» باید روشن باشد. ما به ازای این کمک، یعنی مثلاً پخش شبنامه، پوستر در خیابان و غیره. خوب، این کارها که انجام نشده است، پس دیگر چه چیزی می تواند باشد؟ ممکن است بگویند که مثلاً کمک به خانواده های کارگران زندانی. بسیار خوب، چند ماه قبل زمانی که ما برای شاهرخ زمانی سعی کردیم که کمک مالی جمع آوری کنیم، متوجه شدیم که شش ماه قبل از آن حتی یک ریال به حساب او ریخته نشده است. پس این پرسش مطرح می شود که چرا مکانیزم توزیع کمک مالی تا این حد نابرابر است؟ چرا سهم یکی صفر و سهم دیگری صد است. به دلیل وجود یک چنین مسائلی، ترجیح دادیم که در این حوزه هم خودمان دخالت کنیم. یعنی کمیسوین کمک مالی را راه بیاندازیم و از فعالین کارگری داخل و رفقای بین المللی، کمک های مالی را جمع آوری و به طور مستقیم یا غیرمستقیم به دست خانواده های فعالین کارگری زندانی برسانیم.

مسأله مهم دیگری هم که می توانم به آن اشاره کنم، این هست که در جنبش کارگری ایران عموماً طی سال های گذشته سنتاً رسم بر این بوده که تمرکز روی تهران و کردستان باشد. که اتفاقاً این مورد دوم به لحاظ جنبش کارگری ضعیف هست. چون به دلیل جو رادیکال، هرگز کارخانجات و تأسیسات وسیع در آن جا به وجود نیآورده اند. چون این کار باعث انباشت و تمرکز کارگران و ایجاد یک طبقه کارگر منسجم می شود و این یعنی شروع انقلاب در یک چنین منطقه ای.

(کارگر بیچاره می ماند که چه کار باید بکند؛ مثلاً برود فیش حقوقی خود را بسوزاند؟!). در نتیجه خیلی مهم هست که شما بتوانید مطالباتی را مطرح کنید که بتواند حد فاصل سطح آگاهی موجود و سطح آگاهی بالاتر ضد سرمایه داری، پلی بزند و ارتباط برقرار کند. قبلاً هم شاهد بوده ایم که مثلاً در کارخانه ای اعتصاب صورت می گیرد و بعد «فعال کارگری» می گوید که ما الآن باید به کارگران بگوییم: «آیا می دانی بدبخت و بیچاره هستی؟»، «آیا می دانی جمهوری اسلامی پول نفت را به فلان کشور می دهد»، «آیا می دانی چاره کار تشکل است؟» و ... این ها که مطالبه نیستند، خود کارگران این ها را بهتر از هر کسی می دانند، چون بخشی از زندگی روزمره آن هاست. بالعکس شمای فعال کارگری، باید در آن جا این را مطرح کنی که کارفرما به بهانه بحران و تحریم های اقتصادی، اعلام می کند که به اجبار باید دستمزدها را شش ماه به تعویق بیاندازد. شما در جواب می گویی که «بسیار خوب، ما در صداقت شما تردید نداریم. لطف بفرمایید دفترهای حساب و کتاب را باز کنید. ما در آن جا صورت سود و زیان و سهم هیئت مدیره و غیره را خواهیم دید». کارفرما مطلقاً چنین کاری انجام نخواهد داد، چون که دستش رو خواهد شد. در نتیجه کارگران متوجه می شوند که کاسه ای زیر نیم کاسه است. بنابراین خود به خود به تقابل با کارفرما کشیده می شوند. ولو تا سر حد این که در ورودی را ببندند و از ورود کارفرما جلوگیری کنند؛ تا سر حد این که با لگد در دفتر حسابرسی را بشکنند و پرینت حساب ها را بخواهند. یک چنین مطالباتی باید مطرح بشود که عموماً به آن بی توجه هستند. در نتیجه ما هم سعی کردیم که مشابه چنین مطالبات انتقالی را در قطعنامه ها و شبنامه های خود بگنجانیم.

غیر از این موارد، یک حوزه دیگری هم هست و آن مسأله جمع آوری کمک مالی است. این دقیقاً یکی از آیتم های بحث امروز سمینار هست و به همین دلیل من زیاد در مورد آن صحبت نمی کنم. یک سؤال پیش می آید و آن این که مجاری و نهادهای مختلفی وجود دارد برای کمک مالی؛ ولی چرا ما در تقابل با یا به موازات آن ها



«احیای مارکسیستی» هم در ترکیه، ایران، انگلستان، آلمان و فرانسه رفقای متحد خود را دارد و به همین خاطر از این طریق هم شروع به فعالیت هایی در سطح بین المللی کردیم. شخصاً هم از کار کردن با گروه های چپ انقلابی غیر ایرانی، تجربه بهتری دارم تا گروه های چپ ایرانی مقیم خارج. زمانی که شما با رفقای بین المللی رو به رو هستید، تدارک فعالیت های دفاعی و حمایتی با چند ایمیل حل می شود. شما مثلاً وضعیت یک فعال کارگری را اعلام و درخواست حمایت می کنیم، باقی کارها انجام خواهد شد. در مورد شاهرخ زمانی، ما همین را از رفقای «AWL» («اتحاد برای رهایی کارگر» در بریتانیا) درخواست کردیم. بلافاصله فعالیت را شروع کردند. از نمایندگان پارلمان بریتانیا امضا گرفتند و این امضاها در سایت پارلمان بریتانیا موجود است؛ بخشی از امضاها را در روزنامه گاردین منتشر کردند. قرار است چند روز دیگر رو به روی سفارت جمهوری اسلامی بروند. رد سطح مجازی بیش ترین تبلیغات را برای آگاهی رسانی در مورد شاهرخ زمانی انجام داده اند و غیره. حالا شما بروید با این گروه های چپ خارج از کشور کار کنید. به معنی واقعی کلمه نفس شما را می گیرند، شما را در چنان روال بوروکراتیک و اداری می اندازند که از انجام کار پشیمان شوید. فلان جریان، تشکیلات راه انداخته است، و بعد کمیته مرکزی باید تصمیم بگیرد به انجام یک آکسیون، سپس آن را ابلاغ کند به رئیس دفتر سیاسی و سپس آن هم باید هماهنگ کند با رئیس روابط بین المللی. این مسخره بازی ها را باید جمع کرد. با این همه سلسله مراتب، نهایتاً می بینید چهار نفر و نصفی، در یک میدان جمع می شود و کسی دارد برای خودش حرف می زند! این هم ما به ازای آن همه دفتر و دستک تشکیلاتی!

در واقع این تجربیات نشان می دهد که اتحاد عمل هم با بسیاری از این جریانات عملاً منتفی است. وقتی ما صحبت از اتحاد عمل کردیم و همچنان هم می کنیم، به این معناست که هیچ کدام از نیروها- نه ما و نه دیگران- به تنهایی توان انجام بسیاری از کارها را ندارند. در نتیجه باید حول موضوعاتی که مشترک و مورد توافق

منتها افشاری هستند از طبقه کارگر که اولاً وضعشان به مراتب بدتر است نسبت به سایر بخش ها، و ثانیاً به همان اندازه پتانسیل اعتراضی بیشتری دارند. به عنوان مثال، شاید فرضاً شما در مورد کارگران جاشو (ملوان) در جنوب ایران گزارشی ندیده باشید. درحالی که این کارگران، کسانی هستند که نه هشت ساعت کار برایشان تعریف شده، و نه تعطیلات؛ نه بیمه بیکاری دارند و نه صندوق بازنشستگی؛ سوانح کار در میان آن ها بی داد می کند. قرارداد در مورد آن ها اصلاً معنا ندارد. به همین شکل کارگران باربر در بندر و اسکله ها. متأسفانه هیچ تمرکزی روی این بخش نبوده و آن ها به حاشیه بحث ها و تحلیل ها رانده شده اند. در نتیجه سعی کردیم که این سنت را قدری بشکنیم و از طریق فعالین کارگری در این بخش، گزارش هایی تهیه کنیم تا دست کم توجه سایر فعالین کارگری را به این بخش مهم از طبقه کارگر جلب کنیم. چون اصولاً ما گزارشگر یا ژورنالیست نیستیم، این حوزه دخالتگری ما نیست و نمی تواند باشد، آن هم در رقابت با مثلاً خبرگزاری کار ایران که بودجه کلان دولتی هم پشت سر دارد. بنابراین زمانی که سراغ این حوزه می رویم، که بتواند گره ای از مشکلات باز کند.

غیر از این ها، آخرین موردی که می توانم اشاره کنم، مسأله «حمایت های بین المللی» است. در مورد اهمیت این حمایت های بین المللی کوچک ترین تردیدی نباید داشت. مثلاً پارسال که یکی از فعالین کارگری سرشناس از زندان موقتاً بیرون آمده بود، این بحث را مطرح کرد که بازجوی زندان یک خروار پرینت از حمایت های بین المللی را جلوی او گذاشته بود تا او را ارباب کند و بگوید که این ها برای مشکل درست می کند. ولی خود این فعال کارگری می گفت که این فرد احمق نمی فهمید که با نشان دادن کوهی از این حمایت ها، دارد به من روحیه می دهد، چون من می فهمم که کل دنیا دارد از من صحبت می کند. پس در ضرورت حمایت بین المللی، بنا به همین تجربیات فعالین کارگری، هیچ تردیدی نباید داشت.



## پیام تشکر از رفقای «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران»

بازگشت به فهرست

رفقای گرامی؛ همکاری و کمک های شما در مراحل مختلف حمایت از کارگران زندانی و تلاش های بی شائبه شما در جهت جذب حمایت های مادی و معنوی از فعالین و انقلابیون دیگر کشور ها، مایه خوشحالی است، هم-چنین این که در کنفرانس پیش روی خود، بخشی را به حمایت از کارگران زندانی اختصاص داده اید، باعث امیدواری بیشتری جهت همبستگی در فعالیت های مشترک می گردد؛ در این راستا، کمیته حمایت از شاهرخ زمانی ضمن آرزوی موفقیت، از حمایت ها و همکاری های شما عزیزان نهایت تشکر و قدردانی را دارد.

امیدواریم همکاری و کمک های شما در کنار حمایت های گسترده داخلی و جهانی ثمر بخش شوند تا هر چه زودتر شاهد آزادی کارگران زندانی و زندانیان سیاسی باشیم.

در همین حال، انتظار داریم همچنان که همکاری خود را در جهت دفاع از آزادی کارگران زندانی ادامه می دهید، جهت گسترش فعالیت و همکاری های بیشتر اقدامات لازم را مبذول فرمایید.

به امید پیروزی

کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

۱۳۹۳/۴/۱۵

هست (مثلاً دفاع از فعالین کارگری زندانی)، دور یک دیگر جمع شوند. نیروهای مختلف چپ، با هر گرایشی، اختلافی بر سر این موارد با یک دیگر ندارند. بعد شما به شکل دمکراتیک در این مورد بحث می کنید، تقسیم کارها صورت می گیرد و سپس هر کسی با حفظ استقلال خود فعالیت را انجام می دهد. این پروسه منجر به این می شود که توان و امکانات، حول این موضوعات در یک جا متمرکز شود و نتیجه آن قابل رؤیت و ملموس باشد. در صورتی که شاهد بوه ایم که یک دوجین احزابی که وجود دارند، هر کدام یک فراخوانی می دهند و از دیگران دعوت می کنند به پیوستن. جریانی مثل حزب کمونیست کارگری یک آکسیون راه می اندازد، منتها تعداد پرچم ها و بنرهایی که حمل می کند از تعداد نفرات شرکت کننده بیش تر است. چرا؟ فقط برای این که دیده شود. اگر کسی آن جا باشد، چرا باید در جمع آن ها شرکت کند تا با آن ها تداعی گردد. به همین دلیل است که ما هم سعی می کنیم با رفقای متحد بین المللی خود همکاری داشته باشیم، چرا که در عمل اثبات شده است که بازخورد بیش تری دارد.

این ها مجموعه فعالیت هایی بود که می توانستم مختصراً به آن اشاره کنم. یعنی فعالیت های عملی در حمایت از کارگران زندانی و مسائل دمکراتیک (مانند کمپین ضد اعدام)، همین طور جمع آوری کمک مالی، تهیه گزارش های کارگری و نهایتاً حمایت های بین المللی.

با تشکر از وقتی که در اختیار من قرار دادید.





فعالیت عملی در حمایت از رضا شهبابی در تهران

بازگشت به فهرست

رضا شهبابی

فعال کارگری و عضو سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی



۳۴ روز است در اعتصاب غذا به سر می برد!

کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!

کارگران ایران تنها نیستند!

امروز ۱۲ تیرماه ۱۳۹۳، شماری از فعالین «شبكة همبستگی کارگری» و «احیای مارکسیستی» طی فعالیتی مشترک<sup>۱</sup>، اقدام به پخش پوسترهایی در حمایت از رضا شهبابی، فعال کارگری زندانی، در سطح منطقه ای از تهران نمودند. پیش تر در فروردین ماه امسال نیز اقدامی مشابه در حمایت از شاهرخ زمانی در زمان اعتصاب غذای وی، به وسیله همین فعالین صورت گرفته بود.<sup>۲</sup> در این اقدام جدید، پوسترهای رضا شهبابی در داخل تعدادی از ایستگاه های اتوبوس، ایستگاه های تاکسی، داخل اتوبوس ها، پارک ها، پیاده رو ها و مناطق پر رفت و آمد توزیع گردید.

<sup>۱</sup> برای مشاهده برخی فعالیت های مشترک شبکه همبستگی کارگری و احیای مارکسیستی در ایران، به لینک زیر رجوع کنید:

<http://militaant.com/?p=3877>

<sup>۲</sup> <http://militaant.com/?p=3827>

بازگشت به فهرست

## صدای کارگر سوسیالیست



گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

Iranian Revolutionary Marxists' Tendency

برنامه تلویزیونی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

زمان پخش: جمعه ها، ساعت ۲۱:۳۰ الی ۲۲:۳۰ به وقت

ایران

بازپخش: شنبه ها، ساعت ۹:۳۰ الی ۱۰:۳۰ به وقت ایران

نام شبکه	تلویزیون دیدگاه
نام ماهواره	Yahsat
فرکانس	11765
سیمبل ریت	27500
پولاریزاسیون	Vertical
ای اف سی	6/5

نشانی سایت اینترنتی:

[www.didgah.tv/fa](http://www.didgah.tv/fa)





در هفته اول تیرماه نیز «مردانی»، رئیس زندان رجایی شهر، رضا شهابی را احضار کرد و با گفتن این که «اگر ادامه بدهی می فرستم انفرادی و آب را هم برویت می بندم»، صراحتاً و بی شرمانه او را تهدید کرده بود.

حتی پیش از این، در روز ۲۷ خرداد نیز رضا شهابی در هنگام رفتن به بهداری زندان رجایی شهر جهت معاینه فشار خون، همراه با یک زندانی ۶۵ ساله مورد ضرب و شتم و توهین از سوی زندانبانی با نام «سید مهدی» قرار گرفت!



رضا شهابی فعال کارگری زندانی، از اعضای هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه، و خزانه دار و مسئول مالی این سندیکا، پس از یورش وحشیانه به بند ۳۵۰ اوین، همراه شش زندانی سیاسی دیگر به زندان رجایی شهر تبعید شد. او در اعتراض به این تبعید غیر قانونی، و همچنین با مطالبه بازگشت مجدد به بند ۳۵۰ زندان اوین، برخورداری از مرخصی استعلاجی جهت درمان و عمل جراحی دیسک کمر، اجرای ماده ۱۳۴ قانون جدید مجازات اسلامی و برخورداری از قانون آزادی مشروط، دست به اعتصاب غذا زده است.

اعتصاب غذای رضا شهابی در حالی وارد ۳۴مین روز خود می شود که او در این فاصله نزدیک به ۱۴ کیلوگرم وزن کم کرده است و با وجود روحیه قوی، از شرایط جسمانی حاد و نگران کننده ای رنج می برد.

تقریباً چهار روز پیش، ۹ تیرماه، او دچار بیهوشی و تشنج شد، و دو نفر از هم بندان او را به بهداری زندان بردند، اما دکتر بهداری به جای انجام وظیفه پزشکی خود، درست مانند یک بازجو اعلام کرد تا زمانی که وی اعتصاب غذای خود را نشکند، هیچ کاری برای او انجام نخواهد داد.



پیشنهادی در شرایط کنونی، و جزو حداقل هایی است که فعالین کارگری می توانند انجام دهند. بدیهی است که ما با نیرو و امکانات بسیار محدود قادر به آن چه که می بایست انجام شود، نیستیم. اصولاً چنین فعالیت هایی نمی تواند به تنهایی به عهده یک یا چند نیرو با امکانات محدود باشد، اما ما علاوه بر تأمین هدف از قبل تعیین شده در راستای کمپین حمایتی از فعالین کارگر زندانی، در عین حال قصد نشان دادن الگوهای عملی فعالیت حمایتی به سایر بخش های فعالین را نیز داشته ایم. این گونه اقدامات باید در سطح وسیع تر و به وسیله سایر نیروهای فعال نیز صورت بگیرد، درست مانند اقدام بسیار ارزشمند و ضروری شماری از جوانان و دانشجویان رادیکال دانشگاه تبریز در اواخر فروردین ماه در حمایت از شاهرخ زمانی که در اعتصاب غذا به سر می برد.<sup>۳</sup>



اما حتی همین اقدامات حمایتی در داخل و خارج کشور هم، هرچند از نظر ایجاد اعتماد به نفس در میان فعالین کارگری زندانی و خانواده های آن ها، ایجاد آگاهی

<sup>3</sup> [http://chzamani.blogspot.nl/2014/04/blog-post\\_1320.html](http://chzamani.blogspot.nl/2014/04/blog-post_1320.html)

لازم به یادآوری است که رضا شهبانی در تاریخ ۲۲ خرداد سال ۸۹ در حالی که مشغول به کار بود، از سوی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی بازداشت و در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست قاضی صلواتی، به اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام» به یک سال و «اقدام علیه امنیت ملی» به پنج سال و در مجموع به شش سال زندان تعزیری محکوم شد. وی همچنین محکوم به پرداخت هفت میلیون تومان جزای نقدی به دولت و پنج سال محرومیت از فعالیت های سندیکایی و کارگری شد.



به علاوه «شبكة همبستگی کارگری» در سطح بین المللی نیز اقداماتی را در حمایت و همبستگی با این کارگر زندانی داشته است که مورد آخر آن بیانیه «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه، یکی از تشکل های کارگری رادیکال این کشور و از جمله متحدین بین المللی «احیای مارکسیستی» می باشد.

تاکنون بیانیه های زیادی از سوی تشکل های و نهادهای کارگری داخل و خارج در محکومیت احکام صادره علیه رضا شهبانی و برخوردهای رژیم با وی صادر شده است؛ اما مسأله بر سر این است که این «محکومیت» باید در درون جنبش و در سطح جامعه، مابه ازائی عینی و مشخص داشته باشد. اقداماتی نظیر فعالیت اخیر مورد اشاره، تنها یکی از روش های عملی و امکان پذیر



پیش به سوی اتحاد عمل!

پیش به سوی آزادی تمامی فعالین سیاسی و کارگری  
زندانی!

کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!

کارگران ایران تنها نیستند!

۱۲ تیرماه ۱۳۹۳

عمومی از وضعیت آنان در سطح جامعه، و اعمال فشار به رژیم برای آزادی زندانیان سیاسی، لازم و ضروری هستند و بی تردید یک وظیفه طبقاتی به شمار می روند، اما قطعاً به هیچ رو کافی نیستند.



بدون شک فعالیت های حمایتی باید به طور مداوم، در سطح وسیع تر، با هماهنگی و کاربرد ابتکار عمل های بیشتری صورت بگیرند تا تأثیری ملموس داشته باشند. امید است که با تداوم و گسترش دامنه حمایت های عملی از سوی سایر فعالین کارگری نیز فشار لازم جهت آزادی شاهرخ زمانی، رضا شهابی و دیگر فعالین کارگری و سیاسی زندانی ایجاد گردد. در شرایط کنونی که جنبش کارگری، هم از سرکوب شدید حکومتی و هم از افتراق و سایر ضعف های درونی خود آسیب می بیند، این اعمال فشار عملی نخواهد بود مگر با «اتحاد عمل» گسترده میان تمامی نیروهای چپ و فعالین کارگری حول حمایت از تمامی زندانیان سیاسی و مطالبه آزادی آنان به عنوان یک خواست مشترک.





## گزارش آکسیون روز جمعه در بریتانیا

### بازگشت به فهرست

فراخوان به تظاهرات ایستاده رفقای احیای مارکسیستی در لندن در حمایت از شاهرخ زمانی و رضا شهابی روز جمعه ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۴ در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن با موفقیت برگزار شد. در این تجمع چند سازمان سیاسی از جمله گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، اتحاد رهایی کارگران بریتانیا، حزب کمونیست کارگری، حزب حکمتیست، و افراد مستقل ایرانی و انگلیسی شرکت داشتند. شرکت کنندگان عکس های رضا شهابی و شاهرخ زمانی را بر در سفارت نصب کردند و هزارها امضای جمع آوری شده را در روی در سفارت چسباندند. در این تظاهرات رفیق مازیار رازی سخنرانی ای به انگلیسی همراه با برخی دیگر از شرکت کنندگان ایراد نمود.





حمایت وسیع دانشجویان انگلیسی از شاهرخ زمانی

بازگشت به فهرست



فعالین «اتحاد برای رهایی کارگر» (AWL) در بریتانیا که از جمله متحدین بین المللی «احیای مارکسیستی» (MR) و «شبکه همبستگی کارگری ایران» (IWSN) می باشند، تاکنون فعالیت های پیگیر، مستمر و خستگی ناپذیری در ایجاد کمپین های وسیع در میان کارگران، دانشجویان و سازمان ها و نیروهای مترقی بریتانیا در جهت افزایش آگاهی عمومی از وضعیت شاهرخ زمانی، فعال کارگری زندانی، و اعمال فشار برای آزادی وی داشته اند.

این فعالین از طریق راه اندازی وبلاگی با نام «شاهرخ زمانی را آزاد کنید» (۱)، روزانه گزارش های مرتبط با شاهرخ زمانی و فعالیت های خود را منعکس می کنند. به عنوان مثال در فوریه امسال، «اتحادیه ملی کارگران راه آهن، دریا و حمل و نقل» (RMT)، به عنوان یکی از اتحادیه های پرنفوذ بریتانیا با بیش از ۸۰ هزار عضو، از کمپین این رفقا در جهت آزادی شاهرخ زمانی اعلام حمایت و همبستگی نمود. اواسط ماه مه ۲۰۱۴ نیز شماری از دانشجویان و فعالین AWL و همچنین اعضای RMT طی اقدامی سمبلیک برای شناساندن شاهرخ زمانی به مردم جهان و آگاهی از وضعیت حاد او

شاهرخ زمانی را آزاد کنید

بازگشت به فهرست

صف اعتراضی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در انگلستان، روز جمعه، ۲۵ ژوئیه، ساعت ۱۸ الی ۱۹:۳۰

شاهرخ زمانی از سال ۲۰۱۱ به دلیل سازماندهی در اتحادیه کارگری خود، سندیکای نقاشان ساختمانی، به زندان افتاده است؛ به گفته دولت ایران، جرم او «تبلیغ علیه نظام و تشکیل گروه های سوسیالیستی» و همین طور «اقدام علیه امنیت ملی» عنوان شده است. شاهرخ به ۱۱ سال حبس محکوم گردیده است.

او در طی دوران زندان خود با بدرفتاری های جسمی و روحی فراوانی رو به رو شده و چندین بار دست به اعتصاب غذا زده است. احتمال دارد که او به دلیل فعالیت های خود در درون زندان، متهم به «اختلال نظم عمومی» نیز گردد.

اخیراً قطعنامه ای در مجلس عوام انگلستان به تصویب رسیده است که آزادی شاهرخ زمانی را از حکومت ایران مطالبه می کند و «از حکومت انگلستان می خواهد که رژیم ایران را برای احترام به حقوق اتحادیه های کارگری و کنوانسیون های سازمان جهانی کار تحت فشار قرار دهد»

برای نشان دادن همبستگی با شاهرخ زمانی و مطالبه آزادی فوری او از مقامات ایران، رو به روی سفارت ایران گردهم آییم. فعالیت و تشکل یابی کارگری نباید یک جرم محسوب شود!

برای کسب اطلاعات بیش تر ر مورد شاهرخ زمانی، به وبلاگ زیر رجوع کنید:

<http://freeshahrokh.wordpress.com>

Iranian Embassy, 16 Prince's Gate,  
Knightsbridge, London SW7 1PT



## گزارشی از وضعیت کارگران باربر بنادر و اسکله ها

### بازگشت به فهرست

در نوشته قبلی خود اشاره کردم که وضعیت بحرانی نظام سرمایه داری حاکم در ایران در تمام وجوه آن، اعم از اقتصادی و سیاسی، جمهوری اسلامی را در وضعیتی قرار داده است که بنا به منطق و ذات این سیستم، برای حل موقتی بحران و افزایش بقای خود، شدیدترین ابزارها را علیه کارگران به کار بگیرد:

وضعیت حاد بیکاری، اخراج های جمعی و گسترده، بی ثباتی شغلی از طریق تحمیل قراردادهای موقت و سفید امضا، عدم پرداخت حقوق و مطالبات معوقه و پیامدهای آن مانند افزایش فشارهای مالی، روحی و روانی و در نتیجه گسترش پدیده اعتیاد، خودکشی، طلاق، کار کودکان و نظایر آن؛ مقابله با هرگونه تشکل مستقل و خارج از مدار حکومت (مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار)؛ اعمال فشار بر فعالین کارگری از طریق بازداشت ها و پرونده سازی ها، و ده ها مورد دیگر، تنها بخشی از حقایق آشنا برای فعالین کارگری است که اصولاً نیازی به توصیف ندارد؛ چرا که بخشی از حقیقت زندگی روزمره کارگران است و درست به همین دلیل خود بهتر از هر کسی از آن آگاه هستند.

اما در میان طبقه کارگر ایران به طوری کلی، اقشاری هستند که تحت فشار و ستمی به مراتب شدیدتر قرار دارند، با این حال متأسفانه طی سال های گذشته از سوی فعالین کارگری مورد توجه چندانی قرار نگرفته اند و از آن جا که عمده تمرکز سنتاً بر تهران و کردستان بوده است، این گروه از محاسبات سیاسی و تحلیل وضعیت مبارزه طبقاتی به حاشیه رانده شده اند. به همین دلیل است که تلاش می کنم تا به عنوان یک فعال کارگری و فعال حقوق اقلیت قومی عرب، دستکم با توصیف گوشه ای از شرایط سخت و دردناک کارگران جنوب، صدای آن ها باشم؛ کارگرانی که نه فقط تحت فشارهای معیشتی بالایی قرار دارند، بلکه به همان اندازه یا بیش از آن، پتانسیل اعتراضی هم دارند و از همین جا ضرورت تدارک سازماندهی در میان آن ها احساس می شود.

در زندان، تصاویر خود را ضمن در دست داشتن پوستره های شاهرخ زمانی در رسانه های اجتماعی نظیر فیس بوک و توئیتر در سطح وسیع منتشر کردند. از جمله نمونه های اخیر فعالیت آن ها تهیه یک نامه اعتراضی، جمع آوری امضا با خواست آزادی شاهرخ زمانی و دیگر زندانیان سیاسی ایران و متعاقباً انتشار آن در روزنامه گاردین در آستانه اول ماه مه ۲۰۱۴ (۲) و همچنین جمع آوری امضای حمایتی از نمایندگان پارلمان (۳) بوده است که در نوع خود اقداماتی کم سابقه و بسیار تأثیر گذار محسوب می شود.

ما از همکاری و فعالیت های رفقای AWL صمیمانه قدردانی می کنیم.

زنده باد اتحاد و همبستگی بین المللی کارگران!

(1) <http://freeshahrokh.wordpress.com>

(2)

<http://www.theguardian.com/world/2014/apr/30/iran-imprisoned-trade-unionist>

(3) <http://www.parliament.uk/edm/2014-15/52>







برای این کار در نظر گرفته می شود، ۲۵ الی ۳۵ هزار تومان است که با توجه به شرایط کار و هزینه های زندگی، فوق العاده ناچیز است. شرایط کار آن هم در گرمای بالای ۴۵ درجه، طاقت فرسا و حتی کشنده است. این درحالی است که حتی تهیه غذا به عهده خود کارگران باربر است و تنها چیزی که از سوی کارفرما به آن ها تعلق می گیرد، کلمن های آب می باشد.

در نتیجه واضح است که عدم ثبات شغلی، یکی از دشواری های همیشگی کارگران این شاخه (که عموماً فصل و موقتی هستند) است. ممکن است آن ها تا چندین روز متمادی قادر به یافتن کار نشوند. به خصوص که به دلیل تحریم ها و تردد کم کشتی ها و لنج های باری به بنادر، کار باربری کمتر از پیش شده و همین موضوع بیکاری در میان این کارگران را تشدید کرده است.

ضمناً باید اضافه کنم که هشت ساعت کار و تعطیلات نیز برای اکثر این کارگران بی معناست. حتی با وجود آن که اخیراً بندر اجازه تخلیه شبانه بار را نمی دهد و شیفته شب منتفی شده است، ولی هنوز در اسکله های محلی و اسکله هایی که اداره بندر در آن ها حضور ندارد، کار شبانه نیز به چشم می خورد.

حتی در صورت موفقیت در یافتن کار، همان دستمزد ناچیز نیز ممکن است با تأخیر پرداخت گردد. حتی مواردی متعدد بوده است که طی آن یا دستمزد کارگر هرگز پرداخت نشده است، و یا عاملی که از طرف شرکت می آید، تنها بخشی از پول را پرداخت و مابقی را به خود اختصاص می دهد. اما موقعیت ضعیف این کارگران، حتی امکان پیگیری و حداقلی از «چانه زنی» را هم از آن ها می گیرد.

علاوه بر شرایط بد کاری (مانند گرمای شدید)، شدت کار نیز بسیار بالاست. در شناورهای باری چوبی (لنج) کلاً تخلیه بار به وسیله کارگران صورت می گیرد. در شناورهای بزرگ، تخلیه انبار با جرتقیل و به کمک کارگران صورت می گیرد. گاه پیش می آید که مثلاً یک کشتی با ۵۰ هزار تن بار، باید ظرف یک هفته تخلیه

مناطق جنوبی ایران، به دلیل برخورداری از ذخایر نفتی و گازی، بخش عمده درآمد حاصل از صادرات جمهوری اسلامی و در نتیجه ستون فقرات حیات آن را تشکیل می دهد. جمهوری اسلامی به خوبی می داند که وقوع یک اعتصاب و بسته شدن شیرهای نفت، درست به همان شکل که سرنگونی رژیم شاهنشاهی را رقم زد، آخرین نفس های این سیستم را هم خواهد بُرید. و دقیقاً به همین خاطر است که هرگز نمی گذارد یک طبقه کارگر متمرکز و منسجم در این نواحی شکل بگیرد و برای این منظور از هیچ گونه فشاری (از جمله اعدام های گسترده اقلیت های عرب و سنی به دلایل واهی) فروگذار نمی کند.

ساکنین مناطق جنوب ایران با وجود ثروت طبیعی این بخش، در زمره محروم ترین بخش های جامعه هستند و تا جایی که به توزیع درآمد و ثروت بازگردد، شما حتی با چند روز زندگی در آن جا به وضوح شکاف عظیمی را در سطح معیشت مردم مشاهده خواهید کرد.

در نوشته قبلی من به برخی مسائل و مشکلات پیش روی کارگران جاشو (ملوان) اشاره کردم؛ در این جا سعی می کنم تا بیش تر روی وضعیت کارگران باربر اسکله ها متمرکز بشوم که شمار آن ها در اسکله های کوچک محلی تا ۱۵۰ نفر و در بنادر بزرگ تر، تا بیش از ۱۰۰۰ نفر می شود.

در همان حال که بخش زیادی از طبقه کارگر ایران با مشکل قراردادهای موقت دست و پنجه نرم می کند، این کارگران اصولاً فاقد هرگونه قرارداد هستند. بخشی از کارگران باربر در هر منطقه، در نزدیکی اسکله یا بندر منتظر به کار می نشینند تا بلکه از طرف شرکت های تخلیه و بارگیری به دنبال آن ها بیایند. بخش دیگری از کارگران باربر، با شرکت های تخلیه و بارگیری کار می کنند؛ اما تنها «مزیت» این حالت، این است که جهت کار با آن ها تماس گرفته می شود. بنابراین تفاوتی میان این مورد با گروهی قبلی نیست.

کارگران باربر، روزمزد هستند و عموماً پس از اتمام کار، تسویه مالی صورت می گیرد؛ نرخی که معمولاً



اصولاً در این حرفه، پس از ۴ یا ۵ سال، انواع بیماری‌ها (از کمردرد و اختلال در ستون مهره گرفته تا بیماری‌های ریوی) گریبان‌گیر باربران می‌شود. علت این بیماری‌ها را می‌توان در سرو صدا و ارتعاش ناشی از لوازم و دستگاه‌های مختلف، تهویه نامناسب در اماکن سرپوشیده و آلودگی هوای فضای عمومی بندر، نبود یا کمبود امکانات رفاهی و بهداشتی، کار در فضاهای کوچک و محدود، ابزار کار نامناسب، تابش اشعه مستقیم خورشید (و انعکاس نور از سطح آب)، گرما، رطوبت و شرایط جوی نامساعد و غیره جستجو کرد. بسیاری از این افراد پس از بیماری به سراغ کارهای سبک‌تر می‌روند.

به علاوه به دلیل موقعیت ضعیف این بخش از کارگران، آن‌ها به اشکال مختلف مورد سوء استفاده و استثمار قرار می‌گیرند. به عنوان مثال گارد اداره بندر (که مسئول حفاظت و حراست فیزیکی بندر و کنترل در ورودی و خروجی می‌باشد) می‌تواند اجازه ورود را از کارگرانی که به امید یافتن کار وارد می‌شوند، سلب کند یا آن‌ها را از محوطه خارج نماید. در نتیجه با اخذ کمی پول از آن‌ها (مثلاً پنج هزار تومان) عملاً باج می‌گیرد.

در بین باربران، کارگران کُرد یا پاکستانی نیز پیدا می‌شوند که هم درآمدی کم‌تری در قیاس با سایر همقطاران خود دارند و هم با برخوردهای غیر انسانی و تحقیرآمیز رو به رو می‌شوند.

بنابراین به طور خلاصه این‌ها بخشی از مسائل و مشکلات کارگران باراندازها است: بی‌ثباتی شغلی و روزمزدی، سطح پایین دستمزد، شرایط بسیار دشوار و سنگین کار، بروز سوانح کار (اعم از مصدومیت یا مرگ)، عدم وجود تعطیلات و هشت ساعت کار روزانه، عدم ارائه تسهیلات بیمه‌ای، نبود تسهیلات بهداشتی مناسب و ...

به همین دلیل این بخش از کارگران زحمتکش و معترض ایران نیز در مقابل فساد و باج‌گیری در اداره بنادر، و اجحافات کارفرمایان، به شکل مستقل خود نیاز دارند تا

شود. ناگفته پیداست که فشار کار در این موارد تا چه حد بالاست.

وضعیت مسکن این کارگران فاجعه‌بار است. به طوری که در مواردی حتی ۱۰ نفر در یک خانه کرایه‌ای در ارزان‌ترین نقطه شهر زندگی می‌کنند. شرایط معیشت نیز به همان صورت اسف‌بار است؛ سنگین بودن این حرفه، نیاز به استراحت و بازتولید قوای جسمی کارگر را می‌طلبد؛ در صورتی که این کارگران به دلیل دستمزد بسیار پایین، برای صرفه‌جویی هر چه بیش‌تر در هزینه‌ها، ناگزیر از وعده‌های غذایی خود می‌زنند و غذاهایی ساده و ارزان که جوابگوی تأمین کالری لازم بدن نیست، می‌خورند.

این کارگران فاقد هرگونه بیمه‌ای هستند؛ درحالی که سوانح کار (نقص عضو)، بیماری شغلی و مرگ در این حرفه بسیار شایع است، و صدمات جانی و فیزیکی هر لحظه این کارگران را تهدید می‌کند. مثلاً سقوط کانتینر با بار، یا پاره شدن طناب و سقوط بار بر روی این کارگران از جمله مواردی است که به کرات رخ می‌دهد. غیر از سقوط بار، مواردی مانند سقوط افراد از ارتفاع (بالای جرثقیل، عرشه کشتی و ...)، وقوع آتش‌سوزی، برخورد با وسایل حمل و نقل (لیفتراکها، جرثقیل‌ها و ...)، مسمومیت‌های ناشی از تماس با محموله‌های شیمیایی و سمی، و درگیری‌ها و نزاع‌های فیزیکی بین کارگرانی از ملیت‌ها یا قومیت‌های مختلف، منجر به سوانح می‌شود. شمار زیادی از این حوادث در واقع به دلیل عدم آشنایی این کارگران ساده و حتی سرپرستان با ساده‌ترین مفاهیم ایمنی اتفاق می‌افتد.

همچنین دمای بالای هوا، منجر به گرم‌زدگی و حتی در مواردی ایست قلبی و مرگ می‌شود که موردی از آن را شخصاً در بندر عباس شاهد بوده‌ام. با این وجود، به علت عدم برخورداری از بیمه، هزینه‌های درمانی سوانح ناشی از کار نیز به عهده خود این کارگران است. اما وضعیت نابسامان درآمدی، این کارگران را وادار می‌کند تا در بسیاری از موارد از درمان صرف نظر کنند.



## طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

بازگشت به فهرست

گفتگوی مازیار رازی با نشریه میلیتانت (بخش ۲)

**میلیتانت:** در بخش یک از کارگران پیشرو صحبت کردید، منظور شما از کارگران پیشرو چیست و به چه بخشی از طبقه کارگر تعلق دارد؟

**مازیار رازی:** کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند. کارگران پیشرو سنتی که در دوره پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند؛ و کارگران پیشتاز و جوانان کارگر که گرچه از تجربه دسته اول برخوردار نبوده اند، اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال هستند؛ بدیهی است که باید به نقش پیشین کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد. آن ها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق های سیاسی و گشایش های نوین، کارگران پیشرو سنتی نمی توانند گام های ضروری را با وضعیت کنونی تطابق دهند؛ آن ها درها را بر روی خود، از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان، محکم بسته اند و کارگران جوان را به درون خود راه نمی دهند. در نتیجه ناخواسته از مسببین اصلی افتراق و چند دستگی شده اند. عده ای را به علت «روشنفکر» بودن حذف می کنند، و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن «حزب» کنار می گذارند. عده ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می کنند و برخی را به علت وابستگی به «سازمان خاص» طرد می کنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگ ترین جبهه ضد سرمایه داری، آن ها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندی های کاذب نهاده اند، این وضعیت اسفناکی است. به اعتقاد من در وضعیت کنونی یکی از موانع اصلی در مقابل حرکت کارگری، برخوردهای غیر دموکراتیکی است که توسط برخی از کارگران پیشروی سنتی مصرانه اعمال می گردد.

بتوانند مطالبات پیشنهادی زیر را مطرح و کارفرمایان را وادار به پذیرش آن سازند:

\* کاهش ساعات کار

\* برخورداری از تعطیلات و تسهیلات رفاهی

\* برخورداری از تسهیلات بیمه ای

\* انعقاد قرارداد و افزایش دستمزد

\* برگزاری کلاس های آموزشی برای آموزش مقررات کار و ایمنی شغلی به صورت مداوم برای تمام گروه های شغلی در باراندازها به خصوص کارگران ساده و باربران چه فصلی، چه موقتی و چه دائمی و از هر ملیت یا قومیت.

\* ارائه مراقبت های درمانی (شامل معاینات پزشکی مداوم)

\* ارائه تسهیلات بهداشتی (مثلاً وجود سرویس های بهداشتی در نقاط مختلف بندر ضروری است، به ویژه برای کارگرانی که با مواد شیمیایی مثل اسیدها و قلیاها و محصولات دامی مانند پشم و پوست و به طور کلی مواد آلوده سروکار دارند، حتماً بایستی حمام و دوش در نظر گرفته شود)

\* افزایش ایمنی کار (تهیه لباس کار مناسب، کفش ایمنی، کلاه ایمنی، کمک های اولیه، بازرسی ابزار و ادوات و غیره از سوی کارفرما الزامی است)

ع. عبرتاوی

۱۱ تیرماه ۱۳۹۳



برخی از فعالین کارگری استدلال می کنند که «مسأله طبقه کارگر ربطی به قدرت کارگری نداشته و فقط باید برای کسب یک سلسله حقوق صنفی مبارزه شود» (روش استدلال سندیکالیست هایی مانند منصور اسانلو). این گرایش ها از ابزار مبارزاتی کارگران که در رأس آن اعتصاب کارگری است، تنها به منظور اعمال فشار بر دولت سرمایه داری استفاده می کنند. این شیوه تفکر نادرست است. به نظر من کلیه ابزار مبارزاتی از جمله اعتصاب باید در راستای پیوند با قدرت کارگری باشد. به سخن دیگر، مبارزه برای گسترش حقوق دموکراتیک باید با هدف نهایی یعنی دموکراتیزه کردن کل نظام اجتماعی و به دست گرفتن حیات توده های کارگر و زحمتکش در دست خودشان، پیوند خورد. در همین جا باید یادآور شد که هر اعتصاب، حامل نطفه های اولیه قدرت کارگری است، اما برای تحقق نهایی آن، به عوامل دیگری نیاز است. زیرا تفاوت مهمی بین تهاجم بالقوه علیه دولت سرمایه داری و تحقق نهایی تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران وجود دارد. آن چه این دو وضعیت را به هم پیوند می دهد، سطح «آگاهی» سیاسی درون جنبش کارگری است. بدون یک سلسله تصمیم گیری های آگاهانه، هیچ اعتصابی به خودی خود دولت سرمایه داری را به طور بنیادی تهدید نمی کند.

برخی از کارگران پیشرو سنتی تصور می کنند که با تکرار شعارهای «کمیته کارگری» و یا «مجامع عمومی کارگری» مسأله کارگران به خودی خود حل می گردد. این ها تصورات واهی است. لازم به ذکر است که ما می باید از تمامی نهادهای کارگری حمایت کرده و هیچ اختلافی با طرح آن ها نداریم. اما باید درک شود که هیچ «کمیته اعتصاب» یا «کمیته کارگری» یا «مجمع عمومی» به شکل خودجوش به یک «شورا» و در نهایت کسب قدرت کارگری مبدل نمی گردد.

کارگران پیشنهاد در مورد چشم انداز سیاسی خود باید آگاه و روشن باشند. آن ها باید بدانند که طبقه کارگر صرفاً پس از کسب قدرت سیاسی و رهایی خود به ثروت ملی و مناسبات تولیدی جدید دست خواهد یافت.

البته مانع دیگر نیز وجود دارد و آن هم مرتبط به ماهیت سرکوبگرانه دولت سرمایه داری است، کشتار وحشیانه کارگران خاتون آباد، و دستگیری و ارباب فعالین کارگری در مراسم مختلف و اول ماه مه و دستگیری و زندانی کردن رهبران عملی کارگران (مانند شاهرخ زمانی ها، رضا شهابی ها و غیره) نمونه های سیاست سرکوب گرایانه دولت سرمایه داری است.

اما در دوره آتی این مانع در شرف کاهش خواهد بود. زیرا دولت سرمایه داری نیک می داند که برای مقبول نمایش دادن خود در انظار نهادهای بین المللی امپریالیستی، بایستی یک سلسله اقداماتی انجام دهد و سرکوب ها را کاهش دهد. این سیاست را می توان در سخنرانی های اخیر حسن روحانی به کم کردن فشارها در مسایل اجتماعی دید.

**میلیتانت:** یک سؤال جدی و سرنوشت ساز در این باره، چگونگی سیاست ها و راه کارهای اصولی و پایدار سازمان یابی طبقه کارگر است. به نظر شما سازمان یابی طبقه کارگر باید بر مبنای کدامین چشم انداز و افق سیاسی صورت گیرد؟ و به این منظور، چه راه کاری باید انتخاب شود؟

**مازیار رازی:** برای پاسخ گویی به چگونگی پیشبرد راه کارهای فوری و امروزی در امر سازماندهی، در وهله نخست باید چشم انداز سازمانیابی جنبش کارگری ترسیم گردد. به سخن دیگر برای تعیین تاکتیک های امروزی که در پیش روی طبقه کارگر قرار گرفته است، می بایستی در ابتدا استراتژی را مورد بررسی قرار داد. بدون داشتن چشم انداز و افق سیاسی جنبش کارگری دچار روزمرگی و انجام خرده کاری های بی حاصل می گردد. داشتن یک استراتژی صحیح و روشن می تواند اشتباهات در کارهای روزمره را کاهش دهد.

استراتژی طبقه کارگر چیست؟ به اعتقاد من در مرکز استراتژی طبقه کارگر باید مسأله قدرت کارگری قرار گیرد. بدون قدرت کارگری هیچ یک از تکالیف جامعه (تکالیف دموکراتیک و سوسیالیستی) قابل حل نیستند.



داری است. اما این حزب هنوز ساخته نشده است. این حزب باید از قلب جنبش کارگری و همراه با فعالین کارگری ایجاد گردد. گرایش هایی که نقداً، سازمان ها و احزاب «کارگری» را توسط عده ای روشنفکر (آن هم در خارج از کشور) ساخته و از کارگران می خواهند به آن ها ببیوندند، اقدام غیر اصولی و نادرستی انجام داده اند. حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری با این احزاب سنتی تفاوت دارد؛ و باید متشکل از کارگران پیشتاز باشد. تدارک در راستای ایجاد این حزب، امروز به استراتژی اساسی کارگران پیشتاز مبدل گشته است.

کارگران پیشرو باید توجه کنند که در وضعیت بحران سیاسی در دوره آتی، مسأله «قدرت دوگانه» در جامعه طرح می گردد: قدرت سرمایه داران یا قدرت کارگران. در جامعه ما بحران عینی و دائمی در روابط تولیدی سرمایه داری (کساد، تورم، بیکاری و هرج و مرج در تولید و غیره)؛ بحران سیاسی در درون دولت (کشمکش های درونی، بی اعتمادی به رهبری، تفرقه، عدم وجود یکپارچگی و وحدت)؛ نارضایتی عمومی مردم (به ویژه در درون قشرهای خرده بورژوا و زحمتکشان)؛ و بی اعتمادی طبقه کارگر نسبت به سیاستمداران سرمایه دار، وجود دارد. برای کسب قدرت سیاسی اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر باید به وجود آید. این کار شدنی نیست مگر توسط سازماندهی حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری. ساختن حزب پیشتاز کارگری نیز با جمع جبری «کمیتة های کارگری» یا «مجامع عمومی کارگری» یا «تشکلات ضد سرمایه داری کارگری» به وجود نمی آید. برای ساختن حزب پیشتاز کارگری باید از هم اکنون آگاهانه و مصممانه تدارک مشخص دید. کارگران را باید از هم اکنون به ضرورت ساختن حزب ترغیب کرد. کارگران جوان را باید از امروز در تدارک عملی حزب پیشتاز سهیم کرد.

هشت خرداد ۱۳۹۳

ادامه دارد

بدون قدرت سیاسی، طبقه کارگر قادر به نظارت و کنترل کامل بر امور کارخانه ها نخواهد بود. بدون به دست گرفتن قدرت سیاسی کنترل بر مناسبات مادی تولیدی غیر ممکن خواهد بود. «رفرم» در جامعه سرمایه داری شاید (در بهترین حالت) منجر به تقلیل مشکلات (آن هم موقتی) گردد؛ اما مسائل را به شکل ریشه ای هرگز حل نمی کند. رفرم هرگز قادر به از میان برداشتن غده سرطان را نمی گردد. برای این منظور عمل جراحی لازم است.

اما قدرت گیری کارگران نیاز به برنامه ریزی و عمل مرکزی سیاسی خاص دارد. برای سازماندهی اقتصاد برنامه ریزی شده و سیاست های نوین اجتماعی، نیاز به اقدامات حساب شده است. روند قدرت گیری، حرکتی مشخص و برنامه ریزی شده است که مانند زنجیری به هم پیوند خورده است. هر گسستی در این سلسله عملیات، می تواند وضعیت کارگران را با فاجعه روبه رو کند. به سخن دیگر، کسب قدرت سیاسی که قرار است کارگران «از خود بیگانه شده» را به انسان های «آزاد شده» ای تبدیل کند که سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت، باید توسط کارگران پیشتاز «آگاه» و سازمان یافته صورت پذیرد.

کارگران آگاه نیز برای برنامه ریزی کسب قدرت سیاسی نیاز به حزب سیاسی کارگری دارند. مطالبه تأسیس هر تشکل کارگری «ضد سرمایه داری»، اگر قرار باشد از سطح تبلیغاتی خارج شده و جنبه عملی به خود گیرد، باید با تشکیل یک ستون فقرات مرتبط به آن، پیوند خورد. این ستون فقرات همانا حزب پیشتاز کارگری است. به سخن دیگر کارگران ضد سرمایه داری نیز، همانند سرمایه داران، باید مجهز به حزب خود باشند و این نهاد ستون فقرات تشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری را شکل می دهد.

در نتیجه می توان اذعان داشت که استراتژی محوری کارگران در مرحله کنونی ایجاد یک حزب ضد سرمایه





نهایت آرامش و بی خبری، اقدام به تصفیۀ فعالین شناخته شده جهانی بکند.

به علاوه فعالین کارگری در زندان ها، هر لحظه به بیرون نگاه می کنند که ببینند دیگران چه کاری برای آن ها انجام می دهند. علت حساسیت رژیم به خبررسانی وسیع، و تلاش آن ها به جلوگیری از این روند از طریق تهدید کارگران زندانی و خانواده های آنان در بیرون، در همین امر نهفته است. این گونه اقدامات حس اعتماد به نفس را در درون کارگران به طور اعم و کارگران زندانی به طور اخص ایجاد می کند و مانع از درهم شکستن آن ها در زیر فشارها می گردد.

مثلاً زمانی که فیلم مراسم اول ماه امسال سال ۲۰۱۳ در ترکیه که از طرف تشکل کارگری «یودیر» و با حضور «شبکه همبستگی کارگری» و «کمیته حمایت از شاهرخ زمانی» برگزار گردید، به برخی کارگران نشان داده شد، واکنش مثبت و حس اعتماد به نفس آن ها از این اقدامات حمایتی کاملاً واضح و قابل مشاهده بود.

دوم؛ حفظ دستاوردهای جنبش کارگری: اعتصابات کارگری گسترده و جدی در آینده نه چندان دور که نقداً از هم اینک آغاز شده (از پلی اکریل اصفهان گرفته تا هفت تپه خوزستان و ده ها مورد دیگر ظرف چند هفته گذشته)، بدون اتکا به متحدین بین المللی و همبستگی از سوی آن ها، به راحتی از سوی رژیم درهم خواهند شکست. برای روشن شدن این موضوع، به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم: مدتی قبل در ترکیه، حکومت «حزب عدالت و توسعه» حق اعتصاب در صنایع هواپیمایی و سایر صنایع استراتژیک و مهم را ممنوع اعلام کرد که هدف از این کار بسیار واضح بود. کارگران صنایع هواپیمایی در مخالفت با این ممنوعیت، وارد آکسیون و اعتصاب غیرقانونی شدند و موفق شدند که صدها پرواز را لغو و متوقف کنند. این اقدام که فقط طی یک روز صورت گرفت، تکلیف را مشخص کرد و پیام هشدارآمیز لازم را به دولت داد. در روز آکسیون، «اتحادیه های اروپایی» اعلام کردند که «اگر هواپیماهای ترکیه با شکستن اعتصاب در کشورهای ما فرود بیابند، ما اجازه بازگشت را به آن ها نخواهیم داد».

## پیرامون فعالیت های مشترک شبکه همبستگی کارگری و احیای مارکسیستی



### بازگشت به فهرست

همان طور که اطلاع دارید، جنبش کارگری ایران هم به دلیل سرکوب سیستماتیک جمهوری اسلامی در بیش از سه دهه گذشته، و فشارهای اقتصادی-اجتماعی روزافزون داخلی و بیرونی، و هم به دلیل ضعف های درونی خود، با فقدان «اعتماد به نفس» رو به است. طبقه کارگری که روزی در همین کشور شوراهای کارگری را، یعنی نهادی را که نطفه اولیه قدرت و حکومت کارگری است، برپا نموده بود، امروز در شرایطی به سر می برد که حتی حق برخورداری از تشکل های مستقل و آزاد خود را ندارد و با کوچک ترین تلاشی در این مسیر، با شدیدترین برخوردهای امنیتی حکومتی رو به رو می گردد. بنابراین بازگشت «اعتماد به نفس» به کارگران و اثبات این که آن ها در این مسیر «تنها نیستند»، یکی از مؤلفه های کلیدی است. بخشی از این موضوع، به تلاش مشترک طبقه کارگر در سطح جهانی و به عبارت دیگر جنبه «بین المللی» فعالیت مربوط می شود که اهداف زیر را دنبال می کند:

اول؛ بازگشت اعتماد به نفس به طبقه کارگر: اعتراضات بین المللی، اگر سازمان یافته و وسیع باشد، یکی از اهرم های فشار علیه رژیم هستند برای وادار کردن آن به عقب نشینی. تأثیر این حمایت ها را می شود در شناخته شدن رهبران عملی جنبش کارگری ایران (مثل شاهرخ زمانی ها، رضا شهابی ها، بهنام ابراهیم زاده ها و دیگر رهبران جنبش کارگری) به کل جهان دید، و این که رژیم می داند ایجاد هرگونه خطر جانی برای این رهبران در زندان ها، آن را با مشکلات بیشتری در سطح دنیا رو به رو می کند، به همین جهت برخلاف گذشته نمی تواند در





«کارگران ایران تنها نیستند!» و همچنین رفقای از «احیای مارکسیستی» برای خود تعیین کرده اند.

برای آشنایی شما با این اقدامات و وظایف چندگانه، شما را به بخشی از فعالیت های تاکنون صورت گرفته رجوع می دهیم.

### الف. فعالیت های دفاعی (در ایران)

فعالیت عملی در حمایت از رضا شهابی در تهران

<http://militaant.com/?p=4106>

کلیپ ساخته رفیق ارجمند م. هدا در حاشیه فعالیت فوق در حمایت از رضا شهابی

<http://goo.gl/Z2FKcW>

توزیع قطعنامه پیشنهادی «کمیتۀ اقدام» به مناسب اول ماه مه در ۳ هزار نسخه در تعدادی از محلات کارگری

<http://militaant.com/?p=3902>

تهران: فعالیت عملی در حمایت از شاهرخ زمانی که از ۲۰ اسفندماه ۹۲ در اعتصاب غذا به سر می برد

<http://militaant.com/?p=3827>

تهران: حمایت عملی از افشین ندیمی و مهرداد صبوری، و دیوارنویسی علیه اعدام ها

<http://militaant.com/?p=3506>

تهران: اقدام مشترک در حمایت از بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2856>

تداوم حمایت عملی از شاهرخ زمانی در قطب صنعتی یکی از استان های ایران

<http://militaant.com/?p=2958>

تهران: تداوم حمایت عملی از رضا شهابی و شاهرخ زمانی

بنابراین سؤال این است اگر در آینده کارگران حمل و نقل عمومی، حمل و نقل هوایی و غیره در ایران دست به اعتصاب بزنند، چه کسانی به این شکل از آن ها دفاع خواهند کرد؟

سوم؛ استفاده از تجربیات بین المللی: به دلیل سرکوب های سیستماتیک حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی در طول بیش از سه دهه گذشته، جنبش کارگری در موارد متعددی یا به سمت رفرمیسم و ممانشات چرخش کرده (مانند طورمارنویسی، علنی گرایی و فعالیت قانونی) و یا نتوانسته است تجربیات و سنت های انقلابی گذشته خود را (مثلاً تجربه بسیار غنی و درس آموز شوراها در اوایل انقلاب ۵۷) به نسل های جدید منتقل کند، به همین دلیل بدون شک برای رشد و تقویت خود و کسب آمادگی برای دوره های پیش رو، به تجربیات مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهان نیاز پیدا خواهد کرد؛ این موضوع بدون ارتباط با متحدین واقعی جنبش کارگری ایران در سطح جهانی امکان ناپذیر است. بنابراین باید میان تشکل های کارگری انقلابی کشورهای مختلف و جنبش کارگری در داخل ایران ارتباط ایجاد کرد، آن هم نه فقط برای فراهم آوردن امکان انتقال تجربیات و درس های مبارزاتی آن ها به بدنه جنبش کارگری ایران، بلکه همچنین ایجاد زمینه پشتیبانی عملی از جنبش کارگری داخل، مثلاً از طریق: برگزاری آکسیون های اعتراضی، راه اندازی کمپین های دفاعی در حمایت از فعالین کارگری زندانی، اعمال فشار به واسطه نهادهایی مثل سازمان جهانی کار و سایر نهادهایی که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل عضویت در آن ها ملزم به رعایت تعهدات خود است، جمع آوری کمک های مالی و غیره.

در این بین بسیار اهمیت دارد که زمینه برای ایجاد و حفظ ارتباط بین پیشروان کارگری در تبعید، و همچنین بین آن ها و سایر پیشروان کارگری در درون جنبش کارگری داخل، و همین طور انتقال دوسویه تجربیات و درس ها میان آن ها، فراهم شود.

به طور خلاصه، این بخشی از همان وظایفی است که «شبکه همبستگی کارگری» و کمپین آن با عنوان



<http://goo.gl/hNdpmE>

قدردانی کمیته حمایت از شاہرخ زمانی از جمع آوری امضای نمایندگان پارلمان بریتانیا در حمایت از شاہرخ زمانی به همت رفقای بین المللی احیای مارکسیستی

<http://militaant.com/?p=4038>

حمایت کارگران ترکیه از رضا شهابی

<http://militaant.com/?p=4040>

پیام همبستگی کارگران ترکیه با کارگران «پلی اکریل» اصفهان:

<http://militaant.com/?p=3417>

پیام همبستگی «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه به شاہرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=3145>

پیام همبستگی کارگران ترکیه به بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2875>

د. درس آموزی از فعالیت های جنبش کارگری دیگر کشورها

ترکیه: کمپین ضد سوانح کار و بیماری های شغلی

<http://militaant.com/?p=3456>

<http://militaant.com/?p=3495>

<http://militaant.com/?p=3481>

ه. جمع آوری کمک مالی

ارزیابی دریافت کمک مالی از سوی اسانلو

<http://militaant.com/?p=4071>

در واکنش به تناقض گویی ایرج فرزاد و کمک مالی امیر جواهری به منصور اسانلو

<http://militaant.com/?p=3194>

تهران و کرج: پخش پوستر و دیوارنویسی با شعار «اعداد ها را متوقف کنید!» و «کردستان تنها نیست!»

<http://militaant.com/?p=3267>

تحریم فعال انتخابات ریاست جمهوری با حمایت سمبلیک از شاہرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=2508>

در مورد ضرورت دفاع از کارگران زندانی

<http://militaant.com/?p=2745>

ب. سازماندهی یا شرکت در آکسیون های بین المللی

گزارش فعالیت های دفاعی اول ماه مه ۲۰۱۴ در ترکیه، انگلستان، آلمان، نروژ و سوئد

<http://militaant.com/?p=3934>

گزارش شبکه همبستگی کارگری از آکسیون ۲۸ سپتامبر نروژ در حمایت از کارگران زندانی

<http://militaant.com/?p=3005>

دفاع از کارگران زندانی در مراسم اول ماه ۲۰۱۳

<http://militaant.com/?p=2162>

جمع آوری ده هزار امضا در دفاع از شاہرخ زمانی در بریتانیا

<http://militaant.com/?p=2898>

ج. دریافت پیام های همبستگی و حمایتی کارگران دیگر کشورها برای طبقه کارگر ایران

حمایت های «اتحاد برای رهایی کارگر» (AWL) و اتحادیه کارگران حمل و نقل (RMT) بریتانیا از شاہرخ زمانی



پیشروی های «داعش» در عراق



بازگشت به فهرست

مراد شیرین

ترجمه: آرام نوبخت

هنگامی که موصل در روز چهارشنبه ۱۱ ژوئن به دست نیروهای «دولت اسلامی عراق و شام» (داعش) افتاد، رسانه های کشورهای امپریالیستی این رویداد را همچون پیروزی ناگهانی یک دشمن ناشناخته تصویر کردند. اما واقعیت، فرسنگ ها با چنین تصویری فاصله دارد.

**پیروزی ناگهانی؟**

یک روز بعد از آن که موصل، دومین شهر بزرگ عراق با جمعیتی در حدود دو میلیون نفر، به دست نیروهای «داعش» افتاد، «تکریت» و بخش عمده استان «صلاح الدین» نیز مغلوب و درنوردیده شد. «داعش» از آن زمان تاکنون چندین شهر دیگر را در بخش های شمالی و غربی که اکثر آ سنی نشین هستند، تسخیر کرده است.

با این حال این پیروزی های سریع اخیر، آخرین نمونه های منازعاتی هستند که تنها بخشی از یک جنگ بلندمدت را شکل می دهند. «داعش» منطقه «فلوجه» در استان «الأنبار» را که قلب سنی عراق است، شش ماه پیش به تصرف خود درآورد. از آن جا که «فلوجه» در کم تر از ۷۰ کیلومتری بغداد واقع شده است، این امکان

<http://militaant.com/?p=4027>

در دفاع از همسران و خانواده های فعالین کارگری زندانی

<http://militaant.com/?p=3708>

کلیپ «کمیسون کمک مالی برای خانواده های کارگران سیاسی زندانی»

<http://www.youtube.com/watch?v=lpDvGITiEc4>

**و. تهیه گزارش های کارگری**

گزارشی از وضعیت کارگران جاشو (ملوان) در جنوب ایران

<http://militaant.com/?p=4079>

در شرایط حاد فعلی جنبش، باید با اتکا به نیرو و امکانات جمعی، بدون اتلاف وقت، با برجسته کردن نقاط اشتراک و نه افتراق، کار را برای رسیدن به این گونه اهداف آغاز کنیم. چرا که باید مطمئن بود جنبش منتظر ما نمی شود.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگری!

کارگران ایران تنها نیستند!



از آن زمان تاکنون آن‌ها «تکریت» و «تل عفر» را گرفته‌اند و چندین روز مشغول نبرد برای تسخیر فرودگاه «تل عفر» و همچنین «بیجی» (دومین پالایشگاه بزرگ نفت عراق که ۴۰ درصد بنزین کشور را تولید می‌کند) بوده‌اند.

### دشمن ناشناخته؟

به دنبال اشغال عراق به دست امپریالیسم امریکا در سال ۲۰۰۳، و «بعث زدایی» از باقی مانده‌های ارتش و دستگاه دولتی، اقلیت سنی جایگاه مسلط سابق خود در جامعه را از دست داد. سنی‌ها اکنون به تحت ستم‌ترین قشر عراق تبدیل و بسیاری از آن‌ها به بیکاری و فلاکت کشیده شدند.

در همان حال که نیروهای مهاجم امریکایی رَم کرده و افسار امور را از دست داده بودند، گروه‌های شورشی متعددی برای مبارزه با آن‌ها شکل گرفت؛ اعم از گروه‌های شیعه، سنی (شامل تشکیلات سلفی‌ها)، ناسونالیست‌ها و غیره. در مواجهه با تفوق و استیلای شیعه‌ها، برخی کشورهای سنتی، به ویژه عربستان سعودی و شیخ نشین‌های خلیج، به تأمین مالی و حمایت از شورشیان برای خنثی کردن وزن میلیشیاهای شیعه مانند ارتش مهدی و دامنه نفوذ رژیم ایران پرداختند. به علاوه، از آن جا که نیروهای امپریالیست، کشوری را اشغال کرده بودند که هیچ‌گونه ارتباطی به حملات ۱۱ سپتامبر نداشت، مسلمانان بسیاری کشورهای به جریان مبارزه علیه نیروهای امریکایی پیوستند.

ایالات متحده که در مقابل القاعده در عراق (و سایر شورشیان) با شکست رو به رو شده بود، به تشویق و تأمین مالی «صحوة» (بیداری) که به نیروی قبایل سنی اتکا داشت، پرداخت. امریکا تعداد یگان‌های نظامی خود را نیز در دوره سیاست «افزایش نیرو»ی جورج بوش بالا برد. تا اواخر ۲۰۱۱، مجموع نیروهای صد هزار نفری متشکل از جنگجویان سنی و یگان‌های اضافی امپریالیسم امریکا، تقریباً کل آن چیزی را که در آن موقع «دولت اسلامی عراق» نامیده می‌شد، ریشه کن ساخت.

به وجود آمد که تقریباً هر روز پایتخت شاهد انفجار بمب در خود باشد. طی این ماه، «داعش» بخش‌هایی از «رمادی»، مرکز «الانبیاء» را به چنگ آورد و تلاش کرد تا سامره را (که یکی از زیارتگاه‌های مهم شیعیان در آن قرار دارد) تصرف کند.

«داعش» در طول بیش از یک ماه مشغول جمع‌آوری نیرو در اطراف موصل بود. ارتش عراق نیز از این امر اطلاع داشت. آخرین گزارش‌ها از آن‌چه که در بخش‌هایی مانند موصل رخ داد، دال بر وضعیت اسف‌بار به اصطلاح «ارتش» عراق است: فرماندهان رده بالا و سایر افسران شیعه تمایلی به نبرد برای محافظت از مردم اکثراً سنی نداشتند. جمعاً در حدود ۲۳۰ هزار سرباز، واحدهای نظامی خود را ترک کرده‌اند. حتی دو ژنرال نیز بودند که یونیفرم خود را درآوردند و به منطقه «حکومت اقلیم کردستان» گریختند!

نباید فراموش کنیم که امریکا ۳۰ میلیارد دلار صرف تعلیم و تسلیح آن‌چه که ارتش عراق نامیده می‌شود کرده است. بنابراین اگر تا قبل از این به مدارک بیش‌تری نیاز بود، دیگر همین موضوع بار دیگر نشان می‌دهد که ارتش‌های دولت‌های بورژوازی اساساً برای سرکوب کارگران و تهي دستان کشورهای خود تشکیل شده‌اند. یعنی وقتی مسأله به مبارزه با سایر سربازان و جنگجویان مسلح می‌رسد، این ارتش‌ها مطلقاً بی‌مصرف می‌شوند (و این موضوع بیش از هر زمان دیگری در مورد رژیم دست‌نشانده‌ای مانند رژیم شیعی عراق خود را نشان می‌دهد).

با اشغال «موصل»، شورشیان داعش که به سلاح‌های سبک مسلح بودند، قادر شدند تا شش هلیکوپتر «بلک هاوک»، تعدادی زره پوش «هاموی» و هزارات تفنگ و مهمات به زرادخانه‌های خود اضافه کنند. آن‌ها ۵۰۰ میلیارد دینار (معادل ۴۳۰ میلیارد دلار) پول را که به تازگی منتشر شده بود، به جیب زدند و قریب به ۲۵۰۰ جنگجوی آموزش دیده را از زندان آزاد کردند!



طی دو تا سه سال گذشته یک فاکتور جدید هم به این اوضاع آشفته اضافه شده است: جنگ داخلی در سوریه. عربستان سعودی، قطر، ترکیه و سایرین به عنوان جزئی از پشتیبانی خود از اپوزیسیون مسلح رژیم اسد، مشغول تأمین مالی، تسلیحاتی و تعلیم گروه های مختلف شورشی در سوریه بوده اند. همسایگان سوریه اجازه داده اند که هزاران نفر از ستیزه جویان خارجی وارد کشور شوند. ترکیه حتی در خاک خود اقدام به برپایی کمپ های آموزشی برای آن ها کرده است. این داوطلبان «جهادی»، از جمله ۱۰۰۰ جنگجوی آموزش دیده از چین، اکنون بخشی از «داعش» هستند.

باید به یاد داشته باشیم که جنگ در سوریه تنها یک جنگ داخلی ساده نیست. پیامد آن پیامدهای عمیقی برای قدرت های منطقه ای مانند ترکیه، رژیم ایران و عربستان سعودی و همین طور موقعیت امپیریالیسم امریکا در خاورمیانه دربر خواهد داشت. به همین خاطر است که عربستان سعودی، ترکیه و شیخ نشین های خلیج منابع بی شماری را برای سرنگونی بشار اسد سرازیر کرده اند و به همین خاطر است که رژیم ایران با وام های چند میلیارد دلاری، جنگجویان نیروی قدس «سپاه پاسداران» و رهبری سردار «قاسم سلیمانی» کمک کرده است. بسیاری معتقد هستند که این سلیمانی بود که سرنوشت رژیم اسد را در ماه های گذشته تغییر داد. علاوه بر قدرت های منطقه ای، روسیه شدیداً درگیر نزاع بوده، به خصوص به عنوان منبع تأمین کننده تسلیحات رژیم که از حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل هم برخوردار است و ایالات متحده نیز عموماً به کمک های پنهانی به نیروهای مخالف اسد ادامه می داده است.

طی سال گذشته، جنگ سوریه عراق را هم غرق کرده است. موفقیت اخیر شورشیان سنی به آن معنا بوده که برای مقابله با آن، رژیم اکنون می بایست سه گردان از نیروی قدس را به رهبری سردار سلیمانی به عراق بفرستد (وال استریت ژورنال، ۱۲ ژوئن). و عربستان سعودی همچنان درحال پشتیبانی از شورشیان سنی، از جمله «داعش»، در برابر حکومت شیعی عراق است.

این مورد اجازه داد که امریکا «آبروداری» کند و عراق را پس از به کار گماردن نوری المالکی به عنوان «نخست وزیر» ترک بگوید. اکنون که اکثریت شیعه برای نخستین بار جایگاه سابق خود را بازیافته بود و شدیداً تحت نفوذ رژیم ایران قرار داشت، گام های متعددی علیه سنی ها برداشته شد.

اولاً، مالکی نه فقط سنی ها را از حکومت خود کنار گذاشت، بلکه آن ها را مناصب مهم و پرنفوذ در دستگاه های دولتی و ارتش نیز خارج کرد. او فقط کارگزاران و افسران شیعه را که به وی وفادار بودند، بر سر کار گذاشت.

ثانیاً، او نیروهای «صحوة» را منحل و قبایل سنی را بیش تر منزوی کرد. افراد زیادی از قبایل سنی، وفاداران حزب بعث و سایر سنی هایی که از سلطه شیعه ها به تنگ آمده بودند، به «داعش» پیوسته اند. حتی ادعا می شود که «عزت ابراهیم الدوری»، معاون صدام، درگیر سازماندهی مبارزه علیه رژیم مالکی بوده است.

ثالثاً؛ سنی ها به قشر تحت ستم تبدیل شده بودند و وادار می شدند که در هر لحظه ای این ستم را احساس کنند. بازداشتگاه های عراق، جایی که سوء رفتار و شکنجه هنوز در آن شایع است، پُر از شهروندان سنی شد (در برخی تخمین ها این رقم ۱۰۰ هزار نفر برآورد شده است). به علاوه، هرگونه اعتراض سنی ها علیه این تبعیض سیستماتیک، با خشونت تمام و کمال پاسخ داد شد؛ مثلاً شلیک به صفوف تظاهرکنندگان (به عنوان نمونه در آوریل ۲۰۱۳).

اما این که تمام تقصیر این وضعیت را بر گرده مالکی بیاندازیم، اشتباه خواهد بود. مالکی و اربابان او در تهران قطعاً در تشدید و وخیم تر کردن وضعیتی که خود نقداً بی ثبات و متغیر بوده است، نقش داشته اند. آن ها حتی کردها را هم بی دلیل متخاصم کرده اند.

**جنگ سوریه سرایت می کند**





مرزهای مصنوعی و ساختگی خاورمیانه امروز عموماً بر مبنای همین معاهده پنهانی هستند. مرزها چنان ترسیم شدند که اعراب به چندین منطقه (و متعاقباً «کشور») تقسیم گردیدند؛ حق کردها برای داشتن یک میهن انکار شد؛ و سرنوشت آن چه که به فلسطین شهرت یافت، به نتیجه نهایی جنگ واگذار گردید.

بر همین اساس، «بین النهرین»، در عرق امروزی، به منطقه بریتانیا تبدیل شد. پس از کسب استقلال سیاسی، کشورهای امپریالیستی سلطه خود را تداوم بخشیدند و از یک دیکتاتور پس از دیکتاتور بعدی حمایت نمودند.

بنابراین اگرچه تهاجم نظامی ۲۰۰۳، یک فاکتور مهم است، اما ما باید به آن چه که امپریالیست ها صد سال پیش نسبت به این منطقه انجام دادند و همین طور چگونگی تداوم سلطه امپریالیستی تا امروز نگاه کنیم. سایکس-پیکو، اساس و بنیان نحوه تقسیم بندی و تکه تکه شدن اراضی اعراب و چگونگی انکشاف یک شکل عقب مانده سرمایه داری در منطقه است. همین امر بود که انکشاف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تمامی این کشورها را شکل داد. جای تعجبی ندارد که رهبر «درزی» ها در لبنان به رابرت فیسک، ژورنالیست کهنه کار مسائل خاورمیانه گفت: «ولید جنبلاط دیشب به من خندید و گفت "سایکس-پیکو مرده". درست هم می گوید: (ایندیندنت، ۱۳ ژوئن). برای رهبران عرب، سایکس-پیکو فقط از جهت کنجکاو تاریخی اهمیت ندارد (برای اطلاع بیش تر در مورد معاهده سایکس-پیکو به مطالبی که قبلاً در این مورد نوشته شده است، رجوع کنید).

#### امریکا، مردّد است

اگرچه امپریالیسم امریکا می خواهد نیروهای «داعش» را عقب بزند، ولی الآن به وضوح از آن به عنوان فرصتی برای اعمال فشار به رژیم شیعی مالکی استفاده می کند. هرچند دیروز پرزیدنت اوباما اعلام کرد که او ۳۰۰ «مشاور» نظامی برای کمک به حکومت بغداد در

چند روز پس از سقوط «موصل»، یکی از نشریات برجسته عربی که به شاهزاده سعودی تعلق دارد، مقاله ای را منتشر کرد که این گونه جمع بندی می کرد: «نوری المالکی بدتر و خطرناک تر از داعش و القاعده است. او فرد بدی است که حاضر است برای باقی ماندن در قدرت دست به قتل عام بزند. درست مانند رئیس جمهور سوریه، بشار اسد. برای دست یابی به ثبات عراق، خلاص شدن از شرّ مالکی و القاعده یک ضرورت است» (الشرق الأوسط، ۱۴ ژوئن).

#### تاریخچه سلطه امپریالیستی

بهترین تحلیلی که اکثر رسانه های کشورهای امپریالیستی ظاهراً می توانند ارائه کنند، این است که تهاجم سال ۲۰۰۳ به عراق را مسئول اصلی این رویدادها نشان بدهند. همین گفته، تونی بلر، دیک چنی و دیگران را که مستقیماً در تهاجم به عراق دست داشته اند، برانگیخته و موجب شده تا در همه جا بالا و پایین بپرند و بگویند که ظهور «داعش» ارتباطی به این تهاجم ندارد!

آن چه مسلم است، این است که تهاجم نظامی سال ۲۰۰۳، تنها چیزی را که داشت عراق را از متلاشی شدن حفظ می کرد، شکست، یعنی: یک دیکتاتوری بورژوایی خشن که از سوی امپریالیسم ساخته و مورد حمایت واقع شده بود. اما برای فهم ریشه های واقعی بی ثباتی عراق، باید توجه خود را معطوف کنیم به آن چه که امپریالیسم بریتانیا و فرانسه- یعنی دو کشور امپریالیستی غالب در منطقه در یک قرن گذشته- تا پیش از آن که حتی جنگ امپریالیستی به پایان برسد، انجام دادند.

در نوامبر ۱۹۱۵، هنگامی که میلیون ها کارگر اروپایی درحال کشتن یک دیگر برای حفظ بورژوازی خود و مستعمرات آن بودند، نمایندگان امپریالیسم بریتانیا و فرانسه مذاکراتی را در مورد نحوه تقسیم کردن امپراتوری عثمانی بعد از شکست آن آغاز کردند. در مه ۱۹۱۶، پس از آن که مسأله برجسته سرنوشت استان موصل حل شد، معاهده تنگین «سایکس-پیکو» منعقد گردید.

<sup>4</sup> <http://www.marxistrevival.com/?p=438>





### پیامد پیروزی های اسلام گرایان

پیروزی های غیرعادی اخیر «داعش»، تأثیر عمیقی بر چپ، چه در عراق و چه در سطح جهانی، داشته است. واضح است که «داعش» یک نیروی تامغز استخوان ارتجاعی است و پیشروی های آن به معنای خطری بزرگ برای کارگران، زنان، سایر گروه های مذهبی و قومی و یا هر کسی است که به زعم آن ها ملحد یا مرتد باشد.

با این حال، ما نمی توانیم «داعش»- و سایر گروه های «جهادی» و بنیادگرا- را از اربابان و دیگر قدرت های منطقه ای که آن ها را مستقیم یا غیر مستقیم خلق کرده اند، جدا کنیم. تأمین مالی و تسلیحاتی و آموزش و سایر اشکال حمایتی که «داعش» و دیگر جنبش های اسلامی- چه «جهادی» باشند یا «صلح جو»، چه «سنی» و یا «شیعه»، چه مستقماً از سوی امپریالیست ها هدایت بشود و چه از سوی دست نشاندها، متحدان یا متحدانی که رؤیای تبدیل به قدرت منطقه ای را در سر دارند- تماماً به تقویت راست و سایه های ارتجاعی آن در منطقه خدمت خواهد کرد. این نیروها به عنوان «پادزهر» امپریالیسم برای شورش ها، طغیان ها و اعتراضات در کشورهای عربی مورد استفاده قرار گرفته است. آن چه در تونس و مصر به عنوان جنبش هایی برای عدالت اقتصادی و اجتماعی آغاز شد، از سوی احزاب اسلامی به یغما رفته اند.

هر کسی که تصور کند یک نیروی اسلامی خاص شاید به اندازه دیگری بد نباید، چون مثلاً به اتحادی های کارگری اجازه فعالیت خواهد داد، اشتباهی عظیم مرتکب خواهد شد. نقش مارکسیست های انقلابی این نیست که ارزیابی کنند کدام نیرو کمی بهتر از بربریت کامل است. وظیفه ما بالا بردن آگاهی درباره نیاز به سازماندهی یک جبهه مستقل از کارگران و ستم دیدگان در برابر تمامی نیروهای مرتجع سرمایه داری است- چه آن ها که کراوات می زنند، و چه آن ها که عمامه سر می گذارند. هیچ روش علمی برای ارزیابی نیروی ارتجاعی و تعیین

جنگ علیه «داعش» می فرستد، اما درخواست مالکی مبنی بر بمباران هوایی شورشیان را رد کرده است. این امتناع، با این اظهارات توجیه شده است که امریکا در حال حاضر اطلاعات کافی برای بمباران هدف های درست را در اختیار ندارد! اما یک پهباد می تواند برای حدود ۱۰ ساعت بالای یک هدف پرواز کند و فیلم ها را به طور زنده به مرکز کنترل خود بفرستد.

سفارت امریکا هم در بغداد است. این بزرگ ترین سفارت یک کشور در هر جای جهان است. شمار پرسنل آن به بیش از ۵ هزار نفر می رسد- اکثر آن ها جاسوس هایی هستند که سال هاست به جمع آوری اطلاعات مشغول بوده و هستند (در تاریخ ۱۷ ژوئن، ایالات متحده اعلام کرد که درحال اعزام ۲۷۵ یگان نظامی برای دفاع از این پایگاه مهم است).

نشانه های بیش تر دیگری وجود دارد که ایالات متحده در تلاش است تا در حکومت بغداد تغییراتی ایجاد کند، مثلاً خودداری از تأمین مجدد عراق با موشک های «هل فایر» (پس از به اتمام رسیدن آن ها). طبق گزارش ایندپندنت، امپریالیسم امریکا اکنون اصرار دارد که مالکی از سمت نخست وزیری کناره گیری کند و حکومتی مستقر شود که نقش هایی برای سنتی ها در نظر می گیرد.

مالکی و روش های فرقه گرایانه او در میان شیعه ها نیز بدنام شده است: آیت الله سیستانی علاوه بر فراخواندن مؤمنین شیعه به جهاد علیه «داعش»، از یک «... حکومت کارآمد که از حمایت ملی برخوردار است، اشتباهات گذشته را مرتکب نمی شود و افق هایی جدید را به سوی آینده ای بهتر برای همه عراقی ها می گشاید» صحبت کرده است. در همان حال که «ارتش مهدی» مقتدا صدر- اکنون با نام دیگر «ارتش صلح»- درحال آماده شدن است تا جلوی «داعش» را بگیرد، علانمی متناقض از تهران در مورد سرنوشت حکومت به چشم می خورد. رژیم ایران تلاش خواهد کرد تا معاملاتی با امریکا داشته باشد که نفوذش را بیش از حد کاهش ندهد.



مصاحبه با مازیار رازی: در حاشیه حمله نظامی  
اسرائیل به نوار غزه

بازگشت به فهرست

مصاحبه کوتاه میلیتانت با رفیق مازیار رازی

**میلیتانت: وضعیت کنونی خاور میانه در حاشیه حمله  
نظامی به نوار غزه را چگونه ارزیابی می کنید؟**

مازیار رازی: دولت راست‌گرای اسرائیل بار دیگر ماجراجویی در منطقه خاور میانه را آغاز کرده است. دور جدید درگیری بین اسرائیل و حماس با ربودن سه نوجوان اسرائیلی در اوایل ماه ژوئیه در کرانه باختری رود اردن و سپس قتل آنان آغاز شد. در پی یافته شدن اجساد این سه نوجوان، یک نوجوان فلسطینی نیز ربوده شد و به قتل رسید و منابع اسرائیلی یهودیان تندرو را مسئول این آدم ربایی و قتل معرفی کرده و از بازداشت سه نفر در این ارتباط خبر داده‌اند.

درگیری دو طرف از حدود یک هفته پیش با حملات سنگین هوایی اسرائیل به غزه و افزایش موشک‌پرانی از غزه به داخل اسرائیل شدت گرفت. در مقابل، گروه‌های فلسطینی مستقر در نوار غزه به پرتاب موشک به سوی اسرائیل مبادرت کرده‌اند و به گفته مقامات اسرائیلی، «مردم این کشور را در معرض ناامنی و خطر قرار داده‌اند!» تعدادی از موشک‌های فلسطینی به هدف‌هایی در داخل اسرائیل اصابت کرده و خسارتی به بار آورده و تلفات جانی به غیر از یک نفر نداشته است. مقامات اسرائیلی تهدید کرده بودند که در صورت ادامه موشک‌پرانی از داخل غزه، به عملیات علیه این بخش از سرزمین‌های فلسطینی شدت خواهند بخشید. همچنین، ارتش اسرائیل به اعزام واحدهای زمینی و تمرکز نیرو در مرز اسرائیل و غزه مبادرت کرده که احتمال شروع جنگ زمینی و اشغال غزه را افزایش داده است.

براساس طرح پیشنهادی مصر که اواخر روز گذشته ارائه شد، قرار بوده از روز سه شنبه دو طرف به تمامی عملیات نظامی علیه یک دیگر خاتمه دهند و در پی آن، مذاکراتی برای کاهش محاصره غزه صورت گیرد.

این که کدام یک برای جنبش کارگری کم خطرتر است، وجود ندارد.

در واقع ریشه تمامی این مرگ و فلاکت، تحمیل مرزهای کاملاً ساختگی و تحمیلی، و تداوم حمایت از دیکتاتورهاست. حتی زمانی که امپریالیسم دیکتاتورهایی را سرنگون می کند، اطمینان حاصل می کند که دستگاه سرکوبگر دولت به حد کافی برای سرکوب کارگران و ستم دیدگان حفظ شود. ما شاهد بودیم که چه طور جورج بوش کردها و شیعه‌ها را تشویق به شورش علیه صدام حسین در سال ۱۹۹۱ کرد و سپس آن‌ها را تنها گذاشت و به لطف و مرحمت سرسپردگان صدام واگذار کرد. امپریالیسم امریکا، دولت بعثی را در آن مقطع حفظ کرد (و کوچک‌ترین اشاره‌ای به حمله شیمیایی و قتل عام حلبچه در مارس ۱۹۸۸ نکرد و بالأخره زمانی آن را علنی کرد که آماده تهاجم نظامی مارس ۲۰۰۳ می شد)!

«داعش» خاکریز مرزی سوریه و عراق را اوایل همین ماه با بولدوزر تخریب کرد. این خاکریز بر اساس تعیین سرحدات اراضی اعراب در معاهده سایکس-پیکو بود. اما این روش، روش ارتجاعی غلبه بر مرزبندی‌هایی است که اعراب را به قلمروها و دولت‌های مختلفی تقسیم کرده است. ما هم مخالف این مرزهای تحمیلی و ساختگی امپریالیسم هستیم. با این حال، راه واقعی نابودی این مرزها برای کارگران و زحمتکشان این است که با متحدین طبقاتی خود متحد شوند: کارگران و زحمتکشان ترکیه، ایران، سوریه و سایر کشورهای منطقه. آن چه نیاز است، یک جبهه رادیکال، مستقل، ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی است که می تواند مرزها را محو و مسیر را به انقلاب سوسیالیستی در منطقه هموار کند. این وظیفه ماست، این همان چیزی است که ما باید انجام دهیم، صرف نظر از آن که اکنون چه قدر دور به نظر برسد. ما نباید به دنبال تفاوت‌های بسیاری جزئی میان نیروهای بورژوازی، به خصوص نوع اسلامی آن، باشیم.

۲۱ ژوئن ۲۰۱۴

<http://www.marxistrevival.com/?p=447>

بعضی محلات بیروت را با خاک یکسان کردند. در این جنگ حدود ۱۷۵۰۰ نفر کشته شدند. در روزهای ۱۶ تا ۱۸ سپتامبر ارتش اسرائیل گذاشت که همکاران فالانژیست خود وارد اردوگاه های صبرا و شتیلا، که ساکنینشان خلع سلاح شده بودند، شوند، و پناهندگان داخل اردوگاه ها را به قتل برسانند. کلّ پروسه ایجاد و بقای این دولت شامل کشتارهای عظیمی در منطقه بوده است.

### میلیتانت: پیشینه این اقدامات چه بوده اند؟

مازیار رازی: در طول تاریخ، زمانی که منافع امپریالیزم آمریکا به خطر می افتاد (مانند دوره اخیر در عراق و افغانستان)، در اسرع وقت اقدامات ضروری انجام می پذیرفت. برای نمونه در سال ۱۹۵۶ زمانی که دولت های بریتانیا، فرانسه و اسرائیل کانال سوئز را اشغال کرده و قصد سرنگونی دولت ناصر را داشتند، دولت آیزنهاور منافع خود در منطقه را در خطر دید و دولت های بریتانیا و فرانسه را تهدید به تحریم مالی کرد. در نتیجه ارتش این کشورها بلافاصله کنار کشیدند و نخست وزیر بریتانیا آنتونی ایدن استعفا داد.

بدیهی است که امروز دولت آمریکا و اسرائیل هیچ تضادی با یکدیگر در سیاست های خود ندارند. بدون کمک های مالی و نظامی آمریکا دولت اسرائیل از نظر اقتصادی یک هفته هم دوام نخواهد آورد. آمریکا سالانه ۳۰۰۰ میلیون دلار کمک «انسان دوستانه» به اسرائیل می کند. کمک های نظامی سر به فلک می کشد.

در دوره پیش، دولت آمریکا و اسرائیل متکی بر یک برنامه حساب شده وارد مذاکره و معامله با یاسر عرفات شدند. هدف مذاکرات بزاک رابین و عرفات با وساطت آمریکا در این امر نهفته بود که اسرائیل، کار سرکوب و کنترل نا آرامی ها و حرکت های ضد اسرائیلی و ضد آمریکایی مردم فلسطین را به عهده عرفات، به مثابه یک پلیس، بگذارد. سازمان آزادیبخش فلسطین (الفتح) به رهبری یاسر عرفات در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۴ مبارزه مسلحانه علیه اسرائیل را در مقابل تشکیل «دولت کوچک فلسطین» کنار گذاشت. این تغییر موضع در راستای میدل شدن یک «سازمان آزادیبخش» به یک «دولت

ظاهراً اسرائیل برای مبارزه با «تروریسم» و جلوگیری و موشک های حماس است که مردم بی دفاع را به خاک و خون کشانده است؛ در صورتی که هدف اصلی حل بحران امپریالیزم در منطقه و بحران سیاسی درونی خود رژیم صهیونیستی بوده است.

### میلیتانت: آیا این نخستین بار است که این گونه تهاجمات صورت می گیرد؟ اگر نه تاریخچه این تجاوزات چگونه بوده است؟

مازیار رازی: خیر این نخستین بار نیست. تهاجم اخیر به خاک فلسطینی ها تازگی ندارد. ۱۳ سال پیش محله تل سلطان، از محلات رفح، صحنه درگیری های خشونت آمیز بین افراد مسلح فلسطینی و نیروهای اسرائیلی بوده که این محله را به محاصره در آورده و به تخریب خانه های فلسطینیان و جستجو برای یافتن کسانی ادامه داده اند که آنان را «تندروهای فلسطینی» می خوانند. طی عملیات رفح، بیش از ۴۰ فلسطینی کشته شدند و نیروهای اسرائیلی به تخریب خانه های فلسطینیان مبادرت کردند. سازمان ملل متحد تخمین می زند که حدود ۱۶۰۰ فلسطینی در جریان عملیات جاری اسرائیل در نوار غزه خانه های خود را از دست داده اند.

همچنین ۱۱ سال پیش؛ حمله نظامی اسرائیل به شهرهای کرانه باختری رود اردن و مقر یاسر عرفات در رام الله، اذهان عمومی جهان را به خود مشغول کرد. در آن زمان تاکتیک ضد انسانی دولت راستگرای شارون و حمله نظامی به شهرهای کرانه باختری رود اردن؛ نه تنها منجر به کشتار صدها نفر مردم بی گناه فلسطینی؛ و مانند حملات اخیر به لبنان، تخریب زیر بنای اقتصادی مانند قطع منابع برق و آب آشامیدنی، دوا و غذا رسانی و غیره شد، بلکه نیروی نظامی اسرائیلی از رفت و آمد آمبولانس ها و وسایل غذایی به بیمارستان ها نیز جلوگیری کردند. بدین ترتیب تضمین کردند که زخمی شدگان همه به هلاکت برسند! (این وقایع مورد تأیید سازمان های بین المللی نیز قرار گرفت).

در سال ۱۹۸۲ هم برای اخراج نیروهای سازمان آزادیبخش فلسطین (الفتح) از لبنان وارد آن کشور شده و



جمهوری اسلامی که از طریق اقدامات انتحاری جوانان بی تجربه به کارهای بی ثمر تروریستی دست می زند، نیز پاسخگو نیستند. آن ها در بهترین حالت، در مقام قدرت، کاری بیش از یاسر عرفات انجام نخواهند داد. پیشنهادهای امپریالیست ها مبنی بر ایجاد دو دولت بورژوایی در منطقه نیز پاسخی به بهتر شدن وضعیت زحمتکشان فلسطین نیست.

تنها از طریق وحدت زحمتکشان اسرائیلی و فلسطینی در مقابل دولت های اسرائیل و حماس و حزب الله؛ در راستای تشکیل یک فدراسیون سوسیالیستی در منطقه است که صلح به این منطقه باز خواهد گشت. تا زمانی که دولت های بورژوایی فلسطینی در مصدر قدرت قرار گیرند، و تا زمانی که رهبری توده های فلسطینی در دست حزب الله/حماس باشد، دست های اسرائیل و آمریکا از منطقه کوتاه نخواهد شد. رهبری این جریانات انحرافی در نهایت با امپریالیزم توافق می کنند و پشت زحمتکشان عرب در فلسطین و لبنان را خالی خواهند کرد.

#### میلیتانت: با تشکر از شما

مازیار رازی: با آرزوی پیروزی برای همه مردم ستم کش جهان علیه نظام امپریالیزم و سرمایه داری!

۱۵ ژوئیه ۲۰۱۴

بورژوا» در مناطق اشغالی بود. دولت اسرائیل (با توافق دولت آمریکا) نهایتاً کرانه باختری رود اردن را در مقابل خریداری یاسر عرفات به مثابه یک «پلیس» در به کنترل در آوردن مردم فلسطین به او اعطا کرد.

اما، تحرکات مردم فلسطین ناشی از فقر و فلاکت منجر به تقویت گرایش های خرده بورژوایی مانند حماس /حزب الله شد. گرایش هایی که از جانب ایران و سوریه تغذیه مالی می گردند. فشارهای توده ای موقعیت رهبری جناح عرفات را در سال های پیش دشوارتر و دشوارتر کرد. آن ها در مقابل یک تضاد واقعی قرار گرفتند: از یک سو می بایستی به عنوان یک خدمتکار امپریالیزم و اسرائیل نقش خود را در کنترل حرکت های توده ای به خوبی ایفا کند؛ و از سوی دیگر محبوبیت توده ای خود را به گرایش های حماس/حزب الله از دست ندهد. این تناقض عینی منجر به وضعیت بحرانی گشت. انتخابات چند سال پیش در فلسطین و پیروزی حماس و اسماعیل هنیه نمایانگر سیاست های اشتباه پیشین عرفات و عباس بود. ماه پیش به دنبال اختلافات درونی عباس تمایلاتی برای وحدت با حماس نشان داده و اقداماتی در این راستای در شرف وقوع است که دولت اسرائیل را سخت نگران کرده است. حملات نظامی اخیر نیز بخشاً برای جلوگیری از این وحدت و تضعیف یک دولت یکپارچه فلسطینی صورت گرفته است.

این بار حمله نظامی اسرائیل تنها به منظور ارباب مردم فلسطین است. دولت اسرائیل متکی بر تغییر موقت تناسب قوا به نفع دولت آمریکا در منطقه (اشغال افغانستان و عمدتاً عراق) برنامه ریزی کرده که جنبش فلسطین را تضعیف کند.

بدیهی است که این روش راه حلی برای بحران منطقه ارائه نمی دهد. همان طور که تجربه اشغال افغانستان و عراق نشان داد دولت آمریکا در بحران عمیق تری فرو رفته است. به همین ترتیب اسرائیل نیز گور خود را در مناطق اشغال شده خواهد کند.

همچنین بدیل های گرایش های خرده بورژوایی حماس/حزب الله تحت کنترل سیاسی و مالی رژیم



کننده کمک از ایالات متحده بوده؛ تنها در سال مالی ۲۰۱۳، کمک مالی نظامی امریکا به اسرائیل روزانه حداقل ۸.۵ میلیون دلار برآورد شده است.

دولت اسرائیل، به عنوان یک دولت سرمایه داری، همان منطقی را مقابل کارگران خود به کار می گیرد که هر نظام سرمایه داری دیگری. نارضایتی گسترده داخلی اسرائیل، خود را در ناآرامی های وسیع توده ای سال ۲۰۱۱ نشان داد؛ این جنبش اعتراضی با حضور ۳۰۰ هزار نفر در تل آویو و در اعتراض به نابرابری های اقتصادی و اجتماعی، به بزرگترین اعتراضات تاریخ اسرائیل تبدیل شد. به گزارش روزنامه هآرتص (۲۰۱۰)، تنها در سال ۲۰۰۹، شمار میلیونرهای این کشور ۴۳ درصد افزایش یافت. در همین سال، ۸۳ مولتی میلیونر در اسرائیل قدرت را قبضه کرده بودند.

واقعیت این است که با وجود تبلیغات جنگی نتانیاها، بخش اعظم جمعیت اسرائیل، احزاب راست افراطی را ارتجاعی و وحشی می داند. پولاریزه شدن فضای سیاسی اسرائیل مشهود است: نظرسنجی اخیر کانال کنیسه، نشان می دهد که حزب کارگر و میرتس درحال کسب حمایت از میان رأی دهندگان هستند. نظرسنجی ها به طور کلی مؤید آن است که بخش زیادی از جمعیت خواهان جلوگیری از شهرک سازی ها و پایان اشغال قلمرو فلسطین است. چندی پیش، به گزارش روزنامه هآرتص (۲۷ ژوئیه ۲۰۱۴)، روز شنبه نزدیک به هفت هزار شهروند اسرائیلی در اعتراض به کشتارهای اخیر دولت صهیونیستی، در میدان «رابین» واقع در تل آویو، دست به تجمع و تظاهرات زدند. درحالی که اکثر رسانه های جریان اصلی عامدانه از پوشش خبری آن سر باز زدند.

از سوی دیگر همین فضای اعتراضی در طی چند سال گذشته در فلسطین نیز وجود داشته است. نارضایتی و اعتراضات علیه رهبری فاسد الفتح و حماس بالا گرفته. وقتی حماس ابتدا نوار غزه را به دست گرفت، وانمود کرد که مشغول نبرد با دستگاه فاسد الفتح است، اما اکنون مردم غزه می دانند که آن ها هم فرقی نمی کنند. سال هاست که حکومت خودگردان فلسطین و حتی رهبری حماس در غزه، با ایفای نقشی دوگانه، مشغول همکاری

## فاجعه غزه و موضع مارکسیست های انقلابی

آرام نوبخت

بازگشت به فهرست

سازمان حقوق بشری اسرائیلی «بتسیلم» تخمین می زند که از ژانویه ۲۰۰۹ تاکنون (یعنی از زمان پایان «جنگ غزه» که به بهای جان ۱۴۰۰ فلسطینی و ۱۳ اسرائیلی پایان گرفت) ۵۶۵ فلسطینی به دست نیروهای امنیتی اسرائیل کشته شده اند؛ درحالی که طی همین مدت ۲۸ شهروند غیرنظامی اسرائیلی و ۱۰ تن از پرسنل امنیتی اسرائیلی جان خود را از دست داده اند. همین ارقام به وضوح نشان می دهد که چه کسی ستمگر و چه کسی تحت ستم بوده است. آن چه درحال وقوع است، یک «جنگ نابرابر»، یا «نسل کشی» به معنای واقعی کلمه به شمار می رود.

علت این واکنش وحشیانه اسرائیل را می توان در تغییرات و تحولات اخیر در منطقه جستجو کرد. پیامد جنگ داخلی سوریه، موقعیت خود رژیم ایران و متحدین آن در منطقه (یعنی رژیم اسد در سوریه و حزب الله در لبنان) را تقویت کرده است. رژیم ایران طی سالیان گذشته نه فقط حماس، بلکه برخی رقبای آن را در قالب «جهاد اسلامی» و شمار زیادی از گروهک هایی که تحت کنترل حماس نیستند، حمایت کرده است.

با فاجعه سوریه و ظهور داعش در عراق، ضعف امپریالیسم امریکا آشکار شده است. امپریالیسم امریکا اکنون چشم به ایران دارد تا به خروج آن از این بن بست یاری رساند و دیگر نمی تواند به متحدین سنتی خود در خاورمیانه مانند دولت های خلیجی و عربستان سعودی اعتماد داشته باشد. اسرائیل افزایش نفوذ ایران را تهدیدی برای خود می شمارد و در نتیجه به دنبال تثبیت مجدد موقعیت خود است. در واقع اسرائیل دارد به امریکا پیام می دهد. امریکا نمی تواند روی متحدین عرب خود، مانند سعودی ها که مشغول حمایت از جهادیون در عراق و سوریه هستند، حساب کند؛ اسرائیلی ها یادآوری می کنند که آن ها هنوز مهم ترین نقطه اتکا در منطقه هستند. از زمان جنگ جهانی دوم، اسرائیل بزرگ ترین دریافت



سرمایه داری و ارتجاعی متکی نباشند. به آن ها می گوئیم که زحمتکشان سایر کشورهای مجاور از متحدان آن ها هستند و نه دشمنانشان. به آن ها می گوئیم که با آن دسته از جوانان و کارگران اسرائیلی که از آنان حمایت می کنند و حتی زندانی و سرکوب می شوند، متحد شوند و کل مردم یهودی در اسرائیل را به علت سیاست های صهیونیستی و ارتجاعی حکومتشان محکوم نکنند. ما در این جا در سطح تبلیغاتی خواهان جبهه سوم هستیم. جبهه توده های زحمتکش عرب و اسرائیلی علیه دولت های ارتجاعی شان.

زنده باد همبستگی بین المللی!

دست های رژیم صهیونیستی از فلسطین کوتاه!

توده های فلسطینی برای مقابله با اسرائیل باید مسلح شوند!

پیش به سوی تدارک جبهه سوم و مستقل توده های زحمتکش عرب و یهودی علیه دولت های ارتجاعی سرمایه داری خود!

با نیروهای امنیتی اسرائیل در کنترل پلیسی و سرکوب مردم فلسطین بوده اند: سرکوب حقوق زنان، جلوگیری از اعتصابات کارگری، درهم شکستن اتحادیه های کارگری، آزار و اذیت سکولارها، تنها بخشی از سرکوب های حماس بوده اند.

مردم فلسطین حق برخورداری از یک سرزمین را دارند. طبقه حاکم صهیونیست و نژادپرست اسرائیل، نه فقط مشغول سرکوب فلسطینیان است، که به حمله علیه استانداردهای زندگی کارگران اسرائیل نیز دست می زند. برای مبارزه علیه این حملات، طبقه کارگر اسرائیل باید با طبقه حاکم خود رو در رو شود که این به معنای نفی سیاست خارجی آن و دفاع از حقوق مردم فلسطین نیز می شود. اتحاد مبارزه طبقاتی در هر دو سو، تنها مسیری است که می تواند راه حلی به ارمغان بیاورد: یعنی پایان حاکمیت صهیونیستی و استقرار دولتی کارگری که حقوق برابر یهودیان و فلسطینی ها را تضمین کند.

تمام سازمان ها و رهبران فلسطینی از مرتبط کردن مطالبات ملی فلسطینی ها به مبارزات سایر کارگران منطقه- فارغ از تقسیم بندی های ملی یا مذهبی- ناتوان هستند.

مادام که مرزهای تحمیلی از سوی امپریالیسم در طول ۹۰ سال گذشته، مردمان عرب و یهودی منطقه را از یک دیگر جدا می سازد، خبری از صلح و سعادت پایدار برای این مردمان نخواهد بود. وظیفه از هم گسستن سیم های خاردار و دیوارهایی که میان این مردمان کشیده شده است، ضرورتی محوری و بنیادی در مسیر متحد ساختن مبارزات تمامی کارگران در منطقه است.

در این موارد موضع ما به عنوان مارکسیست های انقلابی روشن است: ما در کنار توده های مردم قرار می گیریم و نه تنها دولت اسرائیل، بلکه مهم تر از آن امپریالیسم امریکا را محکوم می کنیم. اما در عین حال در کنار آن توده ها نقش ارتجاعی رهبری شان را هم گوشزد می کنیم. به آن ها می گوئیم که باید به اتکا به خود سرنوشتشان را به دست بگیرند و به رژیم های

پنج سال پیش دولت جنایتکار اسرائیل دست به یک عملیات نظامی سنگین زد و ۱۴۰۰ فلسطینی را کشت. این امر یک میلیون و نیم نفر را محکوم به گرسنگی، تشنگی، عدم برخورداری از برق و دارو کرد. در سال ۲۰۱۲، اسرائیل یک بار دیگر دست به حمله زد و بیش از ۱۵۰ فلسطینی را به قتل رساند. در طی همه این کشتارها، قدرت های امپریالیستی بیانیه های محکومیت صادر کردند و دست به هیچ کار دیگری نزدند. هیچ تحریمی علیه اسرائیل صورت نگرفت. حکومت های عربی فراتر از صدور بیانیه هیچ کار دیگری نکردند. همین روال امروز هم ادامه دارد. اسرائیل در حال قتل عام در پیش روی جهانیان است. سازمان ملل نشسته است و نظاره می کند.



حکمت اسرائیل که تحت حمایت قدرت های امپریالیستی قرار دارد، تلاش می کند تا کارگران و توده های زحمتکش اسرائیل را با زهر ناسیونالیسم، بی حس کند. گروه های فاشیستی اسرائیلی به خیابان های اورشلیم سرازیر می شوند و فریاد «مرگ بر اعراب» سر می دهند. این گروه ها یک فلسطینی ۱۶ ساله را در یک چشم برهم زدن سوزاندند.

حکومت «حزب عدالت و توسعه» (AKP)، که هرگونه سبعیت را در حق کردها روا می داند و داعش را به جان آن ها می اندازد، بی شرمانه می غرد که: «ما در کنار مردم فلسطین می ایستیم». در مقابل مردم سروصدا راه می اندازد، اما به همکاری با اسرائیل ادامه می دهد و

به آزار و اذیت مردم فلسطین به دست اسرائیل پایان دهید!

«انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه

ترجمه: شبکه همبستگی کارگری

بازگشت به فهرست



کارگران، برادران و خواهران،

اسرائیل همچنان به بهانه روده شدن سه جوان اسرائیلی، به حملات مرگبار خود به فلسطین ادامه می دهد. از ماه ژوئیه به این سو، بالغ بر ۱۰۰۰ نفر کشته و بیش از ۶ هزار نفر روده شده اند. خانه ها و خیابان ها بمباران و ویران شدند. در برخی مناطق، حتی یک آجر هم به روی آجر باقی نمانده است. باری دیگر دولت وحشی اسرائیل، مردم را پیش روی دیدگان جهان قتل عام می کند.

حاکمان اسرائیل در همان حال که قلمرو فلسطین را در خون و اشک مردم فلسطین غرق کرده، با درخواست آتش بس انسان دوستانه ۳ ساعته بنا به درخواست سازمان های جهانی جهت تخلیه اجساد و مجروحین، موافقت کرد. اما درست نیم ساعت پس از آتش بس، بمباران های خود علیه غزه را از سر گرفت، و حتی در بمباران آن دسته از فلسطینیانی که در جستجوی یک محل امن مجبور بودند اجساد و مجروحین را رها کنند، ذره ای درنگ نکرد. ارتش اسرائیل درحال بمباران بدون هدف است، و حتی در این راه از بیمارستان ها و مردم غیرنظامی هم دریغ نکرده است.



در خاورمیانه، برای رهایی مردم فلسطین و تمام مردم ستم دیده، به گوش دیگران برساییم. بیایید فریاد بزنیم: زنده باد وحدت کارگران و برادری مردم! ما تمامی کارگران و زحمتکشان را به اتحاد در صفوف «انجمن همبستگی بین المللی کارگری» تشویق می کنیم و به مستبدین می گوئیم «بس است».

به آزار و اذیت مردم فلسطین به دست اسرائیل پایان دهید! برای صلح در خاورمیانه!



توافقات نظامی و تجاری را در پشت درهای بسته ترتیب می دهد.

برادران و خواهران،

همه این اظهارات و بیانیه ها، یک نمایش دوگانه و ریاکارانه هستند. آن چه حزب عدالت و توسعه انجام می دهد، حداکثر تعلیق موقت روابط دیپلماتیک است. درحالی که همه نوع روابط اقتصادی، از جمله تجارت اسلحه را حفظ می کند. ترکیه که رؤیای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه ای را در سر می پروراند، همچنان بازیگر جنگ جاری است. حزب عدالت و توسعه به قتل عام مردم سوئه، کرد و فلسطینی اهمیتی نمی دهد.



تنها دوست حقیقی مردم فلسطین، کارگران و زحمتکشان تمامی کشورها هستند. تنها چیزی که که دولت اسرائیل را وادار به عقب نشینی خواهد کرد، یک واکنش محکم بین المللی است. وظیفه سازمان های کارگری، اتحادیه های کارگری و سوسیالیست ها، سازماندهی این واکنش و اقدام متحدانه در مقیاسی بین المللی است. آن ها باید به دولت اسرائیل و سایر قدرت های امپریالیستی حامی آن نشان دهند که کارگران و زحمتکشان در همبستگی با مردم فلسطین قرار دارند.

برادران و خواهران،

بیایید سکوت در برابر مصائب مردم فلسطین را بشکنیم! بیایید دست برادری را به سوی خاورمیانه و مردم فلسطین دراز کنیم. ترک، کرد، فلسطینی، اسرائیلی، ایرانی و عرب برادر هستند. بیایید صدای خود را برای به رسمیت شناخته شدن حقوق مردم ستم دیده، برای صلح





گرفت، و تیم اصلی مراسم افتتاحیه نیز مقاومت بزرگ کارگران در ۱۵ و ۱۶ ژوئن بود، نه رویدادی تصادفی، که انتخابی آگاهانه بود.

آن جنبش توده ای کارگران، بزرگ ترین جنبش کارگران در تاریخ ترکیه بود که بیش از یک صد هزار کارگر را دربرمی گرفت. در استانبول و اطراف آن، کارگران علیه تلاش حکومت برای تعطیل کردن قانونی «کنفدراسیون اتحادیه های کارگری انقلابی» (DISK) که موتور محرکه مبارزه رو به رشد طبقاتی کارگران بود، شورش کردند. خیابان های استانبول و «ازمیت»، که مهد طبقه کارگر مدرن ترکیه هستند، با قدرت تظاهرات ها در طول این روز به لوزه درآمد. کارفرمایان یا خود را در خانه هایشان پنهان کردند یا فوراً استانبول را ترک گفتند. پلیس و ارتش با تفنگ به کارگران حمله ور شدند که همین امر ۳ کشته و بیش از ۲۰۰ مجروح بر جای گذاشت. حکومت نظامی اعلام شد، خروج از خانه ها ممنوع و مقررات منع رفت و آمد وضع شد!

در طول مسیر برنامه، مجریان برنامه بر روی صحنه، داستان ۱۵ و ۱۶ ژوئن را به طور گویا و موجز همراه با ترانه ها، شعرها، کلیپ های ویدیویی، تصاویر و غیره، روایت کردند. ترانه ها را گروه موسیقی UID-DER که از کارگران تشکیل شده است، اجرا کرد.

ترانه ها و اشعار زیادی با روح مبارزه جویی وجود داشته اند که مشکلات و مبارزات طبقه کارگر را بازگو می کنند. اکثر این ترانه ها با کلیپ های ویدیویی و تصاویر بر روی یک پرده بزرگ نمایش همراه بود. از این طریق میراث ۱۵ و ۱۶ ژوئن در دسترس نسل های جدید کارگران قرار گرفته است. از آن جا که اکثر کارگران جوان از این حادثه مهم مبارزه طبقاتی ترکیه آگاهی ندارند، برای آن ها یادگیری از این تجربه بسیار جذاب بود. اما روشی هم که به واسطه آن رویداد «۱۵ و ۱۶ ژوئن» معرفی گشت نیز مؤثر بود. ترانه ها و اشعار مبارزاتی، امکانات بصری و غیره، موجب شد که کارگران خود را جزئی از مبارزه بدانند. شعارهایی که شرکت کنندگان سر دادند، در میدان «کارتال» که یک منطقه کارگری است، طنین انداز شد. فضای داخل میدان

مراسم بزرگ «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه در بزرگداشت مقاومت عظیم کارگران در روزهای ۱۵ و ۱۶ ژوئن ۱۹۷۰

بازگشت به فهرست

«انجمن همبستگی بین المللی کارگران» (UID-DER) در هشتمین سالگرد بنیان گذاری خود، یک مراسم وسیع را به مناسبت بزرگداشت مقاومت عظیم کارگران در روزهای ۱۵ و ۱۶ ژوئن ۱۹۷۰ برگزار نمود. هزاران نفر از کارگران در این مراسم که عصر روز ۱۵ ژوئن در «میدان کارتال»، استانبول، برگزار گردید، شرکت نمودند. شرکت کنندگان با ترانه ها و شعرهای طبقه کارگر همراه با روح مبارزه در مراسم، به راستی از خود بی خود شدند. در میان حاضرین، کارگران اعتصابی و کارگرانی از اتحادیه ها و سازمان های مختلف به چشم می خوردند. بسیاری از شرکت کنندگان با اتوبوس هایی که UID-DER سازمان داده بود، از نقاط مختلف کارگری استانبول به محل برگزاری رسیدند.

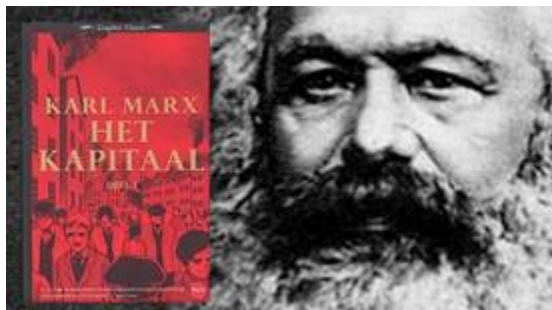
مراسم ساعت ۷ بعد از ظهر با یک دقیقه سکوت برای بزرگداشت معدنچینی که اخیراً جان خود را در معدن زغال سنگ سوما از دست دادند، همین طور برای کارگرانی که در روز ۱۵ و ۱۶ ژوئن ۱۹۷۰ جان باختند و خلاصه تمامی برادران و خواهران طبقاتی ما که در مبارزه برای جهانی عاری از طبقه و استثمار زندگی خود را نثار کردند، آغاز گردید. بالغ بر ۳۰۰ معدنچی به دلیل بزرگ ترین «سانحه» معدن تاکنون در ترکیه جان باخته اند. حضار با خشم، سوگند یاد کردند که مسئولین و مسبب این کشتار جمعی بهای کار خود را خواهند پرداخت.

تیم اصلی مراسم، جنبش وسیع کارگران در سال ۱۹۷۰ بود که عموماً از آن به عنوان «مقاومت بزرگ کارگران در ۱۵ و ۱۶ ژوئن» یاد می شود. UID-DER، خود را به این خط مبارزه طبقه کارگر پیوند می دهد، این تجربه را عمیقاً فرامی گیرد، و خود را میراث دار حقیقی این واقعه می داند. این که تأسیس و بنیان گذاری UID-DER در سال ۲۰۰۶، در تاریخ ۱۵ ژوئن صورت



مارکس و حقوق دموکراتیک

۴۱



بازگشت به فهرست

آرام نوبخت

همان طور که در مطالب قبلی اشاره شده بود، در طیف چپ، به طور اعم، چندین بینش انحرافی نسبت به موضوع «دمکراسی» و همین طور «حقوق دموکراتیک» وجود داشته است. به طوری که برخی، اصولاً مباحث دموکراتیک را موضوع دخالتگری مارکسیست ها نمی دانند. در حالی که چنین بینشی با مباحث نظری و عملکرد خود مارکس و انگلس کاملاً متضاد است.

شاید یکی از مهم ترین مواردی که در این ارتباط پیش روی مارکس قرار گرفت، مسأله مطالبه آزادی سیاسی یهودیان، به عنوان یک مطالبه دموکراتیک، بود. مارکس مقاله «درباره مسأله یهود» را در پاییز سال ۱۸۴۳ به رشته تحریر درآورد و سپس در اوایل سال ۱۸۴۴ منتشر نمود.

البته در ابتدا باید یادآوری کرد که درباره مسأله یهود، تنها یکی از آثار اولیه مارکس است. در واقع تاریخ نگارش این اثر به سال ۱۸۴۳ بازمی گردد، یعنی پیش از آن که مارکس، طبقه کارگر را طبقه ای انقلابی ارزیابی کند (به همین دلیل، در مقاله «درباره مسأله یهود» توجه ویژه ای به طبقه کارگر دیده نمی شود؛ اما در مقاله «گامی در نقد فلسفه حق هگل: مقدمه»، برای نخستین بار گرایش به طبقه کارگر و اشاره مستقیم به آن، در دیدگاه مارکس آشکار می شود) و همچنین پیش از آن که اصولاً مطالعه او پیرامون اقتصاد سیاسی آغاز شده

بسیار شورانگیز بود، به طوری که صدها نفر از مردم حلقه های بزرگی را برای رقص «هالای» درست کردند که سمبلی از همبستگی کارگران بود. ترانه ها هم به زبان کردی و هم ترکی اجرا شدند.

نکته دیگری که در طول مراسم بر آن تأکید شد، نیاز به تشکل و مبارزه برای منافع مستقل طبقه کارگر بود. کارگران به شرکت در فعالیت های UID-DER دعوت شدند.

این همایش خیابانی تجربه ای جدید و گامی رو به جلو برای UID-DER بود. صدها شرکت کننده احساسات مثبت خود را در مورد این مراسم و UID-DER ابراز داشتند، و بسیاری از آن ها خواستار اطلاعات بیش تری در مورد فعالیت های UID-DER شدند.

پیام پایانی قبل از آغاز بخش نهایی (که شامل ترانه های رقص محلی برای جلب حضار به حلقه های رقص می شد)، فراخواندن به تشکل و سازمان یابی و مبارزه برای دنیای بهتر بود: «ما دختران و پسران طبقه ای هستیم که مقاومت بزرگ روزهای ۱۵ و ۱۶ ژوئن را رقم زد. ما بر ممنوعیت های پیش روی حقوق اتحادیه های کارگری و حق اعتصاب، بر بُرون سپاری شرکت ها، اقدامات سرکوب گرانه و محدود کننده حکومت های سرمایه همچون حزب عدالت و توسعه غلبه خواهیم کرد. ما جهانی دیگر می خواهیم. جهانی عاری از استثمار، عاری از اسارت انسان. جهانی بر پایه برادری و مشارکت. برادران و خواهران. UID-DER تمامی کارگران را فرامی خواند تا متشکل شوند و برای چنین جهانی مبارزه کنند. زنده باد مقاومت بزرگ کارگران در روزهای ۱۵ و ۱۶ ژوئن! زنده باید مبارزه متحدانه بین المللی کارگران!»

[http://en.uidder.org/a\\_massive\\_event\\_by\\_uid\\_der\\_in\\_commemoration\\_of\\_the\\_great\\_workers\\_resistance\\_of\\_15\\_16\\_june\\_1970.htm](http://en.uidder.org/a_massive_event_by_uid_der_in_commemoration_of_the_great_workers_resistance_of_15_16_june_1970.htm)

ترجمه فارسی: شبکه همبستگی کارگری (IWSN)



وجود ندارد و دولت به وضوح سکولار و غیرمذهبی است، ولی با این حال ادامه می دهد که «امریکای شمالی، یک کشور مذهبی تمام عیار است».

مارکس توضیح داد که دولت می تواند خود را از طریق عدم به رسمت شناختن هرگونه مذهبی، از قید مذهب رها کند؛ اما این اقدام نمی تواند به رهایی بشر به طور کلی منجر شود. چرا که رهایی سیاسی، یک شکل مقید و محدود شده رهایی است. دولت می تواند تمایزات تحصیلی یا تمایزات مرتبط با مالکیت را حذف کند، اما این به آن معنا نیست که اختلاف در میزان تحصیلات یا ثروت هم از زندگی خصوصی محو می شود. به همین ترتیب، حذف موانع مذهبی پیش روی شهروندان نیز نمی تواند به معنای محو مذهب باشد:

«با این همه، لغو سیاسی مالکیت خصوصی نه تنها قادر به از میان بردن مالکیت خصوصی نیست، که برعکس، پیش شرط آن است. هنگامی که دولت اعلام می کند که تبار، مقام اجتماعی، میزان تحصیلات، و مقام شغلی، تمایزاتی غیرسیاسی اند؛ هنگامی که اعلام می کند آحاد ملت بدون توجه به این تمایزات در تعیین حاکمیت ملی برابر هستند؛ هنگامی که به تمام عناصر حیات واقعی ملت، از دیدگاه دولت برخورد می کند؛ آن گاه به شیوه خود، تمایزات مبتنی بر تبار، مقام اجتماعی، میزان تحصیلات و مقام شغلی را لغو می کند. با وجود این، دولت به مالکیت خصوصی، به میزان تحصیلات، به مقام شغلی اجازه می دهد تا به شیوه خود، یعنی به عنوان مالکیت خصوصی، به عنوان میزان تحصیلات و به عنوان مقام شغلی عمل کنند و با ماهیت ویژه خود تأثیر گذار باشند. دولت نه تنها این تمایزات واقعی را لغو نمی کند، بلکه وجودش مشروط به وجود آن هاست» (تأکید از من است).

با وجود این محدودیت ها، مارکس استدلال کرد که «آزادی سیاسی البته گامی بزرگ به پیش است. درست است که این آزادی شکل نهایی آزادی انسانی به طور کلی نیست، اما شکل نهایی آزادی انسانی در چارچوب نظم جهانی تاکنون موجود هست. روشن است که در این جا از آزادی واقعی و عملی سخن می گوئیم».

باشد. مارکس در این برهه زمانی، از یک سو انتقاد به مکتب هگل- مکتبی که به عنوان شاگرد در آن تعلیم دیده بود- و از سوی دیگر روند جذب شدن به ایده های ماتریالیستی لودویگ فونر باخ را به تازگی شروع نموده بود. با این حال فلسفه خود مارکس هنوز تکامل نیافته و به بلوغ نرسیده بود. به بیان دیگر، مارکس در هنگام نگارش درباره مسأله یهود هنوز به معنای امروزی، مارکسیست نبود، بلکه یک دمکرات انقلابی و رادیکال محسوب می شد.

به علاوه، پیچدگی های موجود در این اثر زمانی دوچندان می شود که در نظر داشته باشیم جزوه مذکور، یک پلمیک و جدل علیه برونو باوئر، به عنوان یک هگلی چپ، است. بنابراین بخش عمده آن چه که مارکس در مطلب درباره مسأله یهود می نویسد، پاسخ به نکات خاصی است که از سوی باوئر مطرح شده. به همین دلیل نمی توان بدون درک چارچوب نوشته مارکس، صرفاً نقل قولی را از آن استخراج کرد و انتظار داشت که این نقل قول، روشنگر بحث های کنونی پیرامون نظریه حقوق باشد.

در این جا مختصراً باید به چارچوب شکل گیری این پلمیک پردازیم: باوئر در واقع به خواست رهایی سیاسی یهودیان در آلمان قرن نوزدهم واکنش نشان داد، کشوری که یهودیان ساکن در آن فاقد حقوق مدنی بودند. باوئر این خواست را رد می کرد، چرا که طبق استدلال او، یهودیان تا زمانی که از یهودی بودن خود دست نکشند، نمی توانند به رهایی و آزادی دست پیدا کنند.

باوئر استدلال می کرد که مادامی که مردم مذهبی هستند، رهایی بشر به طور کلی، ناممکن خواهد بود. بنابراین یهودیان نیز نمی توانند خواست رهایی را، به عنوان یک مورد استثنایی، تقاضا کنند؛ چرا که به زعم باوئر، هیچ کسی در آلمان رها نبوده است. به گفته باوئر، رهایی به معنای طرد سلطه ایدئولوژیک دین است.

مارکس خاطر نشان کرد که رهایی سیاسی، چیزی متفاوت از رهایی بشر به طور کلی است و بنابراین ایالات متحده آمریکا را مثال آورد که در آن دین حکومتی



نزد خودشان واداشت (شورش ژوئن یا خیزش ۱۸۳۲ پاریس یک طغیان ناموفق علیه سلطنت از سوی جمهوری خواهان پاریس- عموماً دانشجویان- طی روزهای ۵ و ۶ ژوئن ۱۸۳۲ بود). در این جا بود که آن ها پی بردند بورژوازی در مواجهه با تهدید حضور طبقه کارگر در صحنه سیاست برای کسب حقوق خود، به سوی اتکا بر تمامیت خواهی فنودالیسم متمایل می شود تا به سوی یک جمهوری دموکراتیک، چرا که یک جمهوری دموکراتیک می توانست توانایی کارگران برای دفاع از حقوق و منافع خودشان را تقویت کند.

مارکس پیش از این انتزاعی بودن شعار انقلاب فرانسه، یعنی «آزادی، برابری و برادری» را در مقاله خود راجع به مسئله یهود نقد کرده بود. اما اکنون او و همکارش قادر بودند که تناقض میان شعار و واقعیت را به نحوی به مراتب عینی تر درک کنند. انگلس پس از روزهای ژوئن، استفاده از شعار جمهوری را که تنها تا زمانی که بورژوازی خواهان سرنگونی پادشاه بود، مورد استفاده قرار می گرفت، محکوم کرد. او طی مقاله ای در **نویه راینیشه ساینونگ**، به سردبیری مارکس، می نویسد:

«برادری (Fraternité)، برادری میان طبقات متخاصمی که در آن، یکی دیگری را استثمار می کند. این برادری که در ماه فوریه با حروف بزرگ در سنگرهای پاریس، زندان ها و سربازخانه ها نوشته و اعلان می شد، نمود حقیقی، محض، خشک و بی روح خود را در **جنگ داخلی** یافت. جنگ داخلی در وحشتناک ترین جنبه آن، یعنی جنگ میان کار و سرمایه»  
و ادامه می دهد:

«این برادری تنها تا زمانی به طول انجامید که برادری میان منافع بورژوازی قدیم و پرولتاریا وجود داشت».

مارکس و انگلس همچنان به نقد کاربرد نادرست شعارهایی که از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) به جای مانده بود پرداختند، با این حال هرگز دفاع از حقوق دموکراتیک را فراموش نکردند. برعکس آن ها شدیداً منتقد سوسیالیست هایی بودند که حقوق دموکراتیک را به

رویکرد مارکس نسبت به حقوق دموکراتیک، در راستای همین خطوط و سازگار با آن است. مسأله آزادی مطبوعات، مسأله ای است که بر نوشته های او در طی سال های ۱۸۴۲-۴۳، حاکم است. او حتی علیه بازداشت غیرقانونی اسقف اعظم شهر گنن نیز موضع گیری کرد. مارکس در واکنش به مقاله ای که اظهار می داشت مردم، حامیان فردریش ویلیام چهارم، پادشاه پروس، هستند، ایده های خود را تقریباً به تفصیل جمع بندی کرد و نوشت:

«از میان تمامی عناصر سیاسی، مردم خطرناک ترین چیز برای پادشاه هستند [...] اما مردم واقعی، پرولتاریا، دهقانان خرد و عوام [...] نخست و پیش از هر چیز، اعلی حضرت را وادار به اعطای یک قانون اساسی خواهند کرد که در آن حق رأی همگانی، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات و سایر چیزهای ناخوشایند پذیرفته شده باشد».

این «حق رأی همگانی»، دومین مطالبه مطرح شده در بیانیه اتحادیه کمونیست ها در سال ۱۸۴۸، یعنی زمان انفجار و آغاز انقلاب در آلمان، بود (در این جا نخستین مطالبه، تبدیل شدن کل آلمان به یک جمهوری واحد و غیرقابل تقسیم، و سیزدهمین مطالبه، جدایی کامل کلیسا و دولت به عنوان مطالبه ای محوری و کانونی بود).

با این حال نباید تصور کرد که دفاع مارکس از حقوق دموکراتیک، تنها به کشورهای محدود بوده است که زیر ضرب استبداد و تمامیت خواهی فنودالیسم قرار داشته اند. مارکس، و همکار او انگلس، از نزدیک با چارتیست ها- و رهبران آن مانند جولیان هارنی و ارنست جونز- در انگلستان کار می کردند. مارکس و انگلس از کارزار چارتیست ها برای دستیابی به حق رأی همگانی و وضع قوانینی برای کاهش ساعات روز کار، حمایت و پشتیبانی می نمودند.

تجربه انقلاب های ۱۸۴۸ و سرکوب وحشیانه آن ها- در پاریس ۳۰۰۰ زندانی کشته شدند و ۱۵ هزار تن از آنان نیز بعد از روزهای ژوئن تبعید گشتند- عاملی بود که مارکس و انگلس را به تکمیل و توسعه مفهوم انقلاب در



۲- پیشبرد مبارزات طبقاتی، و شکل‌گیری و تکامل اندیشهٔ مارکس و انگلس به آن‌ها نشان داد که مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک، هرچند لازم، ولی به تنهایی کافی نیست. در واقع آن‌ها به وضوح به این نتیجه رسیدند که وادار کردن بورژوازی به اعطای حقوق دموکراتیک، بخشی از مبارزهٔ طبقهٔ کارگر را دربرمی‌گیرد، یعنی مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک با مبارزه علیه بورژوازی پیوند خورده است. ولی کسب حقوق دموکراتیک، به هیچ وجه موجب نمی‌شود که بورژوازی از ماهیت و چیستی خود عقب‌نشینی کند.

۳- بورژوازی پس از پیدایش و تثبیت خود، در تقابل با طبقات و روابط اجتماعی پیشین فنودالی، «حقوق بشر» و «آزادی افراد» را معرفی کند. مارکس از همان ابتدا، در جزوه دربارهٔ مسألهٔ یهود، انتزاعی بودن مفاهیم «آزادی» و «برابری» همه افراد را - که در متن حقوق بشر نیز گنجانده شده است - به نقد کشید. تجربهٔ مبارزهٔ طبقاتی نیز بیش از پیش این موضوع را به آنان اثبات کرد. در واقع آن‌ها نشان دادند که تمامی این مفاهیم، خود **طبقاتی** هستند.

#### منابع:

مازیار رازی، «سه پیش از دموکراسی»:

<http://militaant.com/?p=3814>

Ann Talbot, "Marx and Democratic Rights":

<http://www.wsws.org/en/articles/2005/12/evan-d24.html>

Hal Draper, "Self-emancipation in Marx and Engels" (1971):

[www.marxists.org/archive/draper/1971/xx/emancipation.html](http://www.marxists.org/archive/draper/1971/xx/emancipation.html)

K. Marx. & F. Engels, "Demands of the Communist Party in Germany" (1848):

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1848/03/24.htm>

عنوان اموری فاقد اهمیت به فراموشی می‌سپردند. به همین خاطر مثلاً انگلس جریان لاسالی در سوسیالیسم آلمانی را که خواهان حمایت از بیسمارک در مقابل لیبرال‌های آلمان بود، به نقد کشید. انگلس در مطلب تحت عنوان «مسألهٔ نظامی پروس، و حزب کارگران آلمان» (۱۸۶۵) می‌نویسد:

«بورژوازی نمی‌تواند بدون آن که پرولتاریا را مسلح کند، قدرت سیاسی را برای خود به چنگ بیاورد و به آن شکل قانونی و مشروطه دهد. بورژوازی در تقابل با طبقات حقوقی قدیم که بر مبنای تولید متمایز می‌شدند، باید حقوق بشر را اعلام کند؛ در تقابل اصناف [قرون وسطی]، باید آزادی تجارت و صنعت را اعلام دارد؛ در تقابل با قیمومت بوروکراسی، باید از آزادی و خود-فرمانی صحبت کند. بنابراین پرولتاریا نیز به همین ترتیب باید حق رأی همگانی و مستقیم، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و انجمن‌ها و لغو تمامی قوانین خاصی را که علیه طبقات خاصی از جامعه هستند، مطالبه کند. این تمام چیزهاییست که پرولتاریا نیاز دارد مطالبه کند. پرولتاریا نمی‌تواند توقع داشته باشد که بورژوازی، از بورژوا بودن خود دست بکشد، ولی قطعاً می‌تواند بخواهد که اصول خودش را به طور مداوم عملی سازد. اما پرولتاریا از این طریق به تمامی سلاح‌هایی که برای پیروزی غایی خود نیاز دارد نیز دست خواهد یافت».

از همین نقل قول‌ها روشن است که به اعتقاد مارکس و انگلس، مبارزه برای حقوق سیاسی ضروری بوده است، هرچند که نمی‌تواند تمامی نابرابری‌های موجود در جامعه را از میان بردارد. حقوق دموکراتیک سلاحی را در اختیار توده‌های کارگر قرار می‌دهد که برای ساخت جنبش سیاسی خود آن‌ها مورد نیاز است.

در نتیجه با در نظر گرفتن سیر آثار مارکس و انگلس به خوبی می‌توان چند مورد را ملاحظه کرد:

۱- مارکس و انگلس از زمان نگارش جزوه دربارهٔ مسألهٔ یهود تا پایان حیات خود، نسبت به موضوع حقوق دموکراتیک و ضرورت مبارزه برای کسب آن حساسیت نشان داده‌اند.





لنینیسم در برابر استالینیسم؛ موضوع «هدف و وسیله»؛ و اخلاقیات انقلابی.

نخست تروتسکی به مخالفت با حکومت ها و احزاب سیاسی بورژوازی می پردازد که به زعم وی به اخلاقیات به عنوان نیروی محرکه و توجیه سیاست ها و اولویت های خود دست می یازند. این تلاش ها برای دست یافتن به جایگاه والای اخلاقی، شدیداً بر یک مجموعه «ازلی-ابدی» از هنجارها متکی است که در شرایط خاص شکل می گیرند. در واقع اما تعاریف اجتماعی از آن چه که «اخلاقی» یا «غیر اخلاقی» نامیده می شود، همواره از جمله جدال های ایدئولوژیکی بوده اند که مبارزه طبقاتی در جامعه را منعکس می کنند و هیچ ارتباطی با این ایده انتزاعی خود «اخلاقیات» ندارند. تروتسکی از ماتریالیسم دیالکتیک، این بنیان و اساس مارکسیسم استفاده می کند تا به این ایده انتزاعی معنا ببخشد. او به طور مشخص و انضمامی، مفاهیم و بستر تاریخی به نگارش درآمدن جزوه را تشخیص می دهد و تعریف می کند.

جامعه در دهه ۱۹۳۰ به شدت قطبی شده بود. مبارزات شدیدی میان ایدئولوژی های رقیب و متخاصم استالینیسم، ایدئولوژی های رفرمیست «لیبرال» غرب، و جنبش های فاشیستی در آلمان، ایتالیا و اسپانیا وجود داشت. منافع متضاد به آن معنا بود که نمی توان یک ایده جهانشمول از «خوب» و «بد» داشت. سال های ۱۹۳۸-۳۹ دوره ای سیاه برای جنبش کارگری بود. هیتلر می آمد که قدرت را در آلمان به سختی قبضه کند. فاشیسم فرانکو کنترل خود را در اسپانیا تثبیت کرده بود. و استالین نیز که به طور سیستماتیک رهبری انقلاب روسیه را نابود کرده بود، مشغول بی آبرو ساختن واژه «سوسیالیسم» بود. جهان در آستانه غوطه خوردن در حمام خون جنگ امپریالیستی دوم جهانی بود، و تحت چنین شرایطی، رفرمیست ها، سانتریست ها و رادیکال های خرده بورژوا، استدلال های «اخلاقی» خود را علیه متد مارکسیستی تروتسکی و سایرین در «انترناسیونال چهارم» مطرح ساخته بودند.

مروری بر «اخلاق آن ها و اخلاق ما»، اثر تروتسکی

سیانا بانگورا

ترجمه: آرام نوبخت

بازگشت به [فهرست](#)



تروتسکی در پلمیک مشهور خود درباره ماهیت اخلاقیات و جایگاه آن در جامعه انسانی، استدلال می کند که اخلاقیات با توجه به هر جامعه، هر برهه تاریخی، و مهم تر از همه منافع طبقات اجتماعی مختلف، نسبی است. اخلاقیات حقیقی می بایستی از منافع خود بشریت، به نمایندگی طبقه کارگر، دفاع کند و نمی تواند یک ایده مطلق باشد. هر وضعیتی باید آن گونه که شایسته اش است، مورد تحلیل واقع شود. به عنوان مثال، اگر خشونت از سوی گروهی به عنوان روشی جهت دفاع از منافع توده ها به طور کلی به کار گرفته شود و پرچم را برای رفاه بیشتر به اهتزاز درآورد، امری قابل توجیه است.

در کشورهای بورژوا-دمکراتیک، منافع طبقه حاکم در پشت یک اخلاقیات ایده آل پنهان می شود که عموماً هم ریشه در آموزه های مذهبی و در تطابق با منافع شناخته شده بورژوازی قرار دارد. آن ها ادعا می کنند که اخلاقیات یک ایده آل ابدی و ازلی و مطلق است، درحالی که تروتسکی استدلال می کند که تنها اخلاقیات حقیقی، در قالب نمایندگی «پرولتاریای حقیقی» مطرح می شود. تروتسکی استدلال خود را تحت چهار عنوان فرموله می کند: مفهوم ماتریالیستی تاریخی از اخلاقیات؛



## طرح مسأله یهود: پیشینه تاریخی، زمینه اجتماعی و مفهوم آن

بازگشت به فهرست

بیژن شایسته

اثر مارکس با عنوان «درباره مسأله یهود» یکی از آثار است که به کرات از سوی بورژوازی برای «اثبات» یهودی‌ستیزی مارکس مورد سوء استفاده قرار گرفته است؛ آخرین تلاشی که با این هدف صورت گرفت و نهایتاً به رسوایی تمام ختم شد، ترجمه انگلیسی شدیداً مخدوش از متن آلمانی «درباره مسأله یهود» به وسیله دیوید رونز، و انتشار آن با نام جعلی «دنیایی بدون یهودیان» در سال ۱۹۵۹ بود. برای خوانش و درک صحیح این مقاله مارکس، از یک سو آشنایی با برخی مفاهیم و اصطلاحات هگلی لازم است و از سوی دیگر آگاهی از شرایط سیاسی-اجتماعی خاصی که این مسأله را به کانون جدل تبدیل نموده بود. اما در کنار این دو نکته، توجه به سبک نگارش خاص مارکس- یعنی کاربرد عبارات کنایی، استعاری، طنزآلود و غیره- نیز ضروریست.

### پیشینه و زمینه تاریخی- اجتماعی شکل گیری «مسأله یهود»

مارکس مقاله «درباره مسأله یهود» را در پاییز سال ۱۸۴۳ به رشته تحریر درآورد و سپس در اوایل سال ۱۸۴۴ منتشر نمود. این نوشته در واقع نمایانگر یک برهه مهم از مسیر تکامل و توسعه فکری مارکس به سوی آن چیز است که امروزه «مارکسیسم» می‌نامیم، و نه قطعاً بیانگر دیدگاه‌های پخته و بالغ او. مارکس طی یک سلسله مقالات جدلی در چند سال منتهی به سال ۱۸۴۷، با دیدگاه‌های ایده آلیستی کسانی که پیشتر بر وی تأثیر گذاشته بودند- یعنی هگل، فوئرباخ، برونو باوئر و سایر «هگلی‌های جوان»- شروع به تسویه حساب کرد.

«درباره مسأله یهود»، جدال مارکس با برونو باوئر بود که سپس یک سال بعد، در اثر مشهور «خانواده مقدس» تکمیل گردید. از آن جا که باوئر در سال ۱۸۴۳ دست به

تروتسکی جزوه خود را در اوایل ۱۹۳۸، یعنی زمانی که آخرین محاکمات مسکو در حال برگزاری بود، تکمیل کرد. در واقع خود این جزوه به پسر تروتسکی تقدیم شده است که به فرمان استالین به قتل رسید. در بستر یک موج فزاینده ارتجاع جهانی، یک چرخش به سوی راست در میان بسیاری از چپ‌ها نیز وجود داشت. تروتسکی این چرخش را «ارتجاع ظفرمند» نامید، چرا که رویای سوسیالیزم به کابوس استبداد و تمامیت خواهی استالینیزم انحطاط یافته بود. این چرخش برای منتقدین مارکسیزم رضایت بخش بود و هنوز نیز هست. یکی از رایج‌ترین راه‌های برای سوسیالیست‌های سابق، در فرایند طرد مارکسیزم و مبارزه طبقاتی، بازگشت به سوی «اخلاقیات» و «اکسیر» آموزش «ارزش‌های جهانشمول» و غل و زنجیرهای مذهب به توده‌های مردم است.

هدف از جزوه تروتسکی، دفاع از رویکرد ماتریالیستی در قبال مسأله اخلاق است؛ و جدا کردن مارکسیزم از قید و بندهای دگم‌های خشن استالینیستی و تئوری‌های لیبرالی انقلابیون سابق که اینک به کسوت فرم‌یست درآمده بودند. تروتسکی با استدلال‌های رایج لیبرال‌ها و هواداران سابق انقلاب روسیه که ادعا می‌کردند سیاست‌های حزب بلشویک تفاوتی با استالینیزم ندارد و بنابراین به همان بی‌اخلاقی و جنایات می‌انجامد، به شدت برخورد می‌کند.

ادامه دارد



باوئر طی سال ۱۸۴۳، در کتاب «دربارهٔ مسألهٔ یهود»، نقد خود از مذهب به طور کلی و یهودیت به طور خاص را با نقد دولت درهم آمیخت. محتوا و فضای حاکم بر تمامی این بحث‌های مرتبط با یهودیت، کاملاً خصمانه بود.



کتاب «گوهر مسیحیت»، اثر فوئرباخ

به علاوه، یهودیان در این مقطع زمانی در حال مبارزه برای حقوق کامل سیاسی بودند و این موضوع خود بخشی از حملات علیه دستگاه سلطنت ارتجاعی را شکل می‌داد. تهاجم ناپلئون، محدودیت‌های قرون وسطایی علیه یهودیان را در بسیاری از حوزه‌های حکومت شاهزادگان آلمان درهم شکسته بود. اما شکست ناپلئون پس از سال ۱۸۱۲، و ظهور قدرت ارتجاع با کنگرهٔ وین و اتحاد مقدس، به بازگشت نسبی محدودیت‌های سابق منجر شد. یهودی‌ستیزی آشکار، شدت گرفت و در سال ۱۸۱۹، طغیان‌های خشونت‌آمیزی علیه یهودیان در بسیاری از شهرهای آلمان به وجود آمد.

انتشار کتابی با نام «مسألهٔ یهود» زده بود، مسألهٔ یهودیان به موضوع جدال مارکس با باوئر تبدیل شد.

اما پرسش آنست که چرا دقیقاً این مسأله، به موضوع بحث در سال ۱۸۴۳ بدل شد؟ پاسخ به این سؤال را باید در مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک یهودیان در همان مقطع زمانی جستجو کرد. در این دوره، مخالفین دمکرات شاهزادگان مرتجع آلمان، برای مقاومت در برابر رژیم‌های آلمانی سرکوبگری که به دنبال کنگرهٔ وین (۱۸۱۴-۱۸۱۵) شکل یافته بودند، به بنیان‌های نظری مسیحیت و همچنین خود دولت حمله بردند.

نقطهٔ آغاز این حملات، انتشار کتاب «زندگی مسیح» از سوی دیوید فردریش اشتراوس بود؛ کتابی که برپایهٔ روش «نقد عالی»<sup>۵</sup>، شواهد تاریخی غیرمذهبی را برای بررسی «انجیل‌های هم‌نوا» (انجیل‌های متی، مرقس و لوقا از عهد جدید) به کار می‌گرفت. اشتراوس بر این عقیده بود که مسیح یک شخصیت تاریخی است و هنوز نهمانده‌ای از تاریخ در پس این انجیل‌ها قرار دارد، هرچند که نویسندگان انجیل، اسطوره‌های بسیاری را حول واقعیات زندگی مسیح ساخته‌اند. در سال ۱۸۴۰، برونو باوئر کتابی را در رد اعتبار تاریخی شخصیت مسیح نوشت تا نشان دهد که انجیل‌ها، یک سره اسطوره‌ای هستند.

لودویگ فوئرباخ در سال ۱۸۴۱ کتاب خود با عنوان «گوهر مسیحیت» را منتشر کرد و نشان داد که مذهب، به طور کلی، هیچ‌گونه واقعیت عینی ندارد، بلکه تنها تجسم خواسته‌ها و نیازهای انسان است. به دنبال این بحث‌ها، «یهودیت» نیز، به عنوان دینی که پیش از ایمان مسیحی وجود داشته، مورد توجه قرار گرفت. نهایتاً

<sup>۵</sup> نقد عالی (Higher Criticism)، که به نقد تاریخی (Historical Criticism) یا روش انتقادی-تاریخی (Historical-Critic Method) نیز مشهور است، شاخه‌ای از نقد ادبی است که منشأ و اصل متون باستانی را با هدف «پی بردن به دنیایی که در پس متن وجود دارد» واکاوی می‌کند. در واقع نخستین هدف «نقد عالی»، مشخص کردن معنای اولیه یا اصلی متن در چارچوب تاریخی آن است.



نیز فاقد آنند (در واقع امتیاز رهایی از یک مذهب حکومتی). در یک کلام، از نظر باوئر، یهودیان در یک دولت مسیحی، تنها زمانی آزاد خواهند شد که از دین خود گسست کنند و مسیحیت را، به مثابه دینی پیشرفته تر، بپذیرند.

در این جا بود که مارکس، باوئر را آماج انتقادات سنگین خود قرار داد.

### مفهوم «یهود» در اثر مارکس

با نگاه دقیق به نوشته مارکس می توان مشاهده کرد که او یهودیت را، سمبل روح تجارت می داند. روحی که به قول او خدای واقعی یهودیان است. در این «یهودی واقعی» و نه «یهودی مدافع سبت» [آیین مذهبی روز شنبه] است که مارکس نمود واقعی «یهودیت» را می بیند. به همین جهت او می نویسد: «آزادی زمان ما، آزادی از کاسبکاری و پول، یعنی آزادی از یهودیت عملی و واقعی است».

مارکس می گوید که جامعه مدنی (یعنی همان جامعه بورژوایی)، این روح حقیقی یهودیت را به خود گرفته است: «مسیحیان، یهودی شده اند»؛ یهودیت «به بالاترین درجه تکامل خود در جامعه مسیحی رسیده است»؛ و به خاطر عملکرد تجاری تاریخی خود «نه به رغم تاریخ، که به علت آن حفظ شده است»؛ در واقع «جامعه مدنی، پیوسته یهودیت را از بطن خود می زاید». در این جاست که مارکس می گوید: «آزادی اجتماعی یهودیان، همانا آزادی جامعه از یهودیت [سرمایه داری] است». به بیان دیگر، هنگامی که جامعه خود را از روح تجارت و سوداگرای جامعه بورژوایی رها سازد، سلطه قدرت پول، محو می شود و یهودیان به همراه کل بشریت حقیقاً آزاد خواهند گشت.

توجه به استفاده مارکس از واژه «یهود» به عنوان سمبل روح تجارت، سوداگرای و در یک کلام خصوصیات جامعه بورژوایی، برای جلوگیری از کج فهمی متن ضروریست. به لحاظ تاریخی، این دیدگاه نسبت به یهودیان، دیدگاه غالب و عمومی جامعه آلمان در دوره مارکس بوده و در نتیجه او نیز از این برداشت بی تأثیر

هنگامی که فردریش ویلهلم چهارم در سال ۱۸۴۰ بر تخت سلطنت پروس نشست، پادشاهی خود را یک «دولت مسیحی» اعلام کرد و بدین ترتیب، آزادی یهودیان با یک مانع دیگر روبه رو گشت. رهبران یهودی خواهان حقوق سیاسی شدند و در این بین، شماری از لیبرال ها و رادیکال ها نیز از جنبش حقوق یهودیان دفاع نمودند. البته حمایت این گروه نه الزاماً به دلیل علاقه-مندی به یهودیان، بلکه به عنوان ابزاری در جهت تضعیف دولت دینی صورت می پذیرفت. بنابراین ضرورت و فوریت سیاسی این مشکل از یک سو، و حملات به مذهب و دولت از سوی دیگر، کانون توجه را به سوی مسأله یهود معطوف کرد.

مارکس با بحث جدلی خود علیه باوئر، وارد این میدان نبرد شد. باوئر تأکید داشت که مسیحیان، تنها از طریق کنار گذاشتن مذهب مسیحی است که به رهایی انسانی دست خواهند یافت؛ و ضمناً، یهودیان تنها به رهایی خود تمایل دارند و نه به آزادی تمامی آلمانی ها. باوئر بر مبنای عقاید عموماً پذیرفته شده و رایج آن مقطع درباره یهودیان، اظهار داشت که یهودیت، انحصارگرا، خودپرست و جدایی طلب است؛ و این که رنج و مصائب یهودیان، گناه خود آنان بوده، چرا که یهودیان همواره خود را «مردم برگزیده» می دانسته اند، از وفق دادن خود با جوامعی که در آن می زیسته اند، سرباز می زدند و به دنبال منافع و امتیازات خاص بوده اند. و به طور خلاصه آن ها همیشه در سوراخ و سنبه ها و شکاف های جامعه لانه می کرده و هیچ سهمی در فرهنگ عمومی نداشته اند.

باوئر در ادامه می گوید که دولت مسیحی، آزادی را اعطا نخواهد کرد، مگر آن که یهودیان از یهودیت دست بکشند. چرا که مسیحیت، جانشین یهودیت گشته و نمایانگر سطحی بالاتر از توسعه است؛ بنابراین یهودیان پیش از آن که بتوانند همراه با مسیحیان یکسره از دین رهایی پیدا کنند، باید با مسیحیان هم تراز و برابر شوند. باوئر بر این اعتقاد بود که مسیحیان قادر به آزادسازی یهودیان نیستند، چرا که آن ها با دین مسیحیت متعارض اند و امتیازاتی را مطالبه می کنند که حتی خود مسیحیان



بنابراین هر چند استفاده استعاری مارکس از واژه یهودیت به عنوان خصلت جامعه بورژوایی، او را تماماً از اتهام «یهودی ستیزی» مبرا می سازد، ولی با توجه به شرایط یهودیان در آلمان، به کار بردن این استعاره چندان دقیق نبوده و بر نوعی پیش داوری استوار بوده است؛ دقیقاً به همین خاطر است که به موازات رشد و بلوغ فکری مارکس در آثارش، این مفهوم به تدریج محو می شود، به طوری که در **کاپیتال** به زحمت می توان اثری از آن یافت. در جلد سوم **کاپیتال** (فصل مناسبات پیشا-سرمایه داری، بخش بهره در دوران باستان) هنگامی که مارکس یهودیان تاجر را مورد اشاره قرار می دهد، از آن ها تنها به عنوان یک گروه از مردمان بازرگان در طول تاریخ، در کنار یونانی ها، لومباردها و فنیقی ها، نام می برد (آن هم با ارجاع به اثر نویسنده دیگری و صرفاً برای کمک به درک پیشینه بحث):

«یهودی ها، لومباردها، رباخواران و اخاذها، اولین بانکدارهای ما بودند، کاسبکاران مالی اولیهمان، خصوصیتشان به سختی کم تر از شنیع بود... زرگران لندن به آن ها ملحق شدند. به عنوان یک گروه ... بانکداران اولیه ما... مجموعه ای بسیار بد بودند، آن ها رباخوارانی حریص، و اخاذهایی سنگ دل بودند. (هارد کسل، "بانک ها و بانکداران"، چاپ دوم، لندن ۱۸۴۳، صص. ۱۹ و ۲۰)»

مارکس جوان در هنگام نگارش این اثر هنوز تئوری مبارزه طبقاتی خود را توسعه نداده بود، به همین جهت در این جا «یهودیت» مفهومی غیرطبقاتی است که او از فوئرباخ وام گرفته است.

### مارکس و مبارزه برای حقوق یهودیان

نکته مهمی که باید تأکید کرد آنست که مارکس، خود یکی از مدافعین حقوق سیاسی یهودیان بوده است (همان طور که در این مقاله نیز مشهود است). در واقع، **راینیش سائتونگ** - روزنامه ای که مارکس از ۱۸۴۲ تا زمان

نبوده است. به علاوه لازم به یادآوریست که در این مقطع، گرچه قوانین ناپلئونی از نظر اداری و دولتی تبعیض چندانی در حق یهودیان اعمال نمی کرد، اما از جهت کسب و کار خصوصی محدودیت های شدیدی برای آنان قائل بود. به همین دلیل بود که پدر مارکس، هاینریش، برای حفظ شغل خود به عنوان وکیل، ناگزیر از یهودیت به آیین پروتستان گروید.

اعمال محدودیت های سنگین در مقابل کسب و کار و مشاغل خصوصی یهودیان، آن ها را بالاجبار به سوی تجارت و مالیه سوق داد. ماروین لونتال<sup>۶</sup> در کتاب «یهودیان آلمان» (نیویورک، ۱۹۳۶) چنین می نویسد:

«در سال ۱۸۰۷، از ۵۲ بانک برلین، ۳۰ بانک در دست یهودیان قرار داشت؛ ناگهان مثنی از بانکداران درباری<sup>۷</sup> نیز در ایالت های راین و باواریا پدیدار شدند». یکی از افرادی که در این گروه دوم، یعنی بانکداران یهودی درباری، قرار داشت، آنشل مایر روچیلد<sup>۸</sup> بود که از سلطنت هابسبورگ و سایر رژیم های ارتجاعی حمایت می کرد؛ و سایر بانکداران یهودی نیز پادشاهان مرتجع را تقویت می نمودند.

لونتال اضافه می کند: «با این حال، توده های یهودی مانند قبل شدیداً فقیرزده بودند. در سال ۱۸۱۳، ۹۲ درصد یهودیان پروس، خرده فروشان جزء یا حتی بدتر بودند؛ ۲۰ درصد، دوره گرد و ۱۰ درصد گدا بودند». در راینلاند، یعنی جایی که مارکس زندگی می کرد، از ۳،۱۳۷ دست فروش، ۹۷۴ نفر یهودی بودند. بسیاری از یهودیان به فروش و معامله احشام اشتغال داشتند و در همین راینلاند بود که یهودیان کارگر روی زمین های دیگران، خشم دهقانان را در بحران کشاورزی دهه ۱۸۲۰ برانگیختند. سوء برداشت از این شرایط، یک جو خصمانه علیه یهودیان به وجود آورده بود و مارکس جوان نیز، که در هنگام نگارش این اثر تنها ۲۵ سال سن داشت، از این جو بی تأثیر نبود.

<sup>6</sup> Marvin Lowenthal

<sup>7</sup> Court Bankers (Court Jews)

<sup>8</sup> Anshel Mayer Rothschild





یهودیان را به این متهم کرده بود که همگی «تاجر» هستند و کار مولدی انجام نمی دهند:

«[علت آنست که] همهٔ مسیرهای دیگر به سوی یهودی ها بسته شده. اگر می خواهید [وضعیت] یهودی ها را بهبود بخشید، به طوری که بیش از امروز در بخش های فنی و کشاورزی مشارکت کنند، باید گام های ضروری را به سوی حذف فشارهایی که بر آنان اعمال می شود، بردارید.»

هنگامی که مالیات های جدید بر یهودیان وضع شد یا محدودیت های جدیدی علیه آنان اعمال گردید، این روزنامه به مبارزه با چنین اقداماتی پرداخت. لیبرال های یهودی مطالبی را از طریق این روزنامه به چاپ رسانیدند و حتی یک روزنامهٔ یهودی، با نام «Allgemeine Zeitung des Judentums» نیز برخی مطالب راینیش سایتونگ را در مورد مسألهٔ یهود نقل کرد. احتمالاً به خاطر دفاع مبارزه جویانهٔ روزنامه از حقوق یهودیان بود که برخی یهودیان سرشناس کولن، در اوایل سال ۱۸۴۳، از کارل مارکس تقاضا کردند تا طوماری اعتراضی در دفاع از حقوق یهودیان را برای ارائه به پارلمان ایالتی (لاندتاگ) تنظیم کند. مارکس با وجود آن که در واکنش به این درخواست گفته بود دین یهودیت برای او «مشمزکننده» است، ولی با آن موافقت نمود؛ چرا که در این اقدام، راهی برای تضعیف سلطنت می دید. این نکته نیز قابل توجه است که تمامی مورخین یهودی، این طومار اعتراضی یهودیان کلن را به مثابهٔ یک گام نوین و پیشرو در مبارزهٔ یهودیان برای آزادی ارزیابی کرده اند.

بنابراین همان طور که ملاحظه می شود، تمامی این اقدامات عملی و نظری مارکس برای دفاع از حقوق یهودیان، به خوبی به اسطورهٔ «یهودی ستیزی» او پایان می دهد.

#### منابع:

توقیف آن در کولن، در آن قلم می زد- یکی از سرسخت ترین مدافعان آزادی یهودیان، به عنوان یک جنبه از مبارزه علیه سلطنت دینی، بود. مقاله ای که نهایتاً به توقیف روزنامه منجر شد، مطلبی بود به قلم مارکس که در آن تقصیر ستم و سرکوب رواشده بر دهقانان را به گردن ملاکین و بوروکرات ها انداخته، و ضمناً در آن کوچک ترین اشاره ای به مفهوم رایج «یهودی» نکرده بود.



طرحی سیاسی در زمان توقیف راینیش سایتونگ (۱۸۴۳)، که در آن مارکس به صورت پرورته تصویر شده است؛ با دستانی بسته به دستگاه چاپ و درحالی که عقاب های سانسور دستگاه دولتی پروس به گرد او می چرخند.

در اکتبر ۱۸۴۲، روزنامهٔ مذکور طی مقاله ای به نقد قانونی پرداخت که گنوها را گسترش می داد و در آن



درباره مسأله یهود

دیوید مک للان

ترجمه: جهانگیر سخنور

بازگشت به فهرست

\* متن پیش رو، ترجمه فصلی از کتاب «مارکس پیش از مارکسیزم» (۱۹۷۰)، به قلم مک للان می باشد.

گفتن این که مارکس تا چه حد سریع از اقامت خود در پاریس تأثیر پذیرفت، دشوار می نماید. از دو رساله وی که طی ماه فوریه ۱۸۴۴ در سالنامه آلمانی-فرانسوی<sup>۹</sup> منتشر شد، رساله نخست، یعنی «درباره مسأله یهود» اساساً پیش از ورود او به رشته تحریر درآمده بود، و اغلب فقط خلاصه عبارت هایی است از «نقد فلسفه دولت هگل» و مطالعاتی که او طی ماه های ژوئیه و اوت در شهر کریزناخ در مورد امریکا و فرانسه آغاز نموده بود. در نتیجه، مارکس ضمن رد کردن مفهوم هگلی «روح عینی»- که در این جا، نه در دولت، بلکه در جامعه متجسم می شود- رهایی اجتماعی را جایگزین رهایی سیاسی می کند. مارکس با عزیمت از مسأله رهایی یهودیان، مشکل جدایی و شکاف میان سیاست کنونی دولت و جامعه مدنی را که پیشتر به تفصیل به آن پرداخته بود، بیشتر تکامل می بخشد. از سال ۱۸۱۶، یهودیان پروس از حقوقی به مراتب پایین تر از حقوق مسیحیان برخوردار بودند؛ و تا این هنگام، لیبرال ها قویاً از مطالبات یهودیان در جهت کسب برابری دفاع می کردند.

رویکردهای باوئر و مارکس، از دلسردی این دو نسبت به لیبرال ها ریشه می گرفت؛ چرا که لیبرال ها هیچ گونه کمکی به رادیکال هایی که در سال ۱۸۴۲-۴۳ زیر فشار

(1) Louis Harap, "Karl Marx and the Jewish Question", Jewish Currents, Jul-Aug 1959, pp. 13-15 & 33-34

(2) Karl Marx, "Capital", Vol.3, Part V, Chap. 36 (The Pre-capitalist Relations):

<http://www.marxists.org/archive/marx/work/s/1894-c3/index.htm>

(3)  
[http://en.wikipedia.org/wiki/Dagobert\\_D.\\_Runes](http://en.wikipedia.org/wiki/Dagobert_D._Runes)

(4)  
<http://www.worldsocialism.org/canada/marx.and.antisemitism.1960.v27n214.htm>

(۵) کارل مارکس، «درباره مسأله یهود و گامی در نقد فلسفه حق هگل»، ترجمه مرتضی محیط، نشر اختران (۱۳۸۱)، صص. ۴۵-۴۸ و ۵۲

(۶) مرتضی محیط، «کارل مارکس: زندگی و دیدگاه های او»، نشر اختران، چاپ اول (۱۳۸۲)، ص. ۲۵

<sup>9</sup> Deutsch-Französische Jahrbücher



آنتیستی نائل می شود، خاطر نشان می سازد که مسأله یهود به شکلی فرمول‌بندی می شود که بسته به میزان دست یابی دولت های مختلف به لائیسیتیه، در تغییر است. در دولت مسیحی آلمان، مسأله مذکور تماماً یک مسأله تئولوژیک بود، چرا که فرد یهودی خود را در تقابل مذهبی با دولت می دید. در دولت مشروطه فرانسه، همراه با رهایی سیاسی ناکامل و دولت مذهبی آن (مذهب اکثریت)، مسأله یهودیان، یک مشکل سیاسی بود که نمود تئولوژیک خود را حفظ می کرد. در حالی که در ایالت های آزاد امریکای شمالی، مشکل تماماً غیرمذهبی (سکولار) بود و متعاقباً هر انتقادی، باید سیاسی می بود، و بنابراین رامحل باوئر دیگر موضوعیت و ارتباط خود را از دست می داد. مارکس از منابع متفاوتی نقل قول می آورد تا حوزه عملکرد مذهبی را در امریکای شمالی نشان دهد و می نویسد:

«اگر می بینیم که حتی در کشوری با آزادی کامل سیاسی، مذهب نه تنها وجود دارد، بلکه به شکلی سرزنده و نیرومند ابراز وجود می کند، این امر گواه آن است که وجود مذهب تضادی با کمال یافتن دولت ندارد. اما از آن جا که وجود مذهب نشانه وجود نقصی است، سرچشمه این نقص را تنها می توان در ماهیت خود دولت جست. ما دیگر مذهب را علت نمی دانیم، بلکه آن را تجلی کوتاه‌بینی غیرمذهبی (سکولار) به شمار می آوریم. بنابراین، محدودیت های مذهبی شهروندان آزاد را با محدودیت های غیرمذهبی آنان توضیح می دهیم. بر این عقیده نیستیم که آنان برای رهایی از محدودیت های غیرمذهبی، باید کوتاه‌بینی مذهبی خود را کنار بگذارید. بر این باوریم که آنان زمانی که خود را از محدودیت های غیرمذهبی رها سازند، بر کوتاه‌بینی مذهبی خود چیره خواهند شد. مسائل غیرمذهبی (سکولار) تبدیل می کنیم. تاریخ به اندازه کافی در خرافات حل شده است، اکنون خرافات را در تاریخ حل خواهیم کرد. مسأله رابطه آزادی سیاسی با مذهب برای ما به مسأله رابطه آزادی سیاسی با آزادی انسان تبدیل می شود. ضعف مذهبی دولت سیاسی را از طریق نقد دولت سیاسی در

دولتی قرار داشتند، نکرده بودند. باوئر، ادعای لیبرال ها را طی دو مقاله به نقد کشید. او در مقاله نخست، مندرج در **سالنامه آلمانی** به تاریخ نوامبر ۱۸۴۲، و سپس در یک جزوه مجزا به سال ۱۸۴۳، اظهار داشت که مخالفین رهایی یهودیان، نسبت به مدافعان آن، برتری دارند: تنها خطای آنان این بود که دولت مسیحی را به اندازه کافی مشمول همان نقدی نکردند که به یهودیت وارد می شد. آن چه هیچ حزبی درنیاخته بود، این بود که هم یهودیان و هم مسیحیان برای آن که قادر باشند در کنار یک دیگر زندگی کنند، می باید آن چه را که موجب جدایی آنان شده بود، کنار می گذاشتند. نه مسیحیان و نه یهودیان، به معنای دقیق کلمه از حقوق بشر برخوردار نبودند: بنابراین نه فقط یهودیان، بلکه کل انسان ها بودند که به رهایی نیاز داشتند. حقوق مدنی در یک دولت خودکامه غیرقابل تصور می نمود. پیش‌داوری مذهبی و جدایی مذهبی زمانی نابود خواهد شد که گروه‌بندی و امتیازات اجتماعی و سیاسی محو گردیده باشند.

این موضوع مدتی ذهن مارکس را مشغول کرده بود. در اوت ۱۸۴۲، او از دوستی درخواست کرده بود که تمامی مقالات ضد یهودی [کارل هاینریش] هرمس را برای او ارسال کند تا از این طریق بتواند دست به انتشار پاسخی بزند.

در آغاز اقامت او در کریزناخ، رئیس انجمن یهودیان از مارکس درخواست کرده بود که دادخواستی را به نفع یهودیان به مجمع راینلند تقدیم کند. مارکس این درخواست را پذیرفت، ولی در نامه به روگه می نویسد: «هرچند مذهب یهودیت را مشمئزکننده می دانم، تصور باوئر برایم بیش از حد انتزاعی به نظر می رسد». این انتقادی فرعی بود که مارکس آن را تا پایان اقامات خود، به حمله ای همه‌جانبه تبدیل کرده بود. مارکس باوئر را متهم کرد که تنها «دولت مسیحی»، و نه دولت به معنی واقعی را موضوع نقد خود قرار داده است، و به همین دلیل از بررسی رابطه رهایی سیاسی- یعنی اعطای حقوق سیاسی- با رهایی بشر عاجز مانده است. مارکس برای اثبات ناکارایی رهایی صرفاً سیاسی، که با تبلیغات



دولت محقق می‌شد، شرایط مادی زندگی او همچنان بدون تغییر باقی می‌ماند:

«دولت سیاسی کامل، بنا به ماهیت‌اش، عبارت است از زندگی نوعی انسان در برابر زندگی مادی او. تمام پیش-شرط‌های این زندگی خودپرستانه، در جامعه مدنی بیرون از قلمرو دولت، به مثابه کیفیت‌های جامعه مدنی، به موجودیت خود ادامه می‌دهند. آن‌جا که دولت سیاسی به درجه کمال واقعی رسیده باشد، انسان-نه تنها در تفکر و آگاهی، بلکه در واقعیت و در زندگی-حیاتی دوگانه دارد، یکی حیات آسمانی و دیگری حیات زمینی: زندگی در جماعت سیاسی که در آن خود را موجودی جمعی می‌داند، و زندگی در جامعه مدنی که در آن چون فردی خصوصی عمل می‌کند، انسان‌های دیگر را وسیله می‌داند، خود را تا حد یک وسیله تنزل می‌دهد و به بازیچه‌ای در دست نیروهای بیگانه تبدیل می‌شود. رابطه دولت سیاسی با جامعه مدنی به همان اندازه روحانی است که رابطه آسمان با زمین [...] از سوی دیگر، در دولت، که انسان موجودی نوعی پنداشته می‌شود، عضو خیالی حاکمیتی موهوم است که از زندگی واقعی فردی خویش محروم شده و جهان‌شمولی غیرواقعی به او ارزانی گشته است.»

مارکس برای توصیف این شخصیت دوگانه، اصطلاحات روسو را به کار می‌گیرد: بورژوا (Bourgeois) و شهروند (Citoyen)- در واقع او پیش از این نیز همین اصطلاحات را در مقاله‌ای پیرامون آزادی مطبوعات در ماه مه ۱۸۴۲ در راینشیه سایتونگ مورد استفاده قرار داده بود. مارکس با بازگشتن به موضوع مذهب، توضیح می‌دهد که درست به دلیل همین دوگانگی است که مذهب در جامعه مدنی تا حد زیادی رشد و نمو می‌کند. به همین دلیل مذهب، که هیچ چیزی نیست به جز ایده‌آل کردن این شکاف، بهترین بنیان خود را در رهایی سیاسی، در کمال یافتن این شکاف، یافت؛ و سایر اشکال مذهب چیزی جز تابعی از اشکال سازمان سیاسی بودند. مذهب، به جای آن که روح دولت باشد- مانند مورد آلمان- به روح جامعه مدنی، روح خودپرستی تبدیل شد- مارکس در این مورد

شکل سکولار آن، جدا از ضعف مذهبی‌اش، نقد می‌کنیم.»

بنابراین رهایی سیاسی از مذهب، انسان‌ها را از تصورات مذهبی آزاد نساخت، چرا که رهایی سیاسی همان رهایی بشر نبود. مثلاً ممکن است که شهروندان هنوز اسیر محدودیت‌های مذهبی باشند که دولت خود را از قید آن آزاد ساخته است. آن‌چه باوئر درک نکرده بود، این بود که رهایی سیاسی مورد دفاع او، خود تجسم یک بیگانگی، مشابه با بیگانگی مورد انتقاد او، است. رهایی انسان، به دلیل این که به واسطه دولت صورت گرفته، هنوز انتزاعی، غیرمستقیم و ناتمام است. «انسان حتی اگر با میانجی‌گری دولت خود را خداناباور اعلام کند، یعنی حتی اگر دولت را خداناباور اعلام کند، باز هم در چنگال مذهب قرار دارد؛ دقیقاً به این دلیل که خود را تنها از راهی غیرمستقیم و به کمک میانجی به رسمیت می‌شناسد. مذهب دقیقاً به رسمیت شناختن غیر مستقیم انسانی از طریق میانجی است. دولت میانجی انسان و آزادی انسان است.»

مارکس سپس به سوی ارزیابی و بررسی دقیق‌تر رابطه میان دولت سیاسی انتزاعی و جامعه مدنی حرکت می‌کند. او رهایی از مذهب را موازی با رهایی از مالکیت خصوصی ترسیم و از این نقطه آغاز می‌کند. دولت با اعلام این که شرط مالکیت برای شرکت در انتخابات ضروری نیست، مالکیت خصوصی را تا جایی که به قانون اساسی بازمی‌گردد، ملغی کرده است. اما این امر از محو واقعی مالکیت خصوصی فرسنگ‌ها فاصله دارد، و در واقع تنها پیش شرط آن است. دولت «تنها در تقابل با این عناصر تشکیل‌دهنده وجودش خود را دولتی سیاسی می‌داند و بر جهان‌شمول بودن خود تأکید می‌کند»، یعنی در تقابل با مالکیت خصوصی، تحصیلات، مقام شغلی و نظایر این‌ها.

نتیجه این بود که هستی انسان عمیقاً بخ چند تکه تقسیم می‌شد. در حالی که هستی اجتماعی او در حوزه انتزاعی



با این حال، دموکراسی سیاسی برای مارکس امری بی-مقدار و حقیر نبود؛ به همین خاطر او می نویسد «آزادی سیاسی گامی بزرگ به پیش است. درست است که این آزادی شکل نهایی آزادی انسانی به طور کلی نیست». دموکراسی سیاسی را می توان مسیحی دانست، چرا که در آن انسان، موجودی حاکم، عالی ترین موجود، به حساب می آید؛ اما متأسفانه به گفته مارکس این بدان معناست که:

«این انسان، انسانی است در شکل غیرمتمدن و غیراجتماعی خود، انسانی در موجودیت عَرَضی اش- انسان به همان صورتی که هست، انسانی که تمامی سازمان جامعه او را تباه کرده، انسانی خودگم کرده، بیگانه شده و دستخوش اوضاع و عناصر غیرانسانی- و کوتاه سخن، انسانی که دیگر یک موجود نوعی واقعی نیست. حاکمیت انسان، به عنوان موجودی بیگانه و متفاوت با انسان واقعی- آن چه که ساخته خیال، رؤیا و اصل موضوعه مسیحیت است- در دموکراسی به واقعیتی ملموس، و موجود و یک اصل سکولار تبدیل می شود».

ادامه دارد

به شمار نامعدودی از فرقه ها در امریکای شمالی اشاره کرد درست است که دولت انقلابی فرانسه تلاش کرد که با لغو مذهب و مالکیت خصوصی، خود را در تقابل با جامعه مدنی تأیید کند و کوشش کرد خود را به مثابه زندگی نوعی واقعی انسان مستقر کند. اما مجموعه این شرایط که در تقابل مستقیم با خود پیش شرط های دولت قرار دارد، تنها می توانست با به کارگیری خشونت حفظ شود و بنابراین محکوم به زوال بود.

این تحلیل مارکس را قادر می سازد که در مورد دولت مسیحی آلمانی، یعنی موضوع عمده انتقادهای او در زمانی که برای راینیشه سایتونگ می نوشت، توضیحاتی را در پراونتز اضافه کند. او می گوید که این دولت، از تحقق سیاسی مسیحیت فاصله دارد. مسیحیت در این دولت صرفاً یک ابزار سیاسی بود که اصول خود را زیر پا گذاشته است، چرا که دولت مسیحی واقعی «دولتی خداناباور و دموکراتیک است، دولتی است که مذهب را به سطح عناصر دیگر جامعه مدنی تنزل مقام می دهد. اما دولتی که هنوز الهی است و با اعلام مسیحیت به عنوان کیش رسمی اش جرأت ندارد همچون یک دولت اعلام موجودیت کند، در واقعیت خود به عنوان دولت، هنوز موفق به بیان پایه انسانی خود به شکل سکولار و انسانی آن نشده است، همان پایه ای که مسیحیت نمود استعلائی آن است».

آلمان، بیگانگی ای بود که به یک رژیم سیاسی پیوسته بود: مناسبات آن، مناسبات سلسله مراتبی ایمانی بود که روح مذهبی در آن غیرمذهبی نشده بود و به علاوه تحت چنین شرایطی نمی توانست غیرمذهبی بشود. از آن جا که این روح مذهبی خود صرفاً از چیز دیگری مشتق شده است، بنابراین سکولاریزه شدن آن به سکولاریزه شدن سیاسی بستگی دارد. این همان چیزی بود که در دولت دموکراتیک رخ داد: «بنیان این دولت، نه مسیحیت، که بنیان انسانی مسیحیت است. مذهب به صورت آگاهی ایده آل و غیرسکولار اعضای آن باقی می ماند، زیرا مذهب شکل ایده آل مرحله ای از تکامل انسان است که در این دولت محقق می شود».





مارکس با گفتن این عبارت، برخورد خود را با موضوع مورد بحث آغاز می کند:

«به هیچ رو کافی نیست که بپرسیم: چه کسی باید آزادی دهد؟ و چه کسی باید آزاد شود؟ نقد باید موضوع سومی را بررسی کند: چه نوع آزادی ای مورد بحث است؟ نفس این آزادی مورد درخواست چه شرایطی را به دنبال می آورد؟ تنها با نقد خود آزادی سیاسی می توان مسئله یهود را قطعانه نقد و آن را به طور واقعی در "مسئله عمومی زمان ما" ادغام کرد»<sup>(۴)</sup>

بنابراین برای مارکس، موضوع بحث، نه یک مسئله یهودی و یا مسیحی است، و نه این که کدام یک دیگری را آزاد خواهد کرد (آن گونه که باوئر مسئله را طرح کرده بود)؛ موضوع برای مارکس، ماهیت و نفس خود آزادی است.

مارکس نشان می دهد که مسئله یهود، نمی تواند به شکل مطلق و یک سویه طرح شود. در عوض، «مسئله یهود برحسب این که یهودیان تحت چه دولتی زندگی می کنند، اشکال متفاوتی به خود می گیرد. در آلمان که دولت سیاسی، یعنی دولت به معنی دقیق کلمه وجود ندارد، مسئله یهود مسئله ای کاملاً **خداشناسانه** است» و «در فرانسه، که دولتی **قانونسالار** بر مسند قدرت قرار دارد، مسئله یهود مسئله **مشروطه خواهی** است، یعنی مسئله **ناکامل بودن آزادی سیاسی**. از آن جا که در فرانسه ظاهر مذهب دولتی- هرچند به صورت قاعده ای بی معنا و متناقض- به صورت **مذهب اکثریت** حفظ شده است، رابطه یهودیان با دولت، ظاهر مخالفی **مذهبی** را به خود می گیرد». «تنها در ایالات امریکای شمالی- یا دست کم در برخی از آن ها- مسئله یهود اهمیت **خداشناسانه** خود را از دست داده و به مسئله ای واقعاً **سکولار** [غیرمذهبی] تبدیل شده است.»<sup>(۵)</sup>

بنابراین توضیح مارکس، مسئله یهود فراتر از یک مسئله خداشناسانه نمی رود، به استثنای زمانی که دولت در فراسوی یک دولت **تئولوژیک** قرار می گیرد و در واقعیت به یک دولت سیاسی **مبذل** می شود.<sup>(۱)</sup> این گذار

## مارکس و مسئله یهود

جهانگیر سخنور

بازگشت به **فهرست**

نوشته مارکس با عنوان «درباره مسئله یهود»<sup>(۱)</sup>، از دو جهت حائز اهمیت است:

نخست آن که این نوشته بخشی از میراث مارکسیستی است؛ هرچند مارکس در مقطع نگارش آن، اساساً یک دمکرات رادیکال و انقلابی و نه یک کمونیست بوده است، ولی موضوعاتی کلیدی را مطرح می کند که رد پای آن را می توان در سایر نوشته های بعدی او نیز پی گرفت.

دوم؛ اهمیت دیگر این نوشته، به روشی بازمی گردد که در چارچوب آن، مارکس مسئله یهود را مطرح می کند.

## موضع مارکس در قبال مسئله یهود و چگونگی طرح این مسئله

در واقع چگونگی معرفی مسئله یهود از سوی مارکس و روش بحث کردن او پیرامون این پرسش، موضع او را نسبت به چنین مسئله ای تعیین می کند. مارکس از بررسی مسئله یهود به عنوان یک مسئله **صرفاً مذهبی**، امتناع می کند و دقیقاً خطای باوئر را در اتخاذ رویکردی خلاف این می ببیند. مارکس نشان می دهد که باوئر مسئله را تنها از یک زاویه می نگرد<sup>(۲)</sup>. اما مارکس در این جا هم متوقف نمی شود. او فراتر می رود و به همین دلیل، برداشت باوئر را از مسیر دستیابی به آزادی مدنی و الغای مذهب، قانع کننده نمی یابد:

«بنابراین باوئر از یک سو می خواهد یهودیان از آیین یهود، و عموم انسان ها از مذهب دست بکشند تا به آزادی **مدنی** دست یابند؛ از سوی دیگر با منطق کاملاً یکدستی، الغای **سیاسی** مذهب را الغای مذهب به معنای دقیق کلمه تلقی می کند.»<sup>(۳)</sup>



آزادی سیاسی، نه فقط به شکل ایده‌آل دولت دست پیدا می‌کند، بلکه هم زمان شکل مادی جامعه را نیز تکمیل می‌کند. وقتی رهایی سیاسی، انسان را به «عضو جامعه مدنی» تبدیل می‌کند، او را به «فرد فرورفته در خود و اسیر منافع و هوس‌های شخصی و جدا از جماعت»<sup>(۱۱)</sup>، مبدل می‌سازد. به بیان دیگر، او را یک «یهودی» می‌کند.

مارکس از این فرض مقدماتی، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «راز یهودی واقعی را در مذهب او جستجو نکنیم، بلکه راز مذهب او را در یهودی واقعی بجوییم»<sup>(۱۲)</sup>. مارکس سپس به دنبال آن «عنصر اجتماعی خاصی»<sup>(۱۳)</sup> می‌گردد که باید برای الغای یهودیت بر آن چیره شد.

مارکس این پرسش را برای خود مطرح می‌کند: «بنیان غیرمذهبی یهودیت چیست؟» و سپس چنین پاسخ می‌دهد: «نیاز عملی، نفع شخصی». مارکس به سرعت چنین نتیجه‌گیری می‌گیرد که «بنابراین آزادی زمان ما، آزادی از کاسبکاری و پول، یعنی آزادی از یهودیت عملی و واقعی خواهد بود»<sup>(۱۴)</sup>.

بنابراین، یهودیت، نه جدا از جامعه، بلکه بخشی ماهوی و اساسی از آن است؛ آن‌گونه که مارکس بیان می‌کند، «یهودیت، نه به‌رغم تاریخ، که به علت آن حفظ شده است»<sup>(۱۵)</sup>. «جامعه مدنی، پیوسته یهودیت را از بطن خود می‌زاید»<sup>(۱۶)</sup> چرا که «نیاز عملی، یا خودپرستی از اصول جامعه مدنی اند و به محض آن که دولت سیاسی از بطن جامعه مدنی به‌طور کامل زاده شود، چنین اصولی به شکل ناب خود ظاهر می‌شود»<sup>(۱۷)</sup>.

در دیدگاه مارکس، ذات یهودیت چیزی نیست جز «سوداگری و پیش‌شرط‌های آن»<sup>(۱۸)</sup> این همان سوداگری و کاسبکاری است که پول را به خدایی تبدیل می‌کند که «هیچ خدای دیگری، تاب مقاومت در برابر آن را ندارد»، «پول، خدای رشک‌ورز اسرائیل است» و «خداوند واقعی یهودیان، اسکناس است»<sup>(۱۹)</sup>. با این حال، این خدا به عنوان یک خدای یهودی باقی نمانده

از دولت تئولوژیک به دولت سیاسی، همان چیز است که مارکس آزادی سیاسی می‌نامد؛ یعنی جایی که در آن «دولت به عنوان دولت، در شکل خاص خود، به روشی که مشخص‌کننده ماهیت آن است، با آزاد ساختن خود از قید مذهب دولتی، خود را از قید مذهب آزاد می‌کند»<sup>(۲۰)</sup>.

اما آزادی سیاسی یهودیان یا مسیحیان به معنای آزادی انسان نیست، چرا که رهایی دولت از مذهب، به معنای رهایی انسان از مذهب نیست. اگر رهایی سیاسی انسان از قید مذهب به معنای الغای مذهب دولتی باشد، این آزادی سیاسی از مذهب، هم چنان موجودیت دین را - اگرچه نه یک دین ممتاز - حفظ می‌کند. در چنین شرایطی، انسان از چنگال مذهب آزاد نمی‌شود، بلکه آزادی مذهبی را به دست می‌آورد<sup>(۲۱)</sup>. به همین جهت، مارکس می‌نویسد:

«انسان با میانجی‌گری دولت و به‌گونه‌ای سیاسی خود را از یک محدودیت آزاد می‌سازد [...] افزون بر آن، انسان در آزادسازی خویش از نظر سیاسی، به طرز غیرمستقیم و از طریق یک میانجی، هرچند میانجی ضروری، خود را آزاد می‌کند. و سرانجام، انسان حتی اگر با میانجی‌گری دولت خود را خداناباور اعلام کند، یعنی حتی اگر دولت را خداناباور اعلام کند، باز هم در چنگال مذهب قرار دارد؛ دقیقاً به این دلیل که خود را تنها از راهی غیرمستقیم و به کمک میانجی به رسمیت می‌شناسد»<sup>(۲۲)</sup>.

همان‌طور که اشاره شد، «آزادی سیاسی» زمانی رخ می‌دهد که دولت تئولوژیک، یعنی شکل ناقص دولت، به دولت سیاسی، یعنی دولت بورژوازی، استحاله پیدا کند.

آزادی سیاسی به معنای «از یک سو تقلیل انسان است به عضوی از جامعه مدنی، به فردی مستقل و خودپرست، و از سوی دیگر به یک شهروند، یعنی شخصیتی حقوقی»<sup>(۲۳)</sup>، که حقوقش در تضاد با واقعیت او قرار دارد.



دوم؛ مسأله یهود، از یک مسأله تکنولوژیک در عصر فئودالیسم، به یک مسأله سیاسی در عصر ظهور بورژوازی، توسعه یافته است. بنابراین حل این مسأله، تماماً بستگی به حلّ جامعه بورژوازی، یعنی حذف و نابودی این سیستم، دارد؛ نابودی جامعه سرمایه داری (بورژوازی)، نه فقط رهایی یهودیان به طور خاص، بلکه رهایی کلّ جامعه از «یهودیت» را در پی خواهد داشت.

مارکس، رویکردی خلاف باونر اتخاذ کرد. باونر مشکل یهود را در دین یهودیان می دید. به عکس، مارکس مسأله یهود را در موجودیت حقیقی و پایه اجتماعی-اقتصادی آنان جستجو می کرد. البته تردیدی نیست که به لحاظ تاریخی- یعنی از دوره اودوکسوس، شاگرد افلاطون، تا به امروز- «یهود» از دین خود جدا نبوده است. اما اگر واقعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را نقطه عزیمت ایده یهود به طور اعم بدانیم، در آن صورت مذهب یهودیت- که خود محصول این بنیان مادی یهودیت است- در تعیین جایگاه و روابط یهودیان با همسایگان خود در فلسطین و سایر نقاطی که به آن مهاجرات کردند، نقش داشته است.

مارکس جوان هنوز در این اثر اهمیت چندانی به روبنا نداده است، هرچند واضح است که اگر مذهب یهودیت نمی بود، امروز هیچ فرد یهودی ای باقی نمانده بود. چرا یهودیان فرانسه، آلمان و روسیه- که زبان عبری یا حتی ایدیش را نمی دانند، تنها با زبان کشور خود آشنا هستند و از سنن این کشور پیروی می کنند- همچنان خود را یهودی می دانند؟ چرا با حرارت از جنبش صهیونیسم و موجودیت صهیونیسم دفاع می کنند؟ طبیعتاً، این راز را باید در خود مذهب- این روبنای کهن- جست.

اما آن چه در بالا مورد اشاره قرار گرفت، این پیش گزاره مارکس را که می گوید «یهودیت، نه به رغم تاریخ، که به علت آن حفظ شده است»، نفی نمی کند. برعکس، این عبارت کاملاً صحیح است. مذاهب هیچ یک «به رغم تاریخ» باقی نمانده اند، و یهودیت نیز این از این قاعده مستثنی نیست.

است: «خدای یهودیان دنیوی گشته و به خدای جهان تبدیل شده است» و بر همین اساس، «ملیت خیالی یهودیان، همان ملیت انسان پولپرست درکل است»<sup>(۲۰)</sup>.

راه حلّ مارکس در مواجهه با این مسأله روشن است:

« زمانی که جامعه موفق شود ذات عملی یهودیت- سوداگری و پیش شرط های آن را- از میان ببرد، وجود یهودی هم ناممکن می شود، چرا که ذهن او دیگر ابژه ای [پایه عینی و مادی ای] ندارد، چرا که بنیان سوپرکتیو یهودیت- نیاز عملی- انسانی شده است، چرا که تعارض میان هستی فردی و مادی انسان و هستی نوعی او از مان برداشته شده است. آزادی اجتماعی یهودیان، همانا آزادی جامعه از یهودیت است»<sup>(۲۱)</sup> (تأکید از من است).

مارکس در این جا به طور انکارناپذیری تأکید می کند که آزادی یهودیان، منوط به الغای جامعه سرمایه داریست، و این آزادی، نه آزادی یهودیان، که آزادی کلّ بشریت است. هرچند مارکس این متن را در سال ۱۸۴۴ به رشته تحریر درآورد، با این حال در نوشته های بعدی او هیچ چیزی را نمی توان یافت که دالّ بر تغییر رویکرد او نسبت به مسأله مورد بحث باشد.

مارکس در دوره ای به سر می برد که حرکت ها و فعالیت های مختلفی از سوی یهودیان با هدف ایجاد رنسانس در میراث فرهنگی یهودی و همچنین جمع آوری یهودیان در فلسطین صورت می گرفت. با این وجود، او هرگز این اقدامات یهودیان را یک جنبش ملی در نظر نگرفت. هرچند او از جنبش های ملی ایرلند و لهستان، و از اتحاد ملی آلمان و اتحاد ملی ایتالیا دفاع می کرد، ولی به یهودیت تنها به مثابه یک ملیت «واهی» می نگریست.

نوشته مارکس، دو موضوع مهم را دربر دارد:

اول؛ مسأله یهود، یک مسأله ملی نیست، و باید با توجه به شرایطی که آن را احاطه کرده است، مورد برخورد قرار گیرد.



افسانه «چه باید کرد» و مسأله آگاهی «از بیرون به درون طبقه»

مازیار رازی

بازگشت به فهرست

ادعاهایی که مخالفان و مدافعان دروغین حزب پیشتاز کارگری (حزب لنینیستی) نسبت به «چه باید کرد» و نظریات لنین طرح می کنند، از قرار زیر است:

۱- حزب پیشتاز عموماً متشکل از «روشنفکران» است. زیرا این حزب معتقد است که کارگران، خودشان قادر به تکامل آگاهی سوسیالیستی نمی باشند. آگاهی سوسیالیستی الزاماً باید همیشه به وسیله روشنفکران بورژوا به درون جنبش کارگری وارد گردد.

۲- حزب پیشتاز متشکل از عده ای «انقلابیون حرفه ای» در تمایز با احزاب توده ای کارگری است.

۳- حزب پیشتاز هرگونه حرکت خودبه‌خودی کارگران را مردود می داند و همواره از «انقلاب» سازمان یافته شده سخن به میان می آورد.

۴- حزب پیشتاز دمکراتیک نیست و دارای سلسله مراتب بورکراتیک است (کمیته مرکزی، رهبری، کنگره و اقلیت و اکثریت)، و به ساختار «شورایی» اعتقاد ندارد.

در این بخش کوشش می شود که به نکات بالا که در اغلب نوشته های مخالفان حزب لنینیستی (سندیکالیست های چپ و راست) و مدافعان دروغین حزب لنینیستی (احزاب سنتی) مطرح می گردد، پاسخ داده شود:

نقش روشنفکران و آگاهی از بیرون به درون طبقه

پیش از برخورد به این موضوع، باید بر یک نکته مهم انگشت گذاشت و آن این که به غیر از جزوه «چه باید کرد» (۱۹۰۲)، در هیچ نوشتار و گفتار دیگری از لنین (چه پیش و چه پس از نگاشتن این جزوه) اشاره ای به این موضوع نشده است. پرسیدنی است که چرا مخالفان (و مدافعان دروغین) لنین، تنها به این نوشته اشاره می

پانویس:

(۱) کارل مارکس، «درباره مسأله یهود و گامی در نقد فلسفه حق هگل»، ترجمه مرتضی محیط، نشر اختران (۱۳۸۱)

(۲) «در این جاست که یک سویگی طرح مسأله یهود از سوی باوئر آشکار می شود» (همان، ص. ۱۶)

(۳) همان، ص. ۱۶

(۴) همان، ص. ۱۶

(۵) همان، ص. ۱۷

(۶) همان، ص. ۱۹

(۷) همان، ص. ۱۹

(۸) همان، صص. ۱۹ و ۲۰

(۹) همان، ص. ۲۰

(۱۰) همان، ص. ۴۳

(۱۱) همان، ص. ۳۷

(۱۲) همان، ص. ۴۵

(۱۳) همان، ص. ۴۵

(۱۴) همان، ص. ۴۶

(۱۵) همان، ص. ۴۸

(۱۶) همان، ص. ۴۸

(۱۷) همان، ص. ۴۸

(۱۸) همان، ص. ۵۲

(۱۹) همان، صص. ۴۸-۴۹

(۲۰) همان، ص. ۴۹

(۲۱) همان، ص. ۵۲



در این جا باید تذکر داد که مارکسیست های آن دوره، کارل کائوتسکی را به عنوان «پاپ» تئوری های سوسیالیستی می شناختند. به حق، او سهم بزرگی در تکامل تئوری های مارکسیستی ایفا کرده بود. او سر دبیر نشریه تئوریک حزب سوسیال دمکرات آلمان، «زمان نو» و همچنین نویسنده کتاب معتبری تحت عنوان «دکترین کارل مارکس» (خلاصه ای از جلد اول «سرمایه») بود. این کتاب نهایتاً به ۱۸ زبان مختلف ترجمه شد. بدیهی است که لنین جوان نیز تحت تأثیر عقاید او قرار داشت. او پس از مطالعه موضع کائوتسکی در این مورد، عملاً همان نظریات کائوتسکی را در «چه باید کرد» بیان کرد:

«ما گفتیم که آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تریدیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیزم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بورژوازی بودند»<sup>(۲)</sup>

این جمله، کِلّ «گناهی» است که لنین به آن مرتکب شده!

اما باید در ضمن، توضیح داده شود که استدلال کائوتسکی در طرح این موضوع چه بوده که مورد تأیید لنین جوان نیز قرار گرفته بود. در آن دوره در حزب سوسیال دمکرات آلمان، گرایش راستگرایی وجود داشت که «برنامه ارفورت» و مارکسیزم را مردود اعلام می کرد. بنیان گذار این مشی راستگرا، «ادوارد برنشتاین» بود. وی تحت تأثیر عقاید «فابین» های بریتانیا و گرایش های چپ طبقه متوسط به خصوص «لیبرال های نوین» انگلستان، به تجدیدنظر طلبی مارکسیزم دست زد.

کنند؟ برای نمونه چنان چه پس از نوشتن جزوه در سال ۱۹۰۲، لنین صحبت دیگری کرده باشد، آیا جا ندارد که اشاره شود: «موضع لنین در سال ۱۹۰۲ چنین بوده، اما پیش و پس از این جزوه موضع دیگری داشته است»؟! چنان چه انگیزه دیگری در کار نباشد، چرا این گونه مغرضانه صرفاً بر روی این جزوه تأکید می گردد و نه سیر تحولات نظری لنین در مورد «حزب پیشتاز کارگری»؟ از مخالفان (و مدافعان دروغین) نظریه حزب لنینیستی، درخواست می شود که به یک مورد دیگر از این طرز تفکر لنین استناد کنند.

واقعیت این است که نظریه منعکس شده در «چه باید کرد»، ابتدا از سوی «ویکتور آدلر» در برنامه «هاینفلد» سوسیال دمکراسی اتریش، و سپس به وسیله «کارل کائوتسکی» مطرح شد. این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در «بین الملل دوم» بوده است. برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کائوتسکی در زیر آورده می شود:

«چنان چه سوسیالیزم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه مسائل پیچیده آن درک شود ... بنابراین پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید به وسیله اندیشمندانی که مجهز به کلیه ابزار علمی بورژوایی، نقطه نظری پرولتری اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده اند که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده، و بالأخره به این ترتیب سوسیال دمکراسی را مهیا و پی ریزی کرده اند» (۱۷ آوریل ۱۹۰۱)

مضاف بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:

«بنابراین آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که به صورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد»<sup>(۱)</sup>





قابل ذکر است که لنین جوان، حتی در اقتباس موضع کائوتسکی (جمله بالا)، دو زیر نویس به آن اضافه کرد که ملاحظه انتقادی خود را نسبت به آن جمله کائوتسکی بیان کرد. در زیر نویس اول، لنین می نویسد: «البته این (موضع) به این مفهوم نیست که کارگران هیچ نقشی در ایجاد چنین ایدئولوژی ای ندارند». لنین اضافه می کند که کارگران «به مثابه تئوریسین های سوسیالیست مانند پردون و وایتلینگ (در این روند) دخالت می کنند، به سخن دیگر زمانی که قادر به این کار باشند...». در این زیرنویس لنین به وضوح نشان می دهد که با پیشنهاد کائوتسکی توافق صد در صد ندارد.

زیر نویس دوم لنین در مورد «خود انگیزته» بودن عقاید سوسیالیستی است. لنین می نویسد «معمولاً گفته می شود که طبقه کارگر به شکل خود انگیزته به سوی سوسیالیسم سوق پیدا می کند. این کاملاً صحیح است به این مفهوم که تئوری سوسیالیستی بازتاب دهنده نتایج فلاکت طبقه کارگر است... و به این علت کارگران آن را به سادگی جذب می کنند... طبقه کارگر به شکل خود انگیزته به سوی سوسیالیسم سوق پیدا می کند؛ اما در عین حال ایدئولوژی بورژوایی هم به شکل خود انگیزته خود را به مراتب بیشتر بر طبقه کارگر تحمیل می کند».

این دو زیر نویس نمایانگر ملاحظات نقادانه لنین جوان بر نظریات کارل کائوتسکی در مورد نقش کارگران در کسب آگاهی سوسیالیستی است. همان طور که در زیرنویس ها نشان داده می شود، لنین با وجود درک این موضوع که انگیزه کائوتسکی، در تقابل با نظریات راستگرایانه برنشتاین بوده؛ و با توجه به اعتبار سیاسی کائوتسکی در جنبش کمونیستی، کماکان نظریات وی را به شکلی ترمیم کرد و منطبق تر به وضعیت جنبش کارگری ارائه داد.

لازم به ذکر است که هم در دوره مارکس و هم در بین الملل در سال ۱۹۰۲ گرچه شرکت روشنفکران در درون احزاب کارگری و کمونیستی امری اجتناب ناپذیر قلمداد می شد، اما تداوم حضور آنان به مثابه یک امر «خطرناک» ارزیابی می شد (مارکس و انگلس حضور

برنشتاین بر این اعتقاد بود که حزب سوسیال دمکرات آلمان می بایستی حزبی رفرمیستی، با جهت گیری به سوی جلب آرای عمومی، باشد. به نظر وی حزب و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، بایستی صرفاً در حرف انقلابی باشند. زیرا که رشد اقتصادی آلمان و تکامل اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه ظهور لیبرالیسم طبقه متوسط، از یک آشتی طبقاتی بین آن طبقه و طبقه کارگر و فراروئیدن به سوسیالیسم از طریق مسالمت آمیز، حکایت می کند. او اعتقاد داشت که زمان عقاید انقلابی سر آمده است و باید در تئوری های مارکسیستی و مارکسیزم تجدید نظر کرد. او جنبش کارگری را مترادف با رفرم (اصلاح طلبی) و انقلاب را مترادف با تئوری، معرفی کرد. او بیان می کرد: «جنبش همه چیز و هدف هیچ» (یعنی امروز رفرم همه چیز است و فردا انقلاب).

در پاسخ به «تئوری» برنشتاین، کائوتسکی، نماینده جناح رادیکال حزب، نقل قول بالا را بیان کرد؛ مبنی بر این که جنبش کارگری باید تئوری انقلابی داشته باشد و آن تئوری از درون جنبش ظاهر نمی گردد و باید از بیرون به وسیله «روشنفکران بورژوا» وارد جنبش کارگری گردد.<sup>(۳)</sup>

«چه باید کرد؟» لنین





«اغلب می گویند: طبقه کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیزم می رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین می نماید، کاملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود تئوری در مقابل جریان خود به خودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود به خودی را تابع خویش گرداند، کارگران به سهولت آن را فرا می گیرند...»<sup>(۴)</sup>

### مسأله انقلابیون حرفه ای

این ادعا مبنی بر این که لنین خواهان حزبی که به وسیله روشنفکران حرفه ای ساخته شود، کاملاً بی اساس و کذب محض است. این اتهام نیز تنها از «چه باید کرد»، توسط مخالفان استنتاج شده است. در همان زمان به محض این که این اتهام وارد شد، لنین آن را بارها در نوشته ها مردود اعلام کرد.

نکته مهمی که در پیوند با این مبحث باید ذکر کرد، مسأله غیر قانونی بودن فعالیت احزاب در روسیه بود. باید توجه کرد که نظریه حزب لنینیستی، یک فرمول عام و جهانشمول برای تمام کشورها و تمام موارد، نبود. بلکه پاسخی بود برای وضعیت سال ۱۹۰۲ در روسیه تزاری. لنین منظورش از «انقلابیون حرفه ای» در وضعیت روسیه این بود که تشکیلاتی به وجود آید که اعضا و فعالان آن ضمن انجام اقدامات کارگری، هر روز از سوی پلیس شناسایی و راهی سیبری نشوند. «ضد لنینیست ها» استدلال می کنند که منظور لنین از «انقلابیون حرفه ای» این است که او خواهان استخدام روشنفکران تمام وقت برای انجام فعالیت های حزبی بوده است. بدیهی است اگر چنین می بود محققاً این روش به حذف کارگران منجر می شد. اما نظر لنین چنین نبود. سال ها پس از نگاشتن «چه باید کرد»، او به کرات متذکر شد که حزب به اعضایی نیاز دارد که بخش عمده (یا تمام) وقت آزاد خود را به امور تشکیلاتی بپردازند. به سخن دیگر «انقلابی حرفه ای» کسی است که فعالیت سیاسی او نقش محوری و مرکزی در زندگی اش داشته باشد. یعنی زندگی روزمره او تابع کار سیاسی اش باشد، و نه برعکس. بدیهی است که کار سیاسی برای یک انقلابی

روشنفکران در درون احزاب کمونیستی را، به ویژه در آلمان، بسیار خطرناک توصیف می کردند).

لنین نیز در تمام طول حیات سیاسی خود در تمام عرصه های تشکیلاتی از خطر نفوذ روشنفکران در حزب، به اعضا و کادرهای حزب هشدار می داد. از کسانی که ادعا می کنند لنین خواهان حذف کارگران در درون حزب، و دادن قدرت به روشنفکران بوده است، می خواهیم یک مورد را در تأیید ادعایشان نشان دهند! درست برعکس، تمامی مقالات در مجموعه آثار لنین مملو از جلوگیری از نفوذ روشنفکران در حزب است. در واقع انشعاب بلشویک ها از منشویک ها در سال ۱۹۰۳ بر سر این بود که منشویک ها می خواستند درهای حزب سوسیال دمکرات را بر روی روشنفکران غیر حزبی باز کنند و لنین ورود آنان به حزب را دشوارتر می کرد. تمامی تهاجم منقدین به نظریه حزب لنین تنها متوجه جزوه «چه باید کرد» است که یک جوان با کمتر از یک دهه تجربه کار سیاسی آن را نگاشته بود.

اما باید توجه کرد که جزوه «چه باید کرد» در عین حال خطاب به کسانی بود که تحت عنوان «اکنونیست ها» اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل براساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رویارویی با سرمایه داری «به خودی خود» و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید. این عده خواهان «نهضت صد در صد کارگری» بودند و نقش سازمان انقلابی سیاسی را بیهوده می پنداشتند. در مقابل این قبیل برخوردها، لنین در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ به قول خودش «سر ترکه» را در جهت مقابل خم کرد و برای خنثی کردن بحث این عده، نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح نمود. اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است. لنین وجه تمایزی بین طبقه کارگر به طور اعم و به طور اخص قائل بود. گرچه بحث وی (و کائوتسکی) در مورد طبقه کارگر به طور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی کرد. لنین در همان دوره در «چه باید کرد؟» چنین توضیح می دهد:



های کارخانه ای جدا از هم بود. در آن زمان هیچ مرکز فعالیتی یا «حزبی» وجود نداشت. کنگره دوم در سال ۱۹۰۳ قرار بود که به تشکیل چنین حزبی مبادرت کند و جزوه «چه باید کرد» لنین در سال ۱۹۰۲ به این منظور انتشار یافت.

مخالفان حزب لنینیستی بر این اعتقادند که ایجاد «هسته های مخفی» منجر به ایجاد فرقه (سکت) و یا «بورکراسی حزبی» و جدایی از کار توده ای می گردد.

اول؛ ساختن هسته های مخفی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزارهای محوری جنبش کارگری بوده است. انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک، پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیان گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

«فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت "اتحادیه کمونیست" پذیرفته است... این که انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند و خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنان چه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را درنیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیع تر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید به طور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود...»<sup>(۵)</sup>

دوم؛ بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین المللی کارگری داشتند. در واقع حزب های سوسیال دمکراتیک و سندیکاهای کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند. علت آن نیز ساده است. دمکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه اعضا در کلیه سطوح به خصوص در

نمی تواند یک مشغولیت باشد. مسلماً یک انقلابی حرفه ای مانند هر فرد دیگر در جامعه باید مشغول به کار باشد؛ اما کار و زندگی خصوصی او در مرکز زندگی اش قرار نمی گیرد، بلکه کار شخصی او بر محور کار سیاسی اش سازمان می یابد. البته تردیدی نیست که عده ای نیز به شکل تمام وقت در حزب می توانند استخدام گردند. اما این امر می تواند موقتی باشد و شامل حال تمام اعضای حزب گردد و نه تنها یک عده برگزیده و به شکل دائمی.

اما در عین حال، حضور انقلابیون حرفه ای کارگر در حزب از اهمیت بسیاری برخوردار است. نخست این که کارگران عضو حزب می توانند وقت بیشتری برای فعالیت حزبی بگذارند و از کار روزمره در کارخانه برای مدتی رها گردند. دوم این که در این فرصت آن ها تعلیمات سیاسی و آموزشی لازم را می بینند و در بازگشت به کارخانه مجهز تر از پیش دخالت سیاسی خواهند کرد.

### مرکزیت و هسته های مخفی

در ابتدا باید ذکر کرد که زمانی که لنین در سال ۱۹۰۲ طرح پیشنهادی خود را در «چه باید کرد» ارائه داد، او قصد طرح نظر نوینی را نداشت. حزبی که او مد نظر داشت، همانند احزاب بین الملل دوم، به ویژه حزب سوسیال دموکرات آلمان، به رهبری «آگست بیل» بود. با این تفاوت که این حزب می بایستی در وضعیت غیر قانونی و پلیسی تزاریزم فعالیت داشته باشد.

مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی از مفهوم «سانترالیزم» و «مرکزیت» این برداشت را می کنند که گویا نظر لنین یک پدیده تشیکلاتی ماوراء مرکزیت و یا بورکراتیک بوده است. ولی چنین نبوده است؛ نظر لنین داشتن یک مرکزیت برای سازماندهی فعالیت ها (مانند سایر احزاب موجود) بود. زیرا که در روسیه در سال ۱۹۰۲ حزب سراسری وجود خارجی نداشت. کنگره نخست حزب در روسیه در سال ۱۸۹۸ برگزار شد که به اهداف خود نایل نگشت. جنبش کارگری در روسیه همواره متشکل از هسته های منزوی کمونیستی، و گروه



می کرد، طرح نمود. مهم ترین تکامل در مقابل اشکال تشکیلاتی فرقه ای، تشکیلات بین الملل اول بود. کارل مارکس در شکل دادن جنبش کارگری در تمام اشکال آن در یک سازمان بین المللی سراسری، نقش تعیین کننده داشت.

این روش از کار، در بین الملل دوم نیز ادامه یافت (با این تفاوت که اتحادیه های کارگری در بین الملل دوم شرکت فعال نداشتند). در فرانسه فرقه های سوسیالیستی تا سال ۱۹۰۵ که «حزب سوسیالیست واحد» شکل گرفت، ادامه یافت. در آلمان فرقه لاسال تا سال ۱۸۷۵ فعال بود. سکت ها در بریتانیا (فدراسیون سوسیال دموکرات که مدعی سوسیالیزم «انقلابی» بود) وجود داشت.

در سال ۱۹۰۲ زمانی که لنین «چه باید کرد» را نگاشت، تفاوت فاحشی بین روسیه و آلمان آن دوران وجود داشت. در آلمان جناح انقلابی حزب سوسیال دموکراسی نقش تعیین کننده در جنبش کارگری داشت. اما در روسیه جناح راست دست بالا را داشت. پیشنهاد لنین در «چه باید کرد» این نبود که باید یک فرقه چپگرا، خارج از جنبش کارگری ساخته شود. تا سال های پیش از انقلاب اکتبر لنین هیچ گاه صحبت از ساختن یک حزب سراسری کمونیستی خاص، به میان نیاورد. «اصول لینینیزم» به مثابه حزب «آهنین» در واقع پس از انحطاط کمینترن به دست استالینیزم ساخته شد و هیچ ارتباطی به حزب لنینیستی نداشت.

پیشنهاد لنین جوان بر اساس اصول حزب سازی بین المللی ایجاد یک حزبی بود که فعالیت ها را در روسیه اختناق زده دولت تزاری، مرکزیت دهد، اما در عین حال دموکراتیک باشد. دموکراسی در جهت جذب تجارب کارگری به درون حزب و تصمیم گیری دموکراتیک در مورد نحوه اجرای آن در جامعه. محققاً لنین خواهان ایجاد یک فرقه نبود. برای نمونه، در تبعید، به جای ایجاد یک فرقه تشکیلاتی خاص، به هیئت تحریریه «ایسکرا» با گرایش متفاوت نظری پیوست. حتی انشعاب «بلشویک»ها و «منشویک»ها تا پیش از جنگ جهانی

سطح تصمیم گیری- یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب به روی «توده ای» از اعضای غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضا متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوایی (و خرده بورژوایی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند به دست عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آن جایی که انتخابات دموکراتیکی در کار نیست، این «رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحن و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوایی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب پیشناز» تأکید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضای فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت بر اساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشترک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دموکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگرانی که «به طور خودانگیخته به مبارزه برخاسته اند»، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتدالی انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. محافلی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای» این روابط دموکراتیک درونی را رعایت نمی کنند، خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

سوم؛ در طول تاریخ جنبش کارگری همواره گرایش هایی دیده شده اند که به صورت فرقه (سکت) عمل کرده اند. این روش در مقابل نظریه «کار توده ای»، قرار گرفته است. این دو روش از هم متمایزند: اولی بر اساس یک برنامه و عقاید ویژه شکل می یابد. و دومی بر اساس نقش مستقیم آن در مبارزه طبقاتی. تاریخ جنبش سوسیالیستی عمدتاً بر اساس شکل یابی تشکلات فرقه ای آغاز به کار کرد. تنها تکامل مبارزات کارگری بود که نیاز به احزاب توده ای را که تمام کارگران را نمایندگی



لنین توضیح داد که چنان چه خود او در اقلیت قرار می گرفت مواضع اکثریت را برای دوره ای می پذیرفت و منشویک ها برای حفظ وحدت باید نظر کنگره دوم را بپذیرند. منشویک ها این نظر را نپذیرفتند و انشعاب تحمیل شد. سال ها پس از آن لنین بارها برای وحدت بین دو جناح کوشید (رجوع شود به مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلدهای ۶ و ۷).

بنابراین، استدلال هایی مبنی بر این که حزب و تشکیلات لنینیستی دارای مواضع انشعاب طلبی است، صحت ندارد.

### لنین پس از چه باید کرد

از دیدگاه لنین کسب آگاهی سوسیالیستی، درون طبقه کارگر (و یا بخشی از آن) امکان پذیر است؛ به شرط این که کارگران تحت تأثیر جریان خود بخودی (و یا رفرمیستی) قرار نگیرند. در واقع اختلاف اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دمکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود.

یک سال پس از انتشار «چه باید کرد»، در بحث در مورد برنامه حزب در دومین کنگره حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بحث در مورد طرح پیشنهادی برنامه حزب در نشست هشتم کنگره (۲۱ ژوئیه ۱۹۰۳) آغاز شد. در نشست نهم لنین گفت:

«... نتیجه گیری کنیم. ما همه حالا می دانیم که اکنومیست ها ترکه را در یک جهت خم کردند. برای اینکه ترکه راست شود ضروری بود که آن را به جهت دیگر خم کرد، و این آن چه که من کردم، می باشد. من اطمینان دارم که جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه همیشه ترکه ای را که از سوی هر نوعی از اپورتونیزم خم شده است را شدیداً راست خواهد کرد، و به این ترتیب ترکه ای ما همیشه راستترین و مناسب ترین خواهد بود.»

اما انقلاب ۱۹۰۵، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد. لنین در پیشگفتار مقاله ای تحت عنوان «دوازده سال» در سال ۱۹۰۸ چنین می نویسد:

اول، به مفهوم دو جناح در درون یک حزب سوسیال دموکراتیک روسیه تلقی می شد.

### حرکت خود به خودی

تقابل «تئوری خود به خودی» با «تئوری سازماندهی حزبی» نیز به درجه ای که مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی ادعا می کنند، نبوده است. هیچکس (و به ویژه لنین) در جنبش کارگری تردیدی نسبت به جنبش خود به خودی کارگران نداشت. آن چه لنین با آن مخالفت می کرد، برجسته کردن جنبش خود به خودی، به مثابه تنها راه رهایی کارگران بود. این قبیل «بزرگ سازی» های جنبش خود به خودی، نقش رهبری کارگران را نادیده می گیرد و در نتیجه دامن به بورکراسی کارگری می زند. زیرا در آن صورت یک رهبری نادیده و ناشناخته در پشت درهای بسته به وجود می آمد که به جای کارگران تصمیم اتخاذ می کند. به سخن دیگر این انحراف نقش حزب را کاملاً منتفی می دانست، در نتیجه سازماندهی انقلابی را منتفی می کرد.

اکنومیست های روسیه بر این اعتقاد بودند که جنبش کارگری به حزب نیاز ندارد، و همه چیز توسط جنبش خود به خودی کارگری به توفیق و پیروزی نهایی می رسد. لنین با این روش از کار مخالفت می کرد.

### انشعاب و وحدت حزبی

مخالفان حزب لنینیستی ادعا می کنند که لنین در حزب همواره خواهان انشعاب و افتراق بوده است. برای نمونه از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها در سال ۱۹۰۳ نام می برند.

در این مورد باید ذکر شود که برخلاف گرایش هایی که خواهان وحدت یا انشعاب «به هر بها» هستند، برخورد لنین با منشویک ها درست بوده است. در سال ۱۹۰۳ لنین با حمایت پلخائف اکثریت آراء را در مورد مسایل تشکیلاتی حزب به دست آورد. منشویک ها انشعاب کردند و نظر اکثریت را نپذیرفتند. پس از آن پلخائف موضعش را تغییر داد و از لنین خواست که برای حفظ «وحدت»، کنترل ایسکرا را به منشویک ها داده شود.





۲- «چه باید کرد»- لنین (مارس ۱۹۰۲)، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات ۲۷۸-۲۷۷.

۳- البته به اعتقاد نگارنده این مقاله؛ حتی در آن زمان نیز استدلال های کائوتسکی درست نبوده و تنها واکنشی بود به گرایش راست حزب سوسیال دمکرات آلمان. لنین نیز با نوشتن زیر نویس هایی به «چه باید کرد» احساس خود را به نوشته کائوتسکی نشان داد.

۴- همان جا، صفحه ۲۹۴.

۵- «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست»- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب «انقلاب های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۳۲.

«پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگان آن سوسیال دمکراسی را به وجود آورده اند، به علت شرایط عینی اقتصادی، دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه "چه باید کرد؟" تأیید می کند که سازمان انقلابیون حرفه ای فقط در پیوند با طبقه واقعا انقلابی که به صورت خودانگیخته به مبارزه برخاسته است، معنی دارد»

و ادامه می دهد که: نقایص سازمان هسته های کوچک که بازتاب «مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور» محسوب می شود، صرفاً در صورت «گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند» برطرف می شود.

به سخن دیگر، تحلیل «یک جانبه» کائوتسکی که لنین در جزوه «چه باید کرد» استفاده کرد، در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب ۱۹۰۵ تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشنفکران انقلابی و «طبقه واقعا انقلابی که به صورت خودانگیخته به مبارزه برخاسته است» و یا «عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند»، تکامل یافت. منظور از «عناصر کارگری» در درون جنبش کارگری نیز همانا رهبران عملی طبقه کارگر هستند. تئوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را پی ریزی کرده و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی نظریات مندرج در «چه باید کرد».

#### پانویس:

۱- «تجدید نظر در برنامه سوسیال دمکراسی در اتریش»، نشر عصر جدید، سال ۲۰، جلد اول، شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۱، صفحات ۸۰-۷۹.



سردبیری رخ داد، بر سر این موضوع نبود؛ بلکه به این مسأله بازمی گشت که تولید خُرد با وجود تولید انبوه از میان بیرون می رود، و در این مورد من خواهان فرمول دقیق تری نسبت به آن چه که پلخائف داشت، بودم؛ بحث دیگر پیرامون اختلاف در موضع گیری پرولتاریا یا طبقات کارگر در کل بود؛ در این مورد من بر تعریف محدودتری از خصلت تماماً پرولتری حزب پافشاری داشتم)

در نتیجه در این مورد، مسأله هر گونه اختلاف اصولی میان پیش نویس برنامه حزب و «چه باید کرد» اساساً نمی توانست مطرح باشد. در کنگره دوم (اوت ۱۹۰۳)، مارتینف که در آن موقع یک اکونومیست بود، دیدگاه های ما در ارتباط با خودانگیختگی و آگاهی سیاسی را که در برنامه اعلام شده بود، به چالش کشید. همان طور که در «یک گام به پیش» تأکید می کنم، تمامی ایسکرایی ها با او مخالفت ورزیدند. از این رو روشن است که این مناقشه اساساً میان ایسکرایی ها و اکونومیست هایی که به وجود اشتراک میان «چه باید کرد» و پیش نویس های برنامه حمله بردند، بود. در کنگره دوم هم من تمایلی نداشتم که فرمول بندی های خود را، آن گونه که در «چه باید کرد» ارائه شده است، به سطح «برنامه ای» ارتقا بدهم و اصول خاصی را بسازم. برعکس، اصطلاحی که به کار بردم- اصطلاحی که از آن زمان تاکنون به کرات نقل شده- این بود که اکونومیست ها ترکه را به یک طرف خم کرده بودند. گفتم که «چه باید کرد»، ترکه ای را که اکونومیست ها به یک سو خم کرده بودند، راست می کند (مقایسه کنید با گزارشات کنگره دوم حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه در ۱۹۰۳، ژنو، ۱۹۰۴). من تأکید کردم که چون با تمام توان مشغول راست کردن ترکه ای هستیم که به یک سو خم شده بود، خط مشی عملی ما همیشه راست ترین خواهد بود. معنای این عبارات به قدر کافی روشن است: «چه باید کرد؟»، تصحیح مناقشه انگیز تحریفات اکونومیستی است و در نظر گرفتن آن به هر شکل دیگری، نادرست خواهد بود. باید اضافه کرد که مقاله پلخائف علیه جزوه، در مجموعه جدید ایسکرا (دو سال) بازانتشار نیافت، و به همین دلیل

گزیده ای از متن «پیشگفتار به مجموعه دوازده سال»،  
نوشته لنین

مترجم: آرام نوبخت

بازگشت به فهرست

توضیح: متن پیش رو، بخشی از مقدمه لنین به مجموعه «دوازده سال»، مورخ سپتامبر ۱۹۰۷ می باشد. در این بخش به نکاتی در مورد مسأله آگاهی و نکات مطرحه در کتاب «چه باید کرد؟» اشاره شده است که از این لحاظ حائز اهمیت هستند. امید است که کل این مقدمه، به زودی به طور کامل ترجمه گردد و در اختیار خوانندگان قرار گیرد.

\*\*\*

... از میان پرسش هایی که به طور اخص در جریان بحث بر سر «چه باید کرد؟» به وجود آمد، به توضیح تنها دو مورد خواهم پرداخت. پلخائف در ایسکرا (۱۹۰۴)، درست پس از پدید آمدن جزوه «یک گام به پیش، دو گام به پس»، اعلام کرد که بر سر مسأله خودانگیختگی و آگاهی سیاسی، اختلافی اصولی با من دارد. من نه به این موضع گیری پاسخ دادم (البته به استثنای یادداشتی کوتاه در روزنامه به پیش در ژنو)، و نه به تکرار بی شمار آن در نوشته های منشویک ها. عدم پاسخ گویی من از این رو بود که نقد پلخائف به طور مشخص چیزی به جز خرده گیری صرف نبود، آن هم با اتکا به چند عبارتی که از محتوا جدا شده بود، به ویژه اظهاراتی که به طور دقیق یا ماهرانه فرموله نکرده بودم. به علاوه پلخائف محتوای عمومی و کل روح جزوه «چه باید کرد» من را که در مارس ۱۹۰۲ پدید آمد، نادیده گرفت. پیش نویس برنامه حزب (که از سوی پلخائف، فرموله و از طرف سردبیران ایسکرا، حک و اصلاح گشته بود) در ژوئن یا ژوئیه ۱۹۰۲ پدیدار شد. فرمول بندی آن از رابطه میان خودانگیختگی و آگاهی سیاسی مورد توافق تمامی سردبیران ایسکرا قرار گرفت (منزاعات من با پلخائف بر سر برنامه که در هیئت



## اقتصاد مارکسیستی (بخش اول)

پیتر واتسن

ترجمه: آرام نوبخت

بازگشت به فهرست

هرجا را که نگاه می کنید، با تصویری مشابه رو به رو هستید: مشاغل پاره وقت، با دستمزد پایین، فروشگاه ها و پاساژ هایی که روزی کارخانه بودند، مردمی که برای زنده ماندن تقلا می کنند. این بریتانیای قرن بیست و یکم است.

هرچند طبقه حاکم مدام ادعا می کند که اقتصاد پیچیده تر از آن است که عوام درک کنند، ولی این مقوله برای مارکسیست ها اهمیت زیادی دارد. اقتصاد، تولید و سهم افراد از ثروت اجتماعی را توضیح می دهد. امروز اجناس برای رفع نیاز مردم تولید نمی شوند، اگر هم می شوند، ما توانایی خریدشان را نداریم.

برای میلیون ها نفر از مردم، مسکن مناسب یک نیاز ابتدایی است. اما می بینیم که ساخت و ساخت ناچیزی صورت می گیرد. بنابراین گزینه هایی که پیش روی مردم قرار می گیرد، یا رهن و بازپرداخت سنگین وام های مسکن است یا خانه های غیراستاندارد و یا این که خودمان را به اراده و تصمیم فلان بساز و بفروش و زمین دار تسلیم کنیم.

اما وقتی دستمزدهای بالاتری را از مدیران و رؤسا تقاضا می کنیم، به ما گفته می شود که وضع اداره یا کارخانه مناسب نیست و آن ها از عهده هزینه ها بر نمی آیند و ما باید صبر کنیم تا وضع اقتصاد بهتر شود.

سیاست های حکومت روی کل اقتصاد تأثیر دارد. حکومت های سرمایه داری از عهده حل ابتدایی ترین مسائل پیش روی ما بر نمی آیند: استثمار، بیکاری، فقر وسیع و بحران های ادواری اقتصادی. به همین خاطر سوسیالیست ها ضمن این که برای بهبود شرایط در نظام سرمایه داری تا حد ممکن مبارزه می کنند، در عین حال برای سرنگون کردن این نظام و جایگزین کردن آن با

من در این جا به استدلال های پلخائف نمی پردازم، بلکه صرفاً موضوع مورد بحث را برای خواننده امروزی توضیح می دهم، چرا که احتمالاً با ارجاعات فراوانی رو به رو می شود که در انتشارات منشویک ها به این موضوع داده شده است.

توضیح دوم من به مسأله مبارزه اقتصادی و اتحادیه های کارگری مربوط می شود. دیدگاه های من در این مورد به کرات در نوشته های تحریف شده است، و من بنابراین باید تأکید کنم که صفحات بسیاری از «چه باید کرد؟» به توضیح اهمیت فوق العاده مبارزه اقتصادی و اتحادیه های کارگری اختصاص یافته. به ویژه، من از بی طرفی اتحادیه های کارگری دفاع کردم، و این دیدگاه را با وجود اظهارات فراوان مخالفینم، در جزوات یا مقالات روزنامه که از آن زمان نوشته شده، تعدیل نکرده ام. فقط کنگره حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه در لندن، و کنگره بین المللی سوسیالیستی اشتوتگارت منجر به این نتیجه گیری من شد که بی طرف بودن اتحادیه های کارگری به عنوان یک اصل قابل دفاع نیست. تنها اصل صحیح، نزدیک ترین اتحاد ممکن اتحادیه های کارگری با حزب است. سیاست ما باید این باشد که اتحادیه ها را به حزب نزدیک تر و آن ها را با حزب مرتبط سازیم. این سیاست باید با ثبات قدم و به طور مداوم در تمامی تبلیغات، آژیتاسیون و فعالیت سازماندهی ما، دنبال شود، بدون آن که به دنبال صرفاً «رسمیت یافتن» دیدگاه هایمان باشیم و بدون آن که بخواهیم اتحادیه هایی را که عقیده ای متفاوت دارند، بیرون بیاندازیم....

<https://www.marxists.org/archive/lenin/work/s/1907/sep/pref1907.htm>



است که مارکس نظام سرمایه داری را «تولید کالایی تعمیم یافته» می نامید.

این ایده «نظام بازار» است، یعنی جایی که در آن همه چیز فروخته می شود. افراد دست راستی به آن «بازار آزاد» می گویند. اما وقتی شما درآمد پایینی دارید، هیچ چیز آزادی در این بازار نخواهید دید. وقتی دنیا بین شرکت های غول پیکر تقسیم شده، چیزی به اسم آزادی معنا ندارد.

### کارگران ثروت را ایجاد می کنند

فقط یک نگاه مختصر به درآمد و سبک زندگی مدیران رده بالا و ثروتمندان، یا یک نگاه کوتاه به ساختمان های بزرگ شهرهایمان، یک نتیجه به دست می دهد. بریتانیا کشور فقیری نیست. اما چه کسی این ثروت را ایجاد کرده؟ چه کسی این آسمان خراش ها، اتوبان ها و راه آهن و غیره را ساخته است؟

منشأ تمام ثروت ها در جامعه سرمایه داری در تحلیل نهایی از کار «طبقه کارگر» است، یعنی اکثریت عظیم مردم که با فروش نیروی کار خود زندگی می کنند (۲)

طبقه کارگر مثل سرمایه داران قادر به سرمایه گذاری های وسیع نیست. ما فقط می توانیم با فروش توانایی و قابلیت های خود برای کار در ازای دستمزد، نیازهایمان را رفع کنیم. برخی کارگران ممکن است به منبع دیگری از ثروت، مثلاً سهام یا اندکی ارث و نظایر این ها، دسترسی داشته باشند، ولی با این حال باز هم مجبورند که به خاطر ادامه زندگی، برای دیگران کار کنند (چون این ثروت، می خواهد طلا باشد یا ارز، اندکی زمین یا ارث، نهایتاً تمام می شود. بهره پرداختی به سپرده بانکی هم کفاف زندگی را نمی دهد). کارگران بیکار یا نیمه وقت هم اعضای طبقه کارگر هستند. این تقصیر نظام حاکم است که آن ها را از حق کار کردن بی بهره کرده است.

از نظر مارکسیسم، این «کار» است که به کالاها «ارزش» می دهد (۳). طبیعت، منابع را عرضه می کند، آب، خاک، مواد معدنی و غذایی که برای زندگی نیاز داریم. اما ما نمی توانیم بخش زیادی از منابع و

سوسیالیسم هم تلاش می کنند. فهمیدن این موضوع که انگیزه و محرک این نظام سرمایه داری چیست، برای خلاص شدن از شر آن مهم است.

### سرمایه داری چیست؟

سرمایه داری نظامی است مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید- بنگاه ها، کارخانه ها، نظام مالی، مواد خام و غیره. سرمایه داران از طریق مالکیت و سودی که از سرمایه گذاری خود به دست می آورد، زندگی می کنند و نه فروش نیروی کار مانند طبقه کارگر. هرچند ممکن است بعضی از بخش های اقتصاد تحت مالکیت عمومی باشد، اما با این حال شرکت های بزرگی که به طور خصوصی اداره می شوند، مهم ترین و بزرگ ترین بخش هستند.

مالکیت خصوصی با نظام سرمایه داری آغاز نشد. جامعه برده داری و فئودالی هم مبتنی بر مالکیت خصوصی بودند. بنابراین مردم عادی هم استثمار می شدند. برده ها فقط برای غذا و سرپناه کار می کردند، سیرف ها در دوره فئودال ها، یا بخشی از هفته را برای صاحب زمین کار می کردند یا قسمتی از محصول را به آن ها می دادند (و یا هر دو حالت).

اما شیوه استثمار کارگران در نظام سرمایه داری متفاوت است. سیرف اغلب مالک زمین بود یا حقوقی نسبت به آن داشت. بخش اعظم مواد غذایی و سایر مایحتاج به وسیله خود سیرف ها تأمین می شد. اما کارگران امروز نمی توانند همه نیازهای خود را- از غذا، پوشاک گرفته تا مسکن- به دست خودشان تهیه کنند. آن ها مجبورند که برای فلان مدیر یا بهمان رئیس کار کنند تا نیازهایشان رفع شود (۱).

امروز ما در یک به اصطلاح «جامعه مصرفی» زندگی می کنیم. یعنی باید بخریم و بفروشیم تا زندگی کنیم. همه اجزا و قسمت های زندگی به کالا تبدیل شده، یعنی چیزی که قرار است مورد خرید و فروش قرار بگیرد؛ حال می خواهد یک تلویزیون باشد، یا آخرین آلبوم موسیقی یا توانایی ها و استعدادهایمان برای کار. به همین خاطر



اضافه می شود. در مثال زیر، این موضوع باعث می شود که هزینه میز دو برابر صندلی باشد.

زمان کار، مواد خام و غیره = زمان کل

میز ۴ ساعت + ۴ ساعت = ۸ ساعت

صندلی ۲ ساعت + ۲ ساعت = ۴ ساعت

اما این چه ارتباطی به قیمت دارد؟ امروز این پول است که به زندگی ما فرمانروایی می کند. هیچ وقت پول به اندازه کافی وجود ندارد. اما اساساً این طبقه کارگر است که پول را خلق می کند.

پول، معیار سنجش ارزش چیزی است که می خریم. به جای «تعداد دقیق کار» که صرف ساختن یک قوطی لوبیا می شود، روی آن قیمت نوشته می شود: پول، بیان ارزش در دنیای واقعی است. واضح است که مبادله اجناس به صورت پایاپای برای همه غیرعملی است: جامعه سرمایه داری به یک معیار جهانی و عام برای ارزش مبادله نیاز دارد و به همین دلیل است که ما پول داریم.

اما در دنیای واقعی مقدار پول در گردش در یک کشور خاص کلاً می تواند با ارزش اجناس و خدماتی که تولید می شوند، هم تراز نباشد و همین موضوع مشکلات عمده ای برای سرمایه داری ایجاد می کند. در اقتصاد مدرن، سفته بازی و کلاهبرداری های پولی وجود دارد. گاهی حکومت ها برای غلبه بر برخی مشکلات کوتاه مدت، اسکناس چاپ می کنند. اما اگر پولی که در اطراف ما وجود دارد، از ارزش های واقعی اجناس تولید شده بیشتر باشد، نتیجه آن تورم می شود. وقتی پول بیشتر و بیشتری به اقتصاد تزریق شود، نهایتاً بی ارزش می شود.

هنگامی که در سال ۱۹۲۳ کشور آلمان به ابرتورم دچار شد، مردم به جای پول از پاکت سیگار برای مبادله استفاده می کردند. بنابراین پول به ارزش های واقعی تولید شده به دست کارگران وابسته است.

سودها را ما خلق می کنیم

ذخایر طبیعی را به طور مستقیم مورد استفاده قرار ندهیم. باید «کار»ی روی این منابع صورت بگیرد تا مناسب استفاده شوند. مثلاً آب باران تنها زمانی ارزش پیدا می کند که با طی کردن یک پروسه، قابل آشامیدن شود.

### خالق پول ما هستیم

وقتی وارد یک فروشگاه می شوید، اولین چیزی که می بینید انبوهی از اجناس است که با قیمت های مختلف روی قفسه ها چیده شده اند. اما چرا این قیمت ها متفاوت هستند؟

اقتصاددان های سرمایه داری می گویند که این موضوع در کل به «عرضه و تقاضا» بستگی دارد. اگر مثلاً من هزار بستنی برای فروش داشته باشم، اما فقط یک نفر متقاضی آن باشد، قیمت این بستنی پایین می آید و شدیداً ارزان می شود. اما اگر یک بستنی داشته باشم، با هزار متقاضی، می توانم آن را به قیمت بسیار بالایی بفروشم.

این موضوع تاحدی درست است و نمی شود انکار کرد. منتها عاملی که چیزی را نسبت به چیزی دیگر گران تر (یا ارزان تر) می کند، در بلند مدت به «عرضه و تقاضا» ارتباط ندارد. بلکه مدت زمان کار صرف شده برای تولید آن است که اهمیت دارد. این هسته اصلی «نظریه ارزش-کار» است که مارکس تکامل بخشید. عرضه و تقاضا می تواند توضیح بدهد که چرا مثلاً شرکت BMW، خودروی خود را در یک زمان ۲۵ هزار پوند و در زمان دیگر ۲۰ هزار پوند می فروشد. اما توضیح نمی دهد که چرا ماشین «رولز رویس» همیشه با بهایی بالاتر از یک بستنی به فروش می رسد. این موضوع به این دلیل است که زمان کار شدیداً بیشتری برای ساخت اتومبیل، نسبت به بستنی، صرف می شود.

اجازه دهید با یک مثال نشان دهیم که قانون ارزش-کار چه طور عمل می کند: ساخت یک میز ۴ ساعت و ساخت یک صندلی فقط ۲ ساعت زمان می برد. در این جا زمان کار، به زمان کاری که صرف تولید چوب، پیچ و ابزار و ادوات استفاده شده در ساخت میز و صندلی





اضافی ایجاد می کند (۵). این ارزش اضافی بعداً به شکل اجاره (بابت زمین کارخانه)، بهره (بابت وام های بانکی) و سود، از سوی کارفرما و سرمایه دار تقسیم خواهد شد.

هرچیزی که در مغازه ها فروخته می شود، یک جزء از ارزش اضافی در خود دارد. هر چیزی که خریداری می شود، کارفرمایان را ثروتمندتر می سازد. سرمایه، انباشته می شود و رشد می کند. کارفرمایان از این جهت سرمایه گذاری نمی کنند که به فرض علاقه دارند همه افراد صاحب شغل باشند و کار کنند. آن ها فقط و فقط برای سود سرمایه گذاری می کنند. اگر سودی نباشد، تولیدی هم نخواهد بود. این سود از سهم پرداخت نشده بابت کار طبقه کارگر نشأت می گیرد.

برخی ها استدلال می کنند که مصرف کنندگان، و نه کارگران، استثمار می شوند. در واقع مقصودشان این است که کارفرمایان با مطالبه قیمتی «زیاده از حد» یا گران فروشی، مصرف کنندگان را می چابند. این کاملاً درست است که مغازه ها و فروشگاه ها تلاش می کنند که تا حد امکان از ما بزدند. اما ثروت جدید اساساً از گران فروشی به وجود نمی آید. اگر من ماشینی به ارزش ۷۵۰ پوند داشته باشم و آن را ۱۰۰۰ پوند بفروشم، ۲۵۰ پوند به دست آورده ام و شما ۲۵۰ پوند ضرر کرده اید. یعنی پول از شما به من منتقل شده است. اما هیچ ثروت جدیدی ایجاد نشده است.

سرمایه دار با کوهی از پول آغاز می کند. او کارگاه و ماشین آلات را اجاره می کند، کارگران را استخدام می کند، و نهایتاً با مبلغی بیشتر از آن چه که در ابتدا صرف کرده بود، به پایان می رساند. این مبلغ مازاد یا ثروت جدیدی، از سهم پرداخت نشده به کار طبقه کارگر بیرون می آید.

اما مقدار سهمی که به ترتیب نصیب کارگر و کارفرما می شود، چگونه تعیین می گردد؟ کارفرما تلاش می کند که دستمزدها یا «زمان کار لازم» (۶) را تا حد ممکن پایین نگاه دارد تا به این ترتیب سودهای خود را بالا نگاه دارد. کف دستمزد، آن مقدار پولی است که کارگر را

تا به این جا از سرمایه داری حرف زده ایم، اما خود «سرمایه» چیست؟ (۴) داشتن یک چمدان پر از پول در زیر تخت خواب وسوسه انگیز است، ولی سرمایه نیست. سرمایه، در واقع پول، ابزار و ماشین آلات کارخانه و موادی است که برای به کارگیری و استخدام کارگران جمع شده اند. کارگران منبع و منشأ ارزش هستند. اما مهم تر از این، آن ها منشأ ثروت جدیدی هستند که خوراک سبک زندگی و طرح های سرمایه گذاری کارفرمایان می شود.

چه طور؟ در این جا یک نوع کلاهبرداری صورت می گیرد که چندان واضح نیست. ظاهر قضیه این است که کسی ۴۰ ساعت کار می کند، این مدت کار در سیستم حسابرسی ثبت می شود و نهایتاً سر برج به اندازه ۴۰ ساعت کار به او پول (قبل از کسر حق بیمه و مالیات و غیره) اختصاص می گیرد. این یکی از بزرگ ترین دروغ های سرمایه داری است: «کار عادلانه، برای دستمزد عادلانه!» اگر نگاهی داشته باشیم به کار روزانه، موضوع روشن می شود.

روز کار

کسی ممکن است برای هشت ساعت در یک روز استخدام شود. در این مدت زمان، هشت ساعت زمان کار صرف تولید اجناس یا خدمات می شود. کارمند هرگز این هشت ساعت کار انجام شده را در قالب دستمزد دریافت نخواهد کرد. اگر او چنین دستمزدی دریافت می کرد، هیچ سودی برای کارفرما باقی نمی ماند و شرکت به آخر می رسید. در این مثال، فرد فرضاً فقط دستمزدی معادل ۴ ساعت کار دریافت می کند. اما او نمی تواند بعد از ۴ ساعت از سر کار به خانه بازگردد: کارگر باید ۴ ساعت دیگران را به طور رایگان برای کارفرما کار کند.

هر روز، در واقع باید گفت هر ساعت، افراد، کارفرمایان و رؤسای خود را ثروتمندتر می کنند. ولی ابدأ به کارگران اجازه داده نمی شود که در مورد نحوه مصرف این ثروت سؤال کنند. آن ها فقط از طریق مبارزه و جدال است که می توانند دستمزدهای خود را افزایش دهند. این کار اضافی، چیزی به اسم ارزش



حکومت ها و مراکز مالی صورت می گیرد. وجود «ارزش اضافی» به آن معناست که کارگران هرگز «بیش از حق خود» نگرفته اند. به علاوه وقتی کارفرمایان از «اضافه کار»، «پاداش» های مدیریتی و غیره حرف می زنند، منظورشان این است که کارگران قرار است چه مقدار «کار رایگان» در اختیار آن ها قرار بدهند.

الف. کار لازم (دستمزد)	چهار ساعت
ب. کار لازم (دستمزد)	هشت ساعت

در مثال الف، کارفرما ۴ ساعت ارزش اضافی دریافت می کند. با طولانی تر کردن روز کار و حفظ دستمزدها مانند سابق، ارزش اضافی به ۸ ساعت افزایش پیدا می کند (روز کار ب) این ارزش اضافی مطلق نامیده می شود.

در دوران فئودالیسم، سیرف ها همیشه روزها و در فصول مختلف درحال کار کردن روی زمین بودند. شرایط کار سخت، و مرگ در اثر گرسنگی محتمل بود. اما مادامی که مواد غذایی به سطح کافی می رسید، تولید آن متوقف می شد. اما در نظام سرمایه داری روز و شب دیگر فرقی نمی کنند، تنها فشار اتحادیه های کارگری و محدودیت فیزیکی و جسمی (مثل نیاز به خواب و استراحت) است که ساعات کار را محدود می کند.

بسیاری از کارگران ترجیح می دهند که هفته کاری کم تری داشته باشند. اما در این حالت آن ها به سمت مشاغل پاره وقت یا دستمزد پایین هل داده می شوند. کارگران در این مشاغل، حقوق کم تری دارند و به همین دلیل برای کارفرمایان سودآورتر هستند.

اما راه دیگر کارفرمایان برای افزایش ارزش اضافی، افزایش سرعت کار است.

الف. کار لازم (دستمزد)	چهار ساعت
------------------------	-----------

زنده نگاه می دارد، باعث می شود که او بتواند روز بعد هم به کار بازگردد، و فرزندان خود، یعنی نسل جدید کارگران آینده را پرورش دهد. اما حتی این هم قطعی نیست.

در دوره های بیکاری بالا، حتی اگر وضعیت سلامتی کارگران هم خراب شود، کارفرما خم به ابرو نخواهد آورد. چرا که می داند کسان دیگری هستند که حاضرند با همان دستمزد یا حتی کم تر جای آن ها را بگیرند.

اما کارگران نیاز دارند که کفه ترازو را به نفع خود پایین بیاورند. بنابراین از طریق اتحادیه ها، کارفرمایان را وادار می کنند که امتیازاتی اعطا کنند و نرخ های دستمزد را بالا ببرند.

عموماً وقتی تورم بالا می رود، بلافاصله تقصیر را به گردن افزایش دستمزدهای کارگران می اندازند. اما نگاهی مختصر به مثال روزکار نشان می دهد که چنین ادعایی صحت ندارد. اما چرا؟ کل ارزش ایجاد شده، عبارت است از: ارزش سرمایه ثابت (مواد خام، ماشین آلات، و...)؛ دستمزدها (که به زمان کار لازم تعلق می گرد)؛ ارزش اضافی (که از کار اضافی گرفته می شود). وقتی دستمزدها بالا می رود، مرز بین «کار لازم» و «ارزش اضافی» به نفع کارگران تغییر می کند. کارگران سهم بیشتر و کارفرمایان سهم کم تری نصیبشان می شود. با این حال «کل ارزش» تغییری نکرده است. مثلاً حالت زیر را قبل و بعد از افزایش دستمزد در نظر بگیرید را در نظر بگیرید:

ارزش کل	ارزش اضافی	سرمایه متغیر	سرمایه ثابت
۱۴۰	۲۰	۲۰	۱۰۰
۱۴۰	۱۰	۳۰	۱۰۰

بنابراین با افزایش دستمزد، فقط ارزش اضافی (و در نتیجه سود) که به کارفرما می رسد، کاهش پیدا می کند و همه مسأله هم همین جاست! علت تورم نه در افزایش دستمزدها، بلکه در «کلاهبرداری با پول» است به وسیله



تولید را برای پرداخت بدهی های خود افزایش می دهد. به این ترتیب کار در ۲۴ ساعت شبانه روز طی چند شیفت، بی وقفه می شود.

ماشین آلات جایگزین کار می شوند. این حقیقت در طی دوره رونق اقتصادی بزرگ سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ پنهان می شد. در همان حال که سرمایه گذاری های عظیمی در خطوط تولید (مثلاً در کارخانه های بزرگ اتومبیل) صورت می گرفت، هنوز به تعداد زیادی از کارگران برای گرداندن ماشین آلات نیاز بود. تکنولوژی امروزی به کارگران به مراتب کم تری نیاز دارد.

کارگران بخش تولید و ساخت کالا امروز تا سر حد مرگ کار می کنند و استرس در سر کار، منجر به نابودی میلیون ها روز می شود، یعنی به مراتب بیش تر از آن روزهایی که به خاطر اعتصاب از بین می روند. در این میان، عاطل و باطل با اتکا به مزایای بیکاری می نشینند، و قادر نیستند کالاها و خدمات مفید برای جامعه را تولید کنند.

ادامه دارد

<http://www.marxism.org.uk/pack/economics.html>

چهار ساعت	چهار ساعت
ب. کار لازم (دستمزد)	۴ ۷۴۷
دو ساعت	شش ساعت

در روز کار الف، ۴ ساعت ارزش اضافی وجود دارد. اگر سرعت تولید دو برابر شود، زمان کار لازم به نصف، یعنی دو ساعت، می رسد. به این ترتیب در روزکار ب، دستمزدها کاهش نیافته، اما کارگر باید دو برابر شدیدتر و سخت تر از قبل کار کند تا همان مقدار کالاهای سابق را تولید کند. از این طریق کارفرما به جای ۴ ساعت، ۶ ساعت ارزش اضافی به دست می آورد. این «ارزش اضافی نسبی» نامیده می شود (۷).

پرسش این است که سرمایه دار چگونه بهره وری را افزایش می دهد؟ یک راه این است که کارگران را به کار سخت تر وادار کند. راه دیگر معرفی طرح های پاداش است برای قانع کردن کارگران. پاداش ها به ندرت می توانند ارزش اضافی فوق العاده ای را که آن ها تولید کرده اند، جبران کند. اکثر برنامه های پاداش دهی برای ایجاد دودستگی و قرار دادن کارگران در مقابل یک دیگر است.

### ماشین آلات بر زندگی ما حکم می رانند

راز توسعه سرمایه داری در استفاده از ماشین آلات نهفته است. کسانی که از ماشین آلات مدرن استفاده می کنند، عموماً همیشه مولدتر و بنابراین سودآورتر از کارگر فاقد این ماشین آلات خواهند بود. این داستان از زمان استفاده از قوه بخار تا تولید کامپیوتری کنونی مصداق داشته است: افزایش تولید برای پوشش دادن هزینه های دستمزد تا حد ممکن و بنابراین افزایش عظیم ارزش اضافی به ازای هر کارگر.

تکنولوژی جدید به طور بالقوه این توانایی را دارد که هفته کاری را به تنها چند ساعت برساند. اما تحت نظام سرمایه داری، این «وسیله صرفه جویی در کار» تبدیل می شود به چماقی برای کوبیده شدن بر سر ما. هزینه ماشین آلات به شدت زیاد است، به طوری که کارفرما



حتی می توانند در خدمت بورژوازی و در تقابل با جنبش طبقه کارگر قرار بگیرند. این موضوع را دقیقاً می توان در وقایع موسوم به «روزهای ژوئیه» ۱۹۱۷، یعنی زمانی که حکومت موقت کرنسکی همچنان بر سر کار بود اما آخرین نفس های خود را می کشید، مشاهده کرد.

شرایط جنگی، کمیابی و گرانی شدید مواد غذایی و سیاست های حکومت موقت مینی بر امتناع از اعطای زمین به دهقانان مناطق روستایی و حومه و همین طور تصمیم به تداوم حضور روسیه در جنگ جهانی اول، همگی موجب شد که توده عظیمی از کارگران، سربازان و ملوانان در روزهای سوم تا هفتم ژوئیه (۱۶ تا ۲۰ ژوئیه طبق تقویم جدید) علیه حکومت موقت به خیابان های پتروگراد بریزند. حکومت نیز با به کارگیری هزاران افسر پلیس، سربازان، نیروهای قزاق و گروه «صدهای سیاه»، تظاهرات را به وحشیانه ترین شکل ممکن درهم شکست به طوری که قریب به ۷۰۰ کشته و زخمی و صدها بازداشت در پی داشت. لنین که در آوریل ۱۹۱۷ به روسیه بازگشته بود، مخفی و سپس به فنلاند متواری شد و حکومت کرنسکی نیز به شایعانی مینی بر جاسوسی او برای دولت آلمان دامن زد. سایر رهبران بلشویک نیز مانند تروتسکی، کامنف و لوناچارسکی بازداشت شدند.

در تب و تاب «روزهای ژوئیه»، شوراهای در دست عناصر سازش کار و راست، و به واسطه آن در جبهه خدمت به بورژوازی قرار داشت و درست به همین دلیل در تقابل با تظاهرات توده ای قرار گرفت.

پس از همین تجربه بود که بلشویک ها (هرچند بدون حضور لنین، تروتسکی، کامنف، زینویف) در کنگره مشترک خود (اساساً حول تزه های لنین) به تاریخ ۲۶ ژوئیه (طبق تقویم قدیم)، که در واقع کنگره ششم حزب بلشویک به شمار می رفت، به درستی بحث تعلیق موقت شعار «تمام قدرت به دست شوراهای» را مطرح کردند. چرا که واضح بود در چنین شرایطی، این شعار به معنای اخص واگذاری قدرت و تثبیت آن در دست عناصر مامشات جو و حامی بورژوازی بود. تروتسکی در کتاب «تاریخ انقلاب روسیه» به طور فشرده این موضوع را

## بحث فیس بوک: حزب و شورا

### بازگشت به فهرست

**مباحثات مارکسیستی:** به دنبال بحث بسیار مهم رابطه حزب و شورا (به ویژه پس از تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر)، دخالتگری های مفیدی صورت گرفته است، از جمله پاسخ ارسالی زیر که برای تدقیق بیش تر بحث منتشر می کنیم:

نگاهی به رابطه حزب و شورا با اتکا به تجربه انقلاب اکتبر

### آرام نوبخت

حزب سیاسی طبقه کارگر به مثابه ابزار تسخیر قدرت، نمی تواند همان ساختار و کارکرد حزب پس از تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر را داشته باشد، به این دلیل روشن که پس از تسخیر قدرت، این بار یک پارامتر نوین مطرح می شود و آن طبقه کارگری است که نقداً بر مبنای الگوی شورا حاکمیت خود را مستقر ساخته است. در این جا با اتکا به تجربیات پیش و پس از انقلاب اکتبر، می توانیم نگاهی به رابطه حزب و شورا داشته باشیم.

### دوره پیش از تسخیر قدرت سیاسی

تا جایی که به دوره پیش از انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی بازمی گردد، دقیقاً این وظیفه حزب سیاسی طبقه کارگر است که این طبقه را به سوی تسخیر قدرت سیاسی و سرنگونی سیادت بورژوازی رهبری کند. در این جا یک نکته مهم را باید به یاد داشت و آن این که شوراهای شکل گرفته در مقاطع اعتلای انقلابی، یا بهتر بگوییم رهبری و خط سیاسی این شوراهای، الزماً کمونیستی و انقلابی نیست. به بیان دیگر در درون خود شوراهای نیز گرایش های مختلفی وجود دارد که گرایش کمونیستی تنها یکی از آن هاست. و این دقیقاً وظیفه حزب انقلابی طبقه کارگر است که برای تقویت گرایش کمونیستی، رهبری راست این شوراهای را افشا و خط صحیح انقلابی را به بدنه آن منتقل کند؛ شوراهای بدون این ستون فقرات خود، قادر به کسب قدرت نخواهند بود، و



شورایی اش بیرون کشیم. این کار به منزله تخطئه نفس شوراها نبود. طبقه کارگر، پس از تسخیر قدرت ناگزیر باید دولت را بر پایه الگویی شورا سازمان بدهد. اما آن شوراها متفاوت می باشند، و وظیفه تاریخی شان در قطب مخالف وظیفه تدافعی شوراها سازش کار قرار می گیرد.

لنین زیر نخستین شلیک افترا و حمله چنین نوشت: "شعار انتقال قدرت به شوراها، اینک یقیناً به دن کیشوت بازی و به شوخی می ماند. این شعار در عینیتش چیزی جز فریب مردم نیست، و این توهم را القا می کند که کافی است شوراها میل به تصرف قدرت کنند و یا قطعنامه ای در این جهت به تصویب برسانند تا قدرت به آنان تقدیم شود. گویی حزبی که با کمک به دژخیمان حیثیت خود را بر باد داده است در شورا نبوده و نیست! گویی ما می توانیم چیزی را که بوده، نبوده وانمود کنیم!"

درخواست انتقال قدرت به شوراها را مردود اعلام کنیم؟ در بدو امر این پیشنهاد حزب را تکان داد- یا بهتر بگوییم تهییج گران حزب را تکان داد. زیرا این تهییج گران در سه ماه گذشته چنان با این شعار مردم پسند اخت شده بودند که آن را کم و بیش با تمامی محتوای انقلاب یکسان می دانستند...

بنابراین شرایط عینی روزهای ژوئیه، یعنی تقابل شوراها در دست عناصر راست با توده های کارگر، سرباز و دهقان، و همین طور هشدار و خط انقلابی صحیح و کاملاً به موقع حزب بلشویک، بستری را فراهم کرد تا بدنه این شوراها خود در تقابل با رهبران سازشکار قرار بگیرند:

«پس از درگیری توده ها با شوراها در ماه ژوئیه و پس از آن که توده ها شوراها را ابتدا مخالفان منفعل و سپس دشمنان فعال خود یافتند، این تغییر شعار خاک مستعدی در آگاهی آنان پیدا کرد ... حال کارگران و سربازان پیشرو احساس می کردند که: حالا دیگر قدرت را نباید به شوراها تزلتلی عرضه کنیم، اکنون باید قدرت را در دست خود بگیریم»

به تفصیل توضیح می دهد که چکیده ای از آن را در این جا می آوریم:

«کنگره ضمن تأکید بر ضرورت آمادگی توده ها برای قیام مسلحانه، و قراردادن وظیفه توضیح این ضرورت به توده ها در دستور روز، در عین حال تصمیم گرفت که شعار مرکزی دوره پیشین را- یعنی انتقال قدرت به دست شوراها- از برنامه کار حذف کند ... لنین با مقالات، نامه ها و گفتگوی خصوصی اش راه را برای این تغییر شعار باز کرده بود.

انتقال قدرت به شوراها در مفهوم بلافصلش، به معنای انتقال قدرت به سازش کاران بود... دیکتاتوری کارگران و سربازان از همان روز بیست و هفتم فوریه واقعیت یافته بود. اما کارگران و سربازان از این واقعیت آگاهی تام و تمام نداشتند. آنان قدرت را به سازش کاران تفویض کرده بودند، و اینان نیز به نوبه خود قدرت را به بورژوازی واگذار کرده بودند. بلشویک ها در محاسبات خود پیرامون تکامل مسالمت آمیز انقلاب، امیدوار نبودند که بورژوازی داوطلبانه قدرت را به کارگران و سربازان واگذار کند، بلکه انتظار داشتند که کارگران و سربازان به موقع نگذارند که سازش کاران قدرت را به بورژوازی تسلیم کند ... روزهای ژوئیه اوضاع را از ریشه دگرگون کرده بود. قدرت از شوراها به دست دار و دسته نظامی ای افتاده بود که با کادت ها و سفارتخانه ها تماس نزدیک داشتند، و کرنسکی را فقط به عنوان یک انگ تجارتي دمکراتیک تحمل می کردند... از سوی دیگر، از این لحظه به بعد، این که آیا بلشویک ها می توانستند از طریق انتخابات مسالمت آمیز در آن شوراها عاجز به اکثریت برسند، مورد تردید قرار گرفته بود و برخی حتی آن را بعید می دانستند ... در تحت چنین شرایطی امکان نداشت بتوان از انتقال مسالمت آمیز قدرت به طبقه کارگر سخن گفت. معنای این امر برای بلشویک ها چنین بود: باید برای قیام مسلحانه آماده شویم. تحت کدام شعار؟ تحت شعار صادقانه تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر و دهقانان تهدیدست. وظایف انقلابی را باید در شکل عریانش عنوان کنیم. جوهر طبقاتی مسأله را باید از درون شکل مبهم





همین واقعه تاریخی نشان می دهد که اهمیت حزب انقلابی طبقه کارگر تا چه اندازه برای رهبری شوراهای به سوی تسخیر قدرت سیاسی و تقویت گرایش کمونیستی در درون آن حیاتی است.

دوره پس از تسخیر قدرت سیاسی

در بحث قبلی اشاره شد که در این دوره، اگر حزب بخواهد در مقابل شوراهایی قرار بگیرد که نقداً در قدرت هستند، اساساً موضوعیت و هدف اولیه خود را نقض کرده است، و اگر بخواهد در تکمیل و تقویت شوراهای قرار بگیرد، نمی تواند همزمان و به طور موازی دارای وزن برابر با شورا باشد.

می توان پس از انقلاب، حزب را حفظ کرد، اما مهمترین وظایف قبلی حزب این بار به عهده شوراهای قرار خواهد گرفت. حزب محل تجمع آگاه ترین و مبارزترین پیشروان طبقه کارگر است، اما اگر شوراهای کارگری و محلات از حضور این افراد محروم بمانند، به راستی چه کسی و با اتکا به چه تجربیات و دانش سوسیالیستی می تواند خط و خطوط شوراهای را تصحیح و تکمیل کند. یا حزب باید خواهان عضویت اعضای خود در شوراهای باشد، که به این ترتیب در عمل خود را در شوراهای حل کرده است، و یا اتخاذ بهترین مواضع و پیشرفته ترین تاکتیک ها و دانش سوسیالیستی و انقلاب را برای خود منحصرراً محفوظ نگه دارد که در این صورت به تقابل با شوراهای و نقش آن ها کشیده می شود.

به همین دلیل است که ما نه از انحلال حزب به طور کلی، بلکه از انحلال آن در یک ظرف مشخص یعنی «شورا» صحبت می کنیم و معتقد هستیم که خود تجربه پیروزی انقلاب اکتبر (در سال های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸) این را اثبات می کند (۱). یعنی در این مقطع شما به وضوح می بینید که حزب، شورا و دولت کارگری نه سه نهاد مجزا و در تقابل با یک دیگر، بلکه یک کل یکپارچه و در هم ادغام شده بوده اند. به طوری که تصمیم شورا، عملاً در آن واحد تصمیم حزب و تصمیم دولت کارگری بوده است. پیش از باز کردن این بخش، بد نیست که

با گذشت زمان و نزدیک شدن به مقطع انقلاب اکتبر، بر مبنای همین دخالتگری های بلشویک ها بود که نهایتاً تناسب قوا به نفع گرایش کمونیستی شوراهای تغییر کرد؛ یعنی شوراهایی که در اوایل ماه ژوئیه، به ابزاری علیه طبقه کارگر تبدیل شده بودند، این بار به ابزاری علیه بورژوازی چرخش کردند:

«آخرین روزهای ماه اوت، نوسان شدید دیگری در تناسب نیروها ایجاد کرد، منتها این بار از راست به چپ، توده ها که بار دیگر گام به میدان نبرد نهاده بودند، بدون دشواری چندانی، موفق شدند شوراهای را به همان موقعیتی بازگردانند که پیش از بحران ژوئیه اشغال کرده بودند...»

لنین بلافاصله جوهر موقعیت جدید را دریافت و برداشت های لازم را از آن به عمل آورد. در روز سوم سپتامبر، لنین مقاله ارزشمندی نوشت موسوم به «درباره سازش کاران». او اعلام کرد که نقش شوراهای بار دیگر دگرگون شده است: در اوایل ماه ژوئیه شوراهای ابزار مبارزه علیه طبقه کارگر بودند. حال در پایان ماه اوت به ابزار مبارزه علیه بورژوازی تبدیل شده اند. شوراهای دوباره کنترل نیروهای نظامی را به دست گرفته اند»

سازش کاران حاضر نبودند همان طور که در ماه مارس، یعنی زمان سقوط تزار قدرت را از طبقه کارگر به بورژوازی انتقال داده بودند، این بار مانند یک تسمه نقاله قدرت را از بورژوازی بگیرند و به طبقه کارگر انتقال دهند:

«به این دلیل شعار "قدرت به دست شوراهای" بار دیگر در تعلیق نگاه داشته شد. اما این تعلیق دیری نپایید: ظرف چند روز بعد، بلشویک ها در شورای پتروگراد، و سپس در چند شورای دیگر، به اکثریت رسیدند. از این رو عبارت "قدرت به دست شوراهای" این بار از دستور روز کنار نرفت، بلکه معنای دیگری پیدا کرد: تمام قدرت به دست شوراهای بلشویک. آن شعار در این شکل خاص دیگر ابداً نمی توانست به معنای تکامل مسالمت آمیز باشد. حزب از طریق شوراهای و به نام شوراهای در راه قیام مسلحانه افتاده بود»



امضا رسید. از آن جا که روسیه در شرایط دشوار اقتصادی-اجتماعی بود، ارتشی برای نبرد نداشت و غیره، مذاکرات صلح از ۹ (۲۲) دسامبر ۱۹۱۷ با نمایندگان آلمان و امپریاتوری اتریش-مجارستان در شرایط کاملاً نابرابر آغاز شد. این مشکل باعث شد که هم در داخل حزب بلشویک و هم شوراهای جناح های مختلفی در ارتباط با حلّ این مسأله شکل بگیرند.

مثلاً بوخارین به عنوان نماینده «کمونیست های چپ» از تاکتیک آغاز یک جنگ فوری انقلابی دفاع کرد. لنین در نقطه مقابل از تاکتیک «صلح فوری» بدون فوت وقت دفاع کرد و در تلاش بود تا دیگران را به امضای معاهده صلح متقاعد کند. تروتسکی موضعی بینا بینی اتخاذ کرد، یعنی تاکتیک «نه جنگ، نه صلح». در این بین کسانی مانند زینوویف و استالین هم در ظاهر امر پشت موضع لنین یعنی «صلح فوری» قرار گرفتند، منتها این برای آن ها به معنا صلح به هر قیمتی بود، حتی اگر منجر به تضعیف جنبش در غرب بشود، یعنی دیدگاهی مغایر با انترناسیونالیسم. درحالی که لنین از تاکتیک صلح فوری دقیقاً به نفع انقلاب جهانی دفاع می کرد و به وضوح همان طور که در صورت جلسه کمیته مرکزی مورخ ۱ (۲۴) ژانویه ۱۹۱۸ آمده است، لنین عنوان کرده بود که چنان چه وقفه در مذاکرات صلح به تکامل و رشد فوری جنبش آلمان منجر شود، ما باید خودمان، یعنی قدرت شورایی روسیه را قربانی و فدا کنیم، چون انقلاب آلمان نیرویی عظیم تر از ما خواهد بود.

به هر حال لنین در اقلیت ماند و شوراهای که خواهان جنگ بودند در این فاصله تاکتیک «نه جنگ، نه صلح» تروتسکی را پذیرفتند. لنین نهایتاً زمانی اکثریت را در کمیته مرکزی پیدا کرد که ارتش آلمان دست به حمله زد و تا اوکراین بدون هرگونه مقاومت پیش روی کرد. زمان از دست رفت و آلمان که موقعیت ممتازتری داشت، آغاز به اعمال فشار برای صلح کرد. در این جا لنین اعلام کرد که شعار کمک به انقلاب آلمان از طریق قربانی کردن قدرت شورایی روسیه متأسفانه دیگر پوچ و به یک شعار هیجانی انقلابی تبدیل شده است. تروتسکی هم از مصالحه صحبت کرد هرچند که هنوز به طور کامل قانع

مختصراً به خود ساختار شوراهای روسیه پس از انقلاب اشاره ای نکنیم.

در آن مقطع شوراهای به دو شکل متمایز از هم وجود داشتند. شوراهای محلی، که کمون های روستایی را در دهات و کارگران کارخانجات را در شهرها سازمان می دادند. زمانی که از «قدرت شورایی» صحبت می شد، در واقع این شوراهای مدّ نظر بودند. این شوراهای کوچک، مدل و الگوی دموکراسی مستقیم بودند.

منتها شوراهای بزرگ تری هم بودند که وقتی در متون تاریخی نگاه می کنید با نام «شورای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان» رو به رو می شوید. طبق قانون اساسی، عالی ترین مرجع تصمیم گیری، «کنگره سراسری شوراهای روسیه» بود. تاجایی که حافظه هم یاری می کند، هر ۲۵ هزار نفر در شهرها و هر ۱۲۵ هزار نفر در روستاها، یک نماینده در کنگره داشتند. این کنگره، «کمیته اجرایی مرکزی» متشکل از ۲۰۰ نماینده را برای رتق و فتق امور میان دو کنگره انتخاب می کرد. این کمیته اجرایی هم، «شورای کمیساریای خلق» را انتخاب می کرد که وظیفه اش مدیریت عمومی بیانیه ها، فرامین، قطعنامه ها و دستورات بود.

طبق قانون اساسی کسانی که از طریق کار مولد و مفید برای جامعه امرار معاش و زندگی می کنند، سربازان و معلولین حقّ رأی داشتند. یعنی همه به استثنای تجار خصوصی، کشیش ها و روحانیون، کسانی که دیگران را به کارمزدی می گیرند و رانت خواران.

اکنون باز می گردیم به رابطه حزب و شورا در این مقطع (۱۹۱۷-۱۹۱۸). دست کم دو واقعه تاریخی بسیار مهم وجود دارد که اتهام «قدرت گیری حزب به جای طبقه کارگر» را قطعاً کنار می زند و به عکس نشان می دهد که حزب ضمن حفظ موجودیت مستقل خود، در خود شوراهای نیز حل شده بود.

مثلاً یکی از بزرگترین مشکلاتی که در دوره بعد از تسخیر قدرت سیاسی به دست شوراهای رخ داد، مسأله معاهده «صلح برست-لیتوفسک» بود که به دلیل موقعیت سخت روسیه شوروی، تحت فشار قوای امپریالیستی به



بنابراین مسأله این است که شوراهای در مورد مهم ترین امور دست به تصمیم گیری می زنند؛ بلشویک ها به عنوان نمایندگان آن ها اکثریت را داشتند و بنابراین تصمیم نهایی شورا، همان تصمیم رهبران بلشویک بود (این را هم نمی توان گناه آن ها دانست که اکثریت را در شوراهای داشتند!) این رهبران بلشویک در داخل حزب هم بودند، یعنی تصمیم مصوب شورا، همان تصمیم حزب بود. این نمایندگان حزبی به نیابت از شوراهای در بدنه دولت هم بودند، یعنی تصمیم حزب همان تصمیم دولت نیز بود. بنابراین شما می بینید که در یکی دو سال نخست انقلاب چگونه شوراهای، حزب و دولت کارگری یک کل یک پارچه بودند و سه تصمیم مختلف در تقابل با هم صورت نمی گرفت. تصمیم شورا، همان تصمیم حزب و تصمیم حزب، همان تصمیم دولت کارگری بود.

با تشکر،

آرام نوبخت

۸ تیرماه ۱۳۹۳

(۱) پانویس: در این جا تمرکز بر روی همین قطع است. چرا که در سال های بعدی، به دلایلی مانند وقوع جنگ داخلی؛ نابودی اعضای اتحادیه های کارگری، شوراهای و کادرهای برجسته حزب بلشویک و خلاصه موتور محرکه انقلاب؛ همین طور شکست انقلاب های جهانی و انزوای روسیه؛ و نهایتاً برخی اشتباهات رهبران بلشویک (از جمله لنین و تروتسکی)؛ زمینه های بروز بوروکراسی و ایفای نقش حزب به جای طبقه کارگر پدید آمد. پس از تثبیت بوروکراسی استالینیستی بود که تمامی این اشتباهات، تئوریزه شد و تداوم یافت. برای اطلاع بیش تر نگاه کنید به:

<http://militaant.com/?p=3718>

نشده بود. انتهای روز، قطعنامه لنین تصویب شد و معاهده صلح در تاریخ سوم مارس به امضا رسید.

بنابراین تا به این جا مشخص است که لنین، به عنوان یکی از رهبران اصلی انقلاب اکتبر، هم در برابر حزب و هم در برابر شوراهای کارگری، در اقلیت باقی می ماند، و نهایتاً با گذشت زمان و تغییر شرایط، اکثریت حزب و همان طور که خواهیم دید، اکثریت شوراهای نظر او را در مورد ضرورت امضای معاهده می پذیرند.

معاهده به امضا رسید، منتها تصویب نهایی آن در کنگره چهارم شوراهای (۱۵ مارس ۱۹۱۸) صورت گرفت. دقیقاً در قطعنامه پذیرش معاهده برست-لیتوفسک آمده است که «کنگره، معاهده به امضا رسیده توسط نمایندگان ما را در برست-لیتوفسک مورخ ۳ مارس ۱۹۱۸، تأیید (تصویب) می نماید». معنای این امر آن است که اگر شوراهای به هر دلیل این تصمیم را نمی پذیرفتند، بلشویک ها به عنوان نمایندگان آن ها باید معاهده را فسخ می کردند.

این نمونه ای است که نشان می دهد چه طور تصمیم گیری بر سر حساس ترین و کلان ترین مسائل کشور، شوراهای تصمیم می گیرند و این تصمیم به وسیله نمایندگان آن ها اجرایی می شود.

مورد دیگر، مسأله مجلس مؤسسان است. بلشویک ها همیشه در برنامه خود در کنار شعار «تمام قدرت به دست شوراهای»، مسأله «مجلس مؤسسان» را هم در نظر داشتند. منتها هر چه قدر که روزهای اکتبر نزدیک می شد، هر چه قدر که قدرت شورایی نقداً خود را نشان می داد، لنین به درستی با فراخواندن مجلس مؤسسان در این شرایط مخالف بود. با این حال شوراهایی که مدت ها این شعار را شنیده و پذیرفته بودند، خواهان برگزاری مجلس مؤسسان بودند. این جا هم نظر لنین و بلشویک های هوادار او (به عنوان یک جناح) مغلوب تصمیم شوراهای شد. تنها پس از آن که مجلس مؤسسان ماهیت بورژوایی خود را با شعار «تمام قدرت به دست مجلس مؤسسان» و عدم به رسمیت شناختن قدرت شورایی را بروز داد، زمینه برای انحلال آن فراهم آمد.



بخواهد در تکمیل و تقویت شوراهای قرار بگیرد، نمی تواند همزمان و به طور موازی دارای وزن برابر با شورا باشد.

می توان پس از انقلاب حزب را حفظ کرد، اما مهمترین وظایف قبلی حزب به عهده شوراهای قرار خواهد گرفت. حزب محل تجمع آگاه ترین و مبارز ترین پیشروان طبقه کارگر است، اما اگر شوراهای کارگری و محلات از حضور این افراد محروم بمانند، به راستی چه کسی و با اتکا به چه تجربیاتی و دانش سوسیالیستی می تواند خط و خطوط شوراهای را تصحیح و تکمیل کند. یا حزب باید خواهان عضویت اعضای خود در شوراهای باشد، که به این ترتیب در عمل خود را در شوراهای حل کرده است، و یا اتخاذ بهترین مواضع و پیشرفته ترین تاکتیک ها و دانش سوسیالیستی و انقلاب را برای خود محفوظ نگه دارد و شوراهای را از دسترسی به آن ها محروم بدارد، که اگر با دست خود ظرف موازی برای این موارد ایجاد نکند که در این صورت در عمل در تقابل با شوراهای قرار گرفته و مفهوم اصلی شوراهای را خدشه دار خواهد کرد.

اگر حزب بپذیرد که همه قدرت به دست شوراهای خواهد بود، در این صورت پذیرفته است قدرتی بالای سر شوراهای نخواهد بود، و اگر چنین شود، حزب یا یک ظرف فرمالیته و تشریفاتی خواهد شد و یا به یک زانده بورکراتیک تبدیل می شود. در برابر درخواست حفظ و دوام حزب پس از تسخیر قدرت ( تا زمانی که قدرت طبقه کارگر به وسیله شوراهای به طور منطقی تثبیت شده باشد) این سوال در مقابل حزب قرار خواهد گرفت که نقش و موقعیت طبقاتی شما چیست که نمی توان آن را در شوراهای یافت؟! آن چه نقشی و بر اساس کدام موقعیت ویژه است که حزب پس از تسخیر قدرت می تواند داشته باشد؛ با این حال اولاً خواهان انتقال این موقعیت به شوراهای نیست و ثانیاً شوراهای کارگران و مزد بگیران کارخانجات و محله های زیست عمومی، خود قادر به به دست آوردن این نقش نخواهند بود.

بدیهی است که حزب نماینده گرایش کمونیست طبقه کارگر است، اما آیا شوراهای باید فاقد حضور این نمایندگان باشند، آیا شوراهای را کارگرانی غیر کمونیست

حزب و شورا

بازگشت به فهرست

پرسش:

با درود فراوان به همگی شما؛ در نشریات، بحث ها و سخنرانی های شما معمولاً مطرح می شود که ضرورت وجودی حزب پس از به قدرت رسیدن شوراهای کارگری از بین خواهد رفت و حزب در واقع منحل خواهد شد و در شوراهای ادغام می شود. اما در تزیهای نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری مصوب دومین کنگره بین الملل کمونیستی در سال ۱۹۲۰ به ترتیب بندهای ۹ و ۱۱ گفته می شود که « وجود حزب کمونیست نه تنها پیش از به دست گرفتن قدرت یا در جریان به دست گرفتن قدرت برای طبقه کارگر ضرورت دارد، بلکه وجود آن پس از انتقال قدرت به طبقه کارگر نیز ضروری است...» و «ضرورت وجود حزب سیاسی پرولتاریا فقط با بر انداختن کامل طبقات از میان می رود. در راه این پیروزی نهایی کمونیسم... اما حزب کمونیست تنها زمانی کاملاً در طبقه کارگر ادغام خواهد شد که دیگر کمونیسم هدفی نباشد که کسی برای رسیدن به آن بجنگد و تمام طبقه کارگر کمونیست شده باشد.»

لطفاً نظرات خود را در این رابطه با توجه به تزیهای فوق جهت روشن شدن موضوع بیان نمایید.

سروش راد

پاسخ:

با سپاس از شما بابت مطرح کردن این مسأله بسیار مهم.

حزب سیاسی طبقه کارگر به مثابه ابزار تسخیر قدرت همان فونکسیون حزب پس از تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر را نخواهد داشت، حتی حضور این حزب نمی تواند همان کارکرد قبل از تسخیر قدرت را داشته باشد، به این دلیل روشن که پس از تسخیر قدرت پارامتر نوینی مطرح می شود به نام شوراهای کارگری و محلات. اگر حزب بخواهد در مقابل این شوراهای قرار بگیرد، موضوعیت و هدف اولیه خود را نقض کرده است، اگر



در باب اهمیت سوسیالیسم علمی و مارکسیسم برای  
طبقه کارگر

بازگشت به فهرست

توضیح: مقاله ارسالی رفیق شاهرخ زمانی برای نشریه  
میلتانت.

جریانات ضد سرمایه داری، پیش از مارکس، نیروهایی  
از طبقه کارگر و جنبش کارگری درباره تضاد آشتی  
ناپذیر طبقاتی و مبارزه طبقاتی شروع به توضیح این  
وضع کردند. جیمز ابرایان، از جنبش چارتریست ها، در  
سال ۱۸۳۲ نوشت: «در همه جا ستمگران، سودجویان  
هستند و دولت نگهبان آن هاست و کارگران ستمدیدگان  
هستند.» لورنتس فون اشتاین در این باره می گوید: «وی  
پانزده سال پیش از آن که مانیفست حزب کمونیست نوشته  
شود، تئوری آشتی ناپذیری طبقاتی و مبارزه طبقاتی را  
ارائه داده است.» کارگران مهاجر آلمانی در لندن (مجمع  
تبعیدی ها، ۱۸۳۶-۱۸۳۴ و اتحادیه عدالت، ۱۸۳۹-  
۱۸۳۶) تشکیل دادند. یکی از رهبران سازمان اخیر  
ویلهلم وایتلینگ، که خیاط ماهری بود، در دو کتاب به  
تاریخ ۱۸۳۸ و ۱۸۴۲، طرح یک نظام کمونیستی را  
داد. مهم ترین سوسیالیست های تخیلی عبارت بودند از  
رابرت اوئن (۱۸۵۸-۱۷۷۱) در بریتانیای کبیر، کلود  
سن سیمون (۱۸۲۵-۱۷۶۰)، شارل فوریه (۱۸۳۷-  
۱۷۷۲) و اتین کابه (۱۸۵۶-۱۷۸۸) در فرانسه. همچنین  
در دهه های پیش از بین الملل اول (۱۸۷۶-۱۸۶۴)  
چندین جریان مهم انحرافی از آن جمله: تردیونیویسم  
محض و خالص، بلانکیسم، پرودونیسم، لاسالیسم،  
باکونینیسم پدیدار گشت که مارکسیسم در مقابله با آنان  
قوام گرفته و مستحکم شد.

تولد سوسیالیسم علمی: کارل مارکس متولد ۵ مه ۱۸۱۸  
در تریر، منطقه راینلند پروس، و فردریک انگلس متولد  
۲۸ سپتامبر ۱۸۲۰ در بادمن پروس در متن یک مبارزه  
فکری و علمی و عملی با عالی ترین نمایندگان علمی  
عصر یعنی فلسفه آلمان (هگل و فویرباخ و ...)  
سوسیالیسم فرانسه (سن سیمون و چارلز فوریه) و اقتصاد

با ساختاری غیر کمونیستی شکل می دهند که کمونیست  
ها شانس شرکت و دخالت گری در آن را ندارند و به  
ناچار لازم می بینند در حزب خود متشکل باشند.

بند های یاد شده در کنگره بین الملل می تواند و به  
درستی هم تاکید بر بقای حزب کمونیست طبقه کارگر پس  
از تسخیر قدرت دارد؛ اما این نمی تواند به عنوان بدیلی  
برای شوراهای محسوب شود، بلکه می تواند به عنوان  
نماینده و عضو بین الملل کمونیستی به شمار آید، و آن هم  
تا زمانی که خود شوراهای نتوانند نمایندگانی برای  
عضویت در بین الملل کمونیستی معرفی کنند. در نتیجه  
اگر ضرورتی برای حفظ و بقای حزب کمونیست طبقه  
کارگر پس از تسخیر قدرت وجود داشته باشد، عمدتاً به  
دلیل نماینده گرایی کمونیستی طبقه کارگر در یک بین  
الملل کمونیستی خواهد بود، و آن هم تا زمانی که شوراهای  
نتوانند این وظیفه را خود بر عهده بگیرند.

ذکر این نکته ضروری است که انحلال حزب به نفع  
ارتقا شوراهای خواهد بود و به این اعتبار می توان گفت  
حزب به هدف اولیه خود یعنی تکامل در سطح شوراهای  
نائل گشته است. در نتیجه بندهای مورد بحث کنگره بین  
الملل نیازمند بازبینی با شرایط اکنون طبقه کارگر و با  
توجه به تجربه ای است که از رابطه حزب و شوراهای  
پس از تصویب این بندها به دست آمد، اما دیگر آن حزب  
لنینیستی وجود نداشت که این بازبینی را صورت دهد.





اقتصاد و سوسیالیسم علمی اساساً علم قوانین حاکم بر رشد و تکامل طبیعت، جامعه و تفکر، علم انقلابی طبقه کارگر علیه ستم و استثمار و علم پیروزی سوسیالیسم و علم مبنای جامعه کمونیستی در سطح جهانی می باشد. بعضی از ارکان اساسی مارکسیسم به قرار زیر می باشد:

(۱) ماتریالیسم فلسفی: درک عینی ماده مستقل از ذهن. ماده ای در حال حرکت در زمان و مکان به عنوان توضیح مادی جهان در مبارزه با تصورات متافیزیکی فلاسفه ایده آلیست چون جورج بارکلی، دیوید هیوم، امانوئل کانت و گئورگ هگل که به نحوی به پذیرش مذهبی خلق جهان و اراده آن از خارج منتهی می شد به وجود آورده و مفهوم ماتریالیستی را به تمام رشته های اندیشه و عمل تعمیم داد و طبقه کارگر از اوهم کهنسال و ارتجاعی به فلسفه، علم، دولت، مذهب، اقتصاد و اخلاقیات و هنر و غیره که چهارچوب اساسی ایدئولوژی سرمایه داری است نجات داد و به عنوان اسلحه ای برنده در مبارزه علیه سرمایه داری و ایجاد سوسیالیسم به کار گرفته می شود.

(۲) دیالکتیک: مارکس و انگلس دیالکتیک به عنوان علم عام توضیح تکامل را از هگل که به گفته لنین تئوری معقولی است که از لحاظ محتوا و عمق جامع ترین و غنی ترین تئوری تکامل می باشد، اقتباس کردند و با حذف پوشش ایده آلیستی آن بر اساس ماتریالیستی تکامل دادند. انگلس می گوید: «از نظر فلسفه دیالکتیک هیچ چیز نهایی، مطلق و مقدس نیست، این فلسفه خصلت گذرای همه چیز و در هر چیز را نشان می دهد، هیچ چیز به جز پروسه بی وقفه شدن و بودن، پروسه صعود بی پایان از پایین به بالا در مقابل آن نمی تواند تاب بیاورد.»

(۳) مفهوم ماتریالیستی تاریخ: مارکس و انگلس با کشف قوانین تکامل اجتماعی و تدوین عملی آن در جریان مبارزه اولین کسانی بودند که تاریخ نویسی را بر پایه ای علمی گذاشته و آن را از انبوه متافزیک، سوپژکتیویسم (ذهن گرایی)، قهرمان پرستی، تعصب طبقاتی سطحی

انگلستان (آدام اسمیت و دیوید ریکاردو) کمونیسم علمی را به عنوان تئوری انقلابی توضیح طبیعت، جامعه، و تفکر در جهت تغییر انقلابی جهان به وجود آوردند. مارکس در ژانویه ۱۸۴۵ پس از اخراج از فرانسه به بروکسل رفته و در سازمان های انقلابی مجمع دمکراتیک و انجمن عمومی کارگران شدیداً به فعالیت سیاسی پرداخت و در فوریه ۱۸۴۶ وی به همراه انگلس کمیته کمونیستی مکاتبه را در جهت فعالیت انقلابی کمونیستی سازمان دادند و در سال ۱۸۴۷ با ابقای اتحادیه عدالت که در اثر قیام بی نتیجه ۱۸۳۹ بلانکیست ها در پاریس متلاشی شده بود، اتحادیه کمونیست ها اولین سازمان جهانی کمونیستی که پانزده سال بعد انترناسیونال اول را تشکیل داد به وجود آوردند. اتحادیه کمونیست ها عمدتاً از کارگران و روشنفکران تبعیدی فرانسوی، آلمانی، سوئیسی، ایتالیایی و روس و غیره که در لندن، پاریس و بروکسل زندگی می کردند تشکیل شده بود و در سال ۱۸۴۷ از ۲۹ نوامبر تا ۸ دسامبر در کنگره دوم اساسنامه و در سراسر ماه دسامبر ۱۸۴۷ و ژانویه ۱۸۴۸ برنامه آن را مارکس و انگلس که بیانیه حزب کمونیست یا مانیفست کمونیست می گفتند، یعنی مهم ترین سند تاریخ مبارزه انقلابی طبقه کارگر منتشر شد. این برنامه شیوه ها و چگونگی مبارزه را جهت نابودی نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم به آنان نشان داد. پیش از سال ۱۸۴۸ جنبش سوسیالیستی در مورد تحلیل سرمایه داری، تشکل های سازمانی، شیوه های مبارزه و هدف نهایی سر در گم بود؛ این سوسیالیسم مخلوطی بود از پرمینیویسم (یعنی ایده آل دانستن شیوه زندگی انسان های اولیه)، اتوپیانیسم (خیال پردازی) آوانتوریسم (ماجراجویی) و اپورتونیسم (فرصت طلبی).

مانیفست حزب کمونیست به ایده آلیسم، جهل، التقاط گرایی در متن مبارزه انقلابی با رسیدن به کمونیسم علمی پایان داد. آن چنان که انگلس ۳۵ سال بعد بر سر مزار مارکس در خطابه معروف خود گفت «همان طوری که داروین قانون تحول در طبیعت ارگانیسم را کشف نمود، مارکس هم قانون تحول جامعه را در تاریخ بشریت کشف کرد» مارکسیسم یا کمونیسم علمی مرکب از فلسفه،



۱- وجود طبقات، تنها با مراحل تاریخی معینی در توسعه تولید ارتباط دارد.

۲- مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می شود.

۳- این دیکتاتوری، خود، گذار به سوی محو تمامی طبقات و به سوی یک جامعه بی طبقه را تشکیل می دهد.»

۵- نقش انقلابی طبقه کارگر: مارکس در تحلیل مبارزه طبقاتی که یکی از بزرگ ترین دستاوردهای او است، نقش انقلابی طبقه کارگر به عنوان نیروی اساسی تولید و تحول را کشف و اثبات نمود و روشن ساخت از میان طبقاتی که امروز رودر روی بورژوازی قرار گرفته اند تنها پرولتاریاست که نجاتش در نجات کل جامعه است. لنین می گوید: «عمده ترین موضوع آموزش مارکس روشن ساختن نقش تاریخی جهانشمول پرولتاریا به عنوان سازنده جامعه سوسیالیستی می باشد.»

۶- ارزش اضافی: مارکس در ادامه، و کشف و بسط قوانین تکامل اقتصادی سرمایه داری که توسط اقتصاددان بورژوایی آدام اسمیت، دیوید ریکاردو ناقص مانده بود، در کتاب بزرگ ۳ جلدی «سرمایه» به توضیح مسائلی جدید مانند انباشت سرمایه، علل بحران های دوره ای و تمرکز سرمایه پرداخت، اما بزرگترین کشف او این بود که تولید ارزش اضافی توسط کارگران و تملک آن توسط سرمایه داری را توضیح داد. این کار تمام پروسه استثمار سرمایه داری را عریان نموده و علل اقتصادی انقلاب کارگری را آشکار ساخت.

۷- نقش دولت: یکی از اساسی ترین ارکان مارکسیسم تحلیل مارکس و انگلس از دولت می باشد. بنابر این تحلیل دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است که از موقعی که اولین جامعه طبقاتی، یعنی برده داری به وجود آمده تولد یافته است؛ و در جامعه سرمایه داری دولت ابزار قهر بورژوازی است که با آن تسلیم به سلطه اش را به کارگران تحمیل می کند. مارکس و به

ویژه تاریخ نویسی بورژوازی، پاک ساختند و بر اساس ماتریالیستی بنیاد تکامل اجتماعی را تدوین و توضیح دادند. مارکس آن را این طور خلاصه می کند: «انسان ها برای تولید اجتماعی وارد مناسبات معینی با یکدیگر می گردند که اجتناب ناپذیر و مستقل از خواست آن ها است، این مناسبات تولیدی، با مرحله معینی از رشد و تکامل نیروهای مادی تولیدی آن ها مطابق است، مجموعه این مناسبات تولیدی، زیربنای اقتصادی- اساس واقعیت جامعه را تشکیل می دهد و روبناهای حقوقی و سیاسی که اشکال معینی از آگاهی اجتماعی با آن ها مطابقت می کند از این زیربنا ناشی می شود. شیوه تولید در زندگی مادی خصلت کلی پروسه اجتماعی، سیاسی و روحی را تعیین می کند- این شعور انسان ها نیست که هستی آن ها را تعیین می کند، بلکه بر عکس زندگی اجتماعی آن هاست که تعیین کننده شعورشان می باشد.» ماتریالیسم تاریخی به عنوان سلاح برنده طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری و ایجاد سوسیالیسم در درک پروسه های پیچیده اقتصادی-سیاسی شرایط موجود می باشد که قدرت شناخت و تغییر انقلابی را به وجود می آورد.

۴) مبارزه طبقاتی: این اصل یکی از پایه ای ترین اصول مارکسیستی می باشد که به قول مانیفست کمونیست تاریخ تمام جوامع موجود تا زمان حال تاریخ مبارزه طبقاتی است. لنین می گوید: «مارکسیسم سرنخی به دست ما می دهد که قادرمان می سازد در این پیچیدگی و هرج و مرج ظاهر سلطه قانون، یعنی تئوری مبارزه طبقاتی را پیدا کنیم.» مارکس در نامه به ژوزف ویدمایر در ۵ مارس ۱۸۵۲، می نویسد:

«تا جایی که به من بازمی گردد، امتیاز کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و مبارزه میان آن ها به من تعلق نمی گیرد. مدت ها پیش از من، مورخین بورژوا، توسعه تاریخی این مبارزه طبقاتی را توصیف کرده بودند، و اقتصاددان بورژوا، اقتصاد این طبقات را. آن چه من انجام دادم و جدید بود، اثبات این موارد می بود که:



کارگیری و به کارگیری این اشکال در شرایط جزر و مد انقلاب، تجارب منفی وضعیت حاکمیت کارگران تاکنون، اشکال سرکوب، سرکوب دشمن، اشکال سازماندهی مخفی، نیمه علنی و علنی، چگونگی ارتباط مبارزه مخفی با مبارزات انترناسیونالیستی اندوخته است که حتماً باید در دور جدید مبارزه به کار گرفته شود. آن چه مسلم است طبقه کارگر ایران به عنوان گردانی از ارتش جهانی کارگران بدون تئوری انقلابی و مارکسیسم انقلابی به عنوان علم شناخت قوانین رشد و تکامل جامعه و علم رهبری انقلاب و حاکمیت کارگری راه به جایی نخواهد برد و دنباله روی جریانات بورژوایی خواهد بود، از این جهت این طبقه هنوز در اوایل راه است و باید تمامی محافل روشنگرانه سوسیالیستی در متن مبارزه طبقاتی و در جریان سازماندهی آن و ارتقای آگاهی طبقاتی و ترویج انقلابی در جهت رسیدن به یک حزب رزمنده انقلابی در اولویت قرار دهند.

شاهرخ زمانی

تاریخ: ۱۹ تیر ماه ۱۳۹۳

خصوص انگلس تاریخ دولت را از زمان حاضر تا منشأ آن دنبال نموده و نشان دادند که با ظهور طبقات اجتماعی دولت شکل گرفته و همیشه به منافع طبقات حاکم خدمت می کند. به خصوص انگلس در اثر جاودانه خود «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»، و در کتاب «آنتی دورینگ» خود نشان داد که «پرولتاریای پیروز سرانجام دولت را نابود نموده و آن را به موزه در آثار عتیقه خواهد فرستاد».

۸- استراتژی و تاکتیک؛ مبارزه طبقاتی:

اول) این که مسأله اساسی هر انقلابی مسأله کسب قدرت سیاسی است. و این مسأله بدون درهم شکستن دولت بورژوایی از طریق انقلاب قهرآمیز غیرممکن می باشد. مارکس گفت: «قهر قابله یا مامای هر جامعه است که آبدستن جامعه ای نوین می باشد».

دوم) طبقه کارگر به عنوان تنها نیروی اساسی نابود کننده جامعه طبقاتی برای برانداختن مالکیت خصوصی باید سازمان و یا حزب و خط مشی مشخص و مستقل طبقاتی داشته باشد.

سوم) بر اساس برنامه حداقل دموکراتیک خود دیگر اقلیت دموکرات علیه استبداد و اشکال ماقبل سرمایه داری، بدون آن که استقلال طبقاتی اش را از دست بدهد، تحت هژمونی و رهبری اش قرار دهد.

چهارم) از دوره مارکس- انگلس تا کمینترن، مارکسیسم و کمونیسم علمی و جنبش کارگری فراز و فرود ها و تجارب مثبت و منفی بسیاری را برای سازماندهی انقلاب کارگری و رسیدن به حاکمیت سوسیالیستی آنان اندوخته است که باید مورد استفاده قرار گیرد.

چگونگی تشکل یابی کارگری مانند حزب سیاسی، شوراهای، تعاونی ها، و ارتباط آن ها به عنوان ابزار سازماندهی اشکال مبارزاتی در جهت رسیدن به حاکمیت کارگری، چگونگی اشکال مبارزاتی از ساده ترین اعتصاب صنفی تا اعتصاب سیاسی و قیام ملی، و به



سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره

مازیار رازی، علیرضا بیانی، بیژن شایسته،

آرام نوبخت، مراد شیرین، جهانگیر سخنور، ع. عبرتاوی

و فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

پست الکترونیکی:

[contact@militaant.com](mailto:contact@militaant.com)

نشانی وب سایت:

[www.militaant.com](http://www.militaant.com)

نشریه «کارگر میلیتانت» هر ماه پس از انتشار، بر روی وب سایت قرار می گیرد

**رفقا! در حدّ توان، با نشریه همکاری کنید!**